

رهبري و رهروي

محمود مهدي پور

امامت و اطاعت

نياز به رهبري در جامعه بشري، نيازي فرازماني و فرامكاني است. هيچ جامعه بزرگ و كوچكي نيست، مگر اينكه نياز به مدير و رهبر و رئيس و امير دارد. به تعبير زيباي اميرالمؤمنين عليه السلام كه فرمودند: «لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ؛^۱ براي [هدايت] مردم مجبور به داشتن امير هستيم خواه نيك، و يا فاجر باشد.» در طول تاريخ از عقب مانده ترين اقوام تا پيشرفته ترين ملتهای، هميشه جامعه ها رئيس داشته و افراد و يا گروههاي زعامت و رياست و فرماندهي و رهبري آنان را بر عهده داشته اند.

در تاريخ پیامبران الهي، از آدم تا خاتم، پیامبران، مسئوليت هدايت و رهبري دين و دنياي مردم را بر عهده داشته و رهبر جامعه خویش و فصل الخطاب اختلافات اجتماعي بوده اند. «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ»؛^۲ «ما هيچ پیامبري را نفرستاديم مگر براي اينكه به فرمان خدا، از وي اطاعت شود.»

حاکم اصلي و اولي در نظام خلقت و شريعت، خداست و حاکم مطلق، اوست. اطاعت انسان از آفريننده و تأمين کننده و خالق و رازق و مربّي و ملك و مالك و صاحب اختيار عالم و آدم، ريشه فطري و عقلي دارد؛ ولي اطاعت انسان از انسانها يا موجودات ديگر، دليل و منطقي عقلائي مي خواهد. اطاعت اشخاص از والدين، اطاعت از معلم و اطاعت زن از همسر، در چهارچوب قوانين الهي ريشه هاي عاطفي، فكري و عقلي دارد و انسان «هستي» و «كمال» و «بهزيستي» خویش را در اين گونه اطاعت و پيروي جستجو مي کند.

اطاعت از پیامبران در حقيقت اطاعت از خداست. در قرآن چنين مي خوانيم: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»؛^۳ «كسي كه از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است.»

هر كسي از رسول خدا اطاعت کند از خدا اطاعت کرده است. بنابر اين انبياء هم به نيابت از خدا حق اطاعت شدن دارند. اصولاً ريشه اطاعت دو چيز است: تعقل و تحقير. تعقل و خردگرايي انسان را به اطاعت آگاهانه و عاشقانه و منطقي وا مي دارد. ذلت و خودكم بيني و حقارت هم انسان را به اطاعت از روي ترس و ذلت و خواري مي كشاند. درباره فرعون چنين مي خوانيم:

«فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ»؛^۴ «(فرعون) قوم خویش را تحقير كرد پس او را اطاعت كردند، آنان گروهی فاسق بودند.» يك شاخص نظام حق و باطل اين است كه نظامهاي حق، با تكريم، انسان را به اطاعت مي كشانند، نظامهاي باطل، با تحقير و توهين. هدف از اطاعت عاقلانه و مشروع، دست يابي به رحمت الهي است. «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»؛^۵ «خدا و رسول را اطاعت كنيد باشد كه مورد رحمت قرار گيريد.» و هدف نظامهاي باطل بهره كشي از امكانات مردم براي منافع ثروتمندان و حاکمان مي باشد. دست يابي به بهشت، و فوز عظيم و كبير بدون اطاعت از خدا و رسول صلی الله عليه وآله مقدور نيست.^۶

همراهي و همگامي با صالحان در دنيا و آخرت جز در پرتو اطاعت از خدا و رسول امكان پذير نيست.^۷

اطاعت از اولو الامر از موارد ديگري است كه در قرآن صريحاً به آن دعوت شده است. «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ

۱. نهج البلاغه، صبحي صالح، انتشارات جامعه مدرسين، قم، خ 40.

۲. نساء/64.

۳. نساء/80.

۴. زخرف/54.

۵. آل عمران/132، توبه/71.

۶. نساء/13.

۷. نساء/80.

كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا»^۸ «از خدا اطاعت کنید، از رسول خدا و اولو الامر که از خود شماست اطاعت کنید، پس اگر در چیزی نزاع کردید، کار را به خدا و رسول ارجاع دهید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان آورده‌اید، این بهتر و خوش‌فروتر است.»
 جانشینان پیامبران بدون تردید حق اطاعت و رهبری داشته و دارند و هیچ پیامبری بدون وصی و جانشین نبوده است. در تاریخ پیامبران، جانشین هر پیامبری توسط خود او معرفی شده و توسط مردم انتخاب نمی‌گردید. تاریخ هیچ انتخاباتی برای گزینش جانشین پیامبر ثبت نکرده است. و از سوی دیگر دهها سند تاریخی، حدیثی، قرآنی، وجود دارد که پیامبران جانشینانی داشته و این جانشینان توسط خود پیامبران یا پیشوایان قبلی انتخاب می‌شده‌اند.
 اصولاً انسانها نسبت به دیگران سه حالت دارند:

1. از آنان بالاتر هستند؛

2. با آنان مساوی هستند؛

3. از آنان از جهت فهم و عقل و ارزشهای انسانی پایین تر می‌باشند.

کنار نهادن تشخیص و اراده خویش در برابر دیگران، منطقی و استدلال لازم دارد. در مسئله پیروی و اطاعت فقط يك فرض قابل قبول است و آن موردی است که انسان در برابر انسانی برتر از خویش قرار گیرد؛ برتری در اموری که به سعادت و شقاوت انسان مربوط است. مؤمنان در برابر خدا و رسول او تسلیم بوده «سمعاً و طاعة» می‌گویند و امرزش او را می‌جویند.

«وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ»^۹ «و گفتند شنیدیم و اطاعت کردیم،

پروردگارا امرزش تو را می‌طلبیم و بازگشت به سوی توست.»

مؤمنان با خدا پیمان مستحکمی دارند که اوامر و نواهی او را بشنوند و اطاعت کنند. در سوره مائده چنین می‌خوانیم «وَاذْكُرُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»^{۱۰} «به یاد آورید نعمت خدا را بر خودتان، و پیمانی که با او بستید؛ هنگامی که گفتید: شنیدیم و اطاعت کردیم. تقوای الهی را پیشه کنید. خداوند به درون قلبهای [شما] آگاه است.»

قرآن از زبان کفار بازگو می‌کند که در جهنم چنین آرزو کرده می‌گویند: «يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَ

أَطَعْنَا الرَّسُولَ»^{۱۱} «ای کاش خدا و رسول را اطاعت می‌کردیم.» آنان راز گمراهی خویش را

اطاعت از سران و بزرگان خود می‌دانند و می‌گویند: «إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كِبْرَاءَنَا فَأَصَلُّونَا

السَّبِيلَ»^{۱۲} «ما بزرگان و سروران خودمان را اطاعت می‌کردیم و آنها ما را گمراه کردند.» بدون

تردید نخبان و سران بی‌صلاحیت و کم‌بصیرت عامل گمراهی جامعه می‌شوند.

اطاعت ممنوع!

اطاعت‌های ممنوع از نگاه قرآن فراوان است و اصولاً عقل و فطرت و حقوق طبیعی و اصل فقهی حکم می‌کند که انسان آزاد باشد و کسی بر دیگران «حق فرماندهی و اطاعت» نداشته باشد.

اطاعت انسان از «انسان کامل» (پیامبران و امامان) در نگاه عقل و عرفان مقبول و مطلوب است؛ ولی اطاعت از افراد و گروه‌های فاقد صلاحیت نه تنها واجب نیست؛ بلکه جایز و مشروع نیست. اطاعت از آنان حرام و نامشروع است. به این آیات قرآنی پیش‌تر بیان‌دیشیم:

1. «وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا»^{۱۳} «از کسانی که

قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن، همانها که از هوای نفس خود پیروی کردند و

کارهایشان افراطی است.»

۸. نساء/59.

۹. بقره/285.

۱۰. مائده/7.

۱۱. احزاب/66.

۱۲. همان/67.

۱۳. کهف/28.

2. «فَلَا تُطِيعُ الْكَافِرِينَ وَ جَاهِدْهُمْ بِ جِهَادٍ كَبِيرًا»؛^{۱۴} «از کافران اطاعت نکن و به وسیله آن (قرآن) با ایشان به جهاد بزرگ برخیز.» در سوره احزاب قرآن دوبار تأکید می‌کند: «لَا تُطِيعُ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ»؛^{۱۵} «از کافران و منافقان، فرمان نبر.»

3. در سوره قلم، قرآن اطاعت از تکذیب گران و هرگونه «حلاف مهین» را ممنوع اعلام می‌دارد. کسی که بسیار سوگند می‌خورد و پست و عیب‌جو و سخن‌چین است، مانع خیر و متجاوز و گنهکار است. کینه‌توز و پرخور و خشن و بدنام است.

قرآن هشدار می‌دهد از اینگونه افراد به دلیل ثروت و فرزندان فراوان آنان، اطاعت نکن. ثروت و قدرت نظامی هرگز نباید باعث شود، جامعه تسلیم کفار و اشرار و بدکاران و پلیدان گردد.

4. قرآن در سوره شعراء اطاعت پذیری از اسرافگران را ممنوع اعلام می‌دارد:

«وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ * الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ»؛^{۱۶} «از دستور

اسرافگران اطاعت نکرده، آنها که در زمین تباهی می‌آفرینند و اصلاح نمی‌کنند.»

5. از دیگر موارد اطاعت‌های ممنوع، اطاعت از برخی پدر و مادرهاست که فرزند خویش را به

شُرک و انحراف عقیدتی و عملی از دستورات الهی وا می‌دارند. این موضوع در دو سوره قرآنی با اندکی تفاوت آمده است: «وَ إِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا»؛^{۱۷} «و اگر پدر و مادر بکوشند، تو را به شرک بکشانند، چیزی که نسبت بدان علم نداری، از آنان اطاعت مکن.»

اصولاً اطاعت هیچ مخلوقی در برابر خالق و برخلاف فرمان الهی جایز نیست، اطاعت از والدین، اطاعت از معلم، اطاعت از همسر، اطاعت از شرکتها و دولتها و نهادهای بین‌المللی و داخلی همه و همه در چهارچوب قوانین الهی مجاز است. در کلمات کوتاه نبوی و امیرالمؤمنین علیه‌السلام چنین آمده است:

«لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»؛^{۱۸} اطاعت از هیچ مخلوقی در مورد معصیت خالق جایز

نیست. «اصولاً قبول و امضاء و موافقت با قراردادهای و کنوانسیونها و پروتکل‌هایی که کل آن یا بندهایی از آن برخلاف احکام الهی باشد، مشروع نیست، نه خود فرد حق اطاعت دارد و نه دولت اسلامی می‌تواند، مسلمانان را به قبول آن ملزم نماید. رهبری و ولایت در جامعه اسلامی حق خدا و نمایندگان او در زمین و زمان است.

علاوه بر آیات ولایت، آیات مربوط به «اطاعت» و «اتِّبَاع»؛ تکلیف جامعه بشری را در

مسئله حکومت و رهبری مشخص کرده است.

پیروی از هوس و هوس زدگان، پیروی از جاهل و ناآگاهان، پیروی از ظن و اطاعت ناقص خود و دیگران، پیروی از خط مشی مفسدان، پیروی از شیطان، پیروی از رفاه زدگان، پیروی از فرمان جباران عنود، پیروی از فرعونهای جهان، پیروی از شهوات، پیروی از ثروتمندان و قدرتمندان منحرف، پیروی از باطل، پیروی از گامهای شیطان، پیروی از اولیای غیر الهی، پیروی از آداب و سنن نادرست پیشینیان، پیروی از شاعران گمراه و هنرمندان گمراه کننده، پیروی از متشابهات قرآنی، و بسیاری موارد، دنباله‌روها و اطاعت‌های نامعقول و نامشروع است که در قرآن عظیم بدان تصریح شده است.

علاوه بر معیارهای قرآنی که «انسان کامل» و «برتر» را شایسته اطاعت و رهبری می‌داند، پیامبر اعظم در جریان غدیر و صدها مورد دیگر شایستگی و برتری و رهبری علی علیه‌السلام را برای امت اسلامی تصریح کرده است. از جمله بدین حدیث توجه کنیم:

«عَنْ الصَّادِقِ عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي

طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا عَلِيُّ أَنْتَ بِمَنْزِلَةِ هَبَةِ اللَّهِ مِنْ آدَمَ وَ بِمَنْزِلَةِ سَامٍ مِنْ نُوحٍ وَ بِمَنْزِلَةِ

إِسْحَاقَ مِنْ إِبْرَاهِيمَ وَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَ بِمَنْزِلَةِ شَمْعُونَ مِنْ عِيسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَصِيِّي وَ خَ لِيْفَتِي فَمَنْ جَحَدَ وَصِيَّتِكَ وَ خِلَافَتِكَ فَلَيْسَ مِنِّي وَ لَسْتُ مِنْهُ وَ أَنَا

۱۴. فرقان/52.

۱۵. احزاب/48.

۱۶. شعراء/151-152.

۱۷. عنکبوت/8 و لقمان/15.

۱۸. نهج البلاغه، صبحی صالح، حکمت 165.

خَصَّمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَفْضَلُ أُمَّتِي فَضْلًا وَ أَقْدَمُهُمْ سِلْمًا وَ أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا وَ أَوْفَرُهُمْ حِلْمًا
وَ أَشَجَعُهُمْ قَلْبًا وَ أَسَخَّاهُمْ كَفًّا؛^{۱۹}

رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: تو نسبت به من در جایگاه هبة الله نسبت به آدم، منزلت سام نسبت به نوح و جایگاه اسحاق نسبت به ابراهیم و جایگاه هارون در برابر موسی و شمعون نسبت به عیسی قرار داری؛ جز اینکه پس از من پیام آوری نخواهد بود. یا علی! تو وصی من و خلیفه من هستی، هر کس وصایت و خلافت تو را انکار کند از من نیست و من پیوندي با او ندارم و من روز قیامت خصم او خواهم بود. یا علی! تو برترین افراد امت من، پیشگامترین آنان در اسلام، داناترین آنان و حلیمترین ایشان، شجاعترین و سخیترین آنان هستی.»

حاکم اصلي و اولي در نظام خلقت و شریعت، خداست و حاکم مطلق، اوست. اطاعت انسان از آفریننده و تأمین کننده و خالق و رازق و مربی و ملک و مالک و صاحب اختیار عالم و آدم، ریشه فطري و عقلي دارد؛ ولي اطاعت انسان از انسانها یا موجودات دیگر، دليل و منطقي عقلاني ميخواهد

معیارهاي یاد شده در این حدیث معیار صلاحیت و اولویت برای رهبري و رهبران امت اسلامي، در طول تاریخ است. معیارهایی که در غدیر نمونه اعلاي آن معرفي گردید.

پس از سه سال از رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، فرشته وحی نازل شد و فرمان خداوند را برای دعوت خویشاوندان و بستگان نزدیک به او ابلاغ کرد: «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنْ عَصَاكَ فَقُلْ إِيَّايَ بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ»؛^{۲۰} «خویشاوندان نزدیک خود را انذار کن، و بال و پر [مهر و نرمی] خود را برای مؤمنان که از تو پیروی کرده اند، پهن کن، و اگر از تو نافرمانی کنند، بگو: من از آنچه شما انجام می دهید بیزارم.»

با نزول این آیه، پیامبر خاتم، به علی علیه السلام دستور داد غذایی که تمام آن، یک ران گوسفند و یک من شیر بود، آماده سازد و فرزندان عبدالمطلب را دعوت کند، تا امر خداوند را به آنان ابلاغ کند و علی علیه السلام چنین کرد. حدود چهل نفر جمع شدند که در میان آنان ابوطالب، حمزه و ابولهب نیز بودند. غذا (چنان که اشاره شد) کم بود و به صورت عادی برای آن جمعیت کافی نبود؛ اما همگی خوردند و سیر شدند و چیزی از آن کم نشد. ابولهب گفت: «این [اشاره به پیامبر اکرم] جادو کرده است». سخنان ابولهب، مجلس را از طرح دعوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خارج کرد و پیامبر از طرح موضوع منصرف شد و جلسه بدون اخذ نتیجه پایان یافت. با دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بار دیگر علی علیه السلام مأموریت یافت که با همان ترتیب قبلی غذا تهیه و از خویشاوندان پیامبر دعوت کند. بار دوم و یا بار سوم، حضرت ختمی مرتبت پس از صرف غذا فرمود: «يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ إِيَّيَ وَاللَّهِ مَا أَعْلَمُ شَيْئًا فِي الْعَرَبِ جَاءَ قَوْمَهُ بِأَفْضَلٍ مِمَّا جِئْتُكُمْ بِهِ إِيَّايَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ قَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ تَعَالَى أَنْ أَدْعُوَكُمْ إِلَيْهِ فَإَيْكُمْ يُؤَاؤِرُنِي عَلَى هَذَا الْأَمْرِ عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ؟» ای فرزندان عبدالمطلب! به خدا قسم در میان عرب، جوانی را سراغ ندارم که چیزی بهتر از آنچه من برای شما آورده ام، برای قومش آورده باشد. من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام. خدا به من فرمان داده است تا شما را به سوی او فرا خوانم، اکنون کدام یک از شما مرا یاری می کند تا برادر من و [وصی و] جانشین من در میان شما باشد؟»

هیچ کدام پاسخ ندادند. علی علیه السلام که از همه کوچک تر بود، گفت: «ای پیامبر خدا! من تو را یاری می کنم.» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ هَذَا أَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا»؛^{۲۱} این برادر، وصی و جانشین من در میان شماست. سخن او را بشنوید و از او اطاعت کنید. جمعیت برخاستند؛ در حالی که می خندیدند و به ابوطالب می گفتند: «محمد امر کرد که از پسرت اطاعت کنی و به حرف او گوش فرا دهی [در حالی که از همه کوچک تر است].»

این قضیه در میان مورخان و مفسران به نامهای «یوم الدار»؛ روزی که در خانه پیامبر جمع شدند، «بدء الدعوة»، آغاز دعوت و «یوم الانذار» یاد شده است. جمع زیادی از مورخان و مفسران آن را نقل کرده اند.^{۲۲}

مرحوم علامه امینی، هفت گونه و هفت صورت از منابع اهل سنت نقل کرده است که صورت اول همان بود که نقل شد؛^{۲۳} اما به صورت های دیگر به اختصار اشاره می شود:

۲۰. شعراء/214-216. سوره شعراء که آیات انذار در آن است، پس از سوره واقعه نازل شده و سپس به ترتیب، سوره های نمل، قصص، اسراء، یونس، هود، یوسف و آن گاه سوره حجر که فرمان علنی شدن دعوت پیامبر «فَأَصْدَعُ بِمَا تَأْمُرُ» جزو آن است، نازل شده است. ر.ک: التمهید فی علوم القرآن، ج 1، ص 105 و تاریخ اسلام، مهدی پیشوایی، قم، بنیاد معارف، ص 148.

۲۱. تاریخ الامم و الملوك، محمد بن جریر الطبری، بیروت، دار قاموس الحدیث، ج 2، ص 217 و الغدير، علامه امینی، مؤسسه دائرة معارف الفقه الاسلامی، چاپ سوم، 1425 ق، ج 3، ص 394 و 395 و چاپ دار الکتب الاسلامیة، ج 2، ص 279.

۲۲. ر.ک: الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج 2، ص 278؛ السیرة الحلبیة، حلبی، ج 1، ص 461؛ مسند، احمد حنبل، ج 1، ص 159؛ البدایه و النهایه، اسماعیل بن کثیر شامی، ج 3، ص 40؛ بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، ج 18، ص 178، 181، 191 و 214؛ مجمع البیان، طبرسی، ج 7، ص 206؛ الارشاد، شیخ مفید، ص 29 و الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، علی بن طاووس، ج 1، ص 20.

۲۳. تاریخ الامم و الملوك، طبری، بیروت، دار قاموس الحدیث، ج 2، ص 217. مرحوم علامه این صورت را از افراد ذیل نقل کرده است: طبری، تاریخ، ج 2، ص 216، ابوجعفر اسکافی بغدادی متوفای 240 در «نقض العثمانیه»؛ فقیه برهان الدین، محمد بن محمد بن ظفر الملکی، متوفای 567 در «انباء نجباء الیناء» ص 46-48؛ کامل ابن اثیر، ج 2، ص 24؛ (الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، بیروت، دار صادر، 1399 ق، ج 2، ص 63). ابوالفدا عماد الدین دمشقی، در تاریخش، ج 1، ص 116؛ شهاب الدین الخفاجی، «شرح الشفا» قاضی عیاض، ج 3، ص 37؛ علاء الدین بغدادی در تفسیرش ص 390؛ سیوطی در جمع الجوامع (از طبری از شش حافظ نقل نموده است که عبارت باشد از ابن اسحاق، ابن جریر، ابن ابی حاتم، ابن مردویه، ابی نعیم و بیهقی)؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 254، و همین طور احمد حنبل در مسندش ج 1، ص 111 به سندی که تمام افراد قابل تأیید و سند آن صحیح است بدون هیچ شبهه نقل کرده است ... ر.ک: الغدير، چاپ دارالکتب الاسلامیة، ص 279-280.

1. از احمد حنبل در مسندش، ج 1، ص 159^{۲۴}، طبري در تاريخش ج 1، ص 217، حافظ نسائي، در خصائص، ص 18، گنجي شافعي، در كفايه، ص 89^{۲۵} نقل كرده است كه پيامبر اكرم صلى الله عليه وآله بعد از دعوت از خويشاوندان فرمود: «فَأَيُّكُمْ يُبَايِعُنِي عَلِيٌّ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَ صَاحِبِي وَ وَارِثِي فَلَمْ يَقُمْ إِلَيَّ أَحَدٌ قَالَ فَقُمْتُ وَ كُنْتُ أَصْغَرَ الْقَوْمِ سِنًا فَقَالَ اجْلِسْ قَالَ ثُمَّ قَالَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ كُلِّ ذَلِكَ أَقَوْمٌ إِلَيْهِ فَيَقُولُ لِي اجْلِسْ حَتَّى كَانَتِ الثَّلَاثَةُ ضَرْبَ يَدِهِ عَلَيَّ يَدِي؛^{۲۶} پس كداميك از شما با من بيعت مي كند كه برادر و يار و وارث من باشد. هيچ كسي بلند نشد. من (علي) پا شدم، در حالي كه كوچك ترين آن جمع بودم. حضرت فرمود: بنشين. اين جمله را سه بار تكرر كرد. هر بار (فقط) من پا شدم و حضرت مي فرمود. بنشين تا به مرحله سوّم كه دست خود را [به عنوان بيعت] بر دست من زد [يعني كه تو برادر و رفيق و وارث من هستي].»
 فرق اين صورت با صورت قبلي اين است كه در اين نقل، حكم خليفتي نيامده است؛ ولي كلمه وارثي آمده است.

2. از حافظ ابن مردويه و ... نقل كرده است كه پس از دو بار دعوت خويشاوندان، بار سوّم در حالي كه دستش را دراز كرده بود، فرمود: «مَنْ بَايَعَنِي عَلِيٌّ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَ صَاحِبِي وَ وَلِيِّكُمْ مِنْ بَعْدِي؟ فَمَدَدْتُ يَدِي وَ قُلْتُ: أَنَا أَبَايُكُمُ، وَ أَنَا يَوْمَئِذٍ أَصْغَرُ الْقَوْمِ...»^{۲۷} كيست كه با من بيعت كند بنا بر اين كه برادر و يار من و سرپرست شما بعد از من باشد. پس من (علي) دستم را جلو بردم و گفتم من با تو بيعت مي كنم، در حالي كه كوچك ترين فرد جمعيت بودم.» اين صورت در مقايسه با صورت دوّم كلمه «وَلِيِّكُمْ» را اضافه دارد و با صورت اوّل، مقداري هماهنگ است؛ چون اوّل «خليفتي فيكم» دارد، و صورت سوّم «وَلِيِّكُمْ». شايد بتوان گفت جامعيت و دلالت وليكم بر امامت علي عليه السلام بيش تر از كلمه «خليفتي» باشد.

3. حافظ، ابن ابي حاتم و بغوي نقل كرده اند^{۲۸} و ابن تيميه در منهاج السنه، ج 4، ص 80^{۲۹} نيز از آن دو نقل كرده است كه حضرت بعد از صرف طعام فرمود: «أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَيَّ كَلِمَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ عَلَى اللِّسَانِ ثَقِيلَتَيْنِ فِي الْمِيزَانِ شَهَادَةَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّي رَسُولُ اللَّهِ فَمَنْ يُجِبْنِي إِلَيَّ هَذَا الْأَمْرَ وَ يُؤَارِثُنِي عَلَيْهِ وَ عَلَى الْقِيَامِ بِهِ يَكُنْ أَخِي وَ وَصِيَّي وَ وَزِيرِي وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي؛^{۳۰} من شما را به دو كلمه دعوت مي كنم كه بر زبان سبك و در ميزان اعمال سنگين است، شهادت دادن به اينكه خدا يكي است و من رسول خدا هستم. پس هر كسي در اين امر، مرا اجابت كرد و كمك كار من شد برادر، وصي، وزير، وارث و خليفه بعد از من خواهد بود.»
 علي عليه السلام برخاست و گفت: «من اي رسول خدا!»، حضرت فرمود: «بنشين.» سه بار اين قضيه تكرر شد. بار سوّم فرمود: «اجْلِسْ فَأَنْتَ أَخِي وَ وَصِيَّي وَ وَزِيرِي وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي؛^{۳۱} بنشين، پس تو برادر، وصي، وزير، وارث و خليفه من بعد از من هستي.» و اينجا نيز بر اين عبارت صراحت دارد كه «خليفة بعد از من هستي.»

4. از قيس،^{۳۲} معاويه و برخي تابعين نقل شده است كه پيامبر صلى الله عليه وآله فرزندان عبدالمطلب را جمع كرد و پس از پذيرايي فرمود: «أَيُّكُمْ يَنْتَدِبُ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَ وَزِيرِي وَ وَصِيَّي وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَ وَلِيَّ كُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ بَعْدِي؛ كداميك از شما اجابت مي كند كه برادر، وزير، وصي، جانشين و خليفه من در امتم و سرپرست هر مؤمني بعد از من باشد؟»
 جمعيت حاضر، ساكت شدند. پيامبر صلى الله عليه وآله سه بار جمله را تكرر كرد و در هر بار، علي عليه السلام جواب داد: من اي رسول خدا! ... آن گاه رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «اللَّهُمَّ إِمْلَأْ جَوْفَهُ عِلْمًا وَ فَهْمًا وَ حُكْمًا ثُمَّ قَالَ لِأَبِي طَالِبٍ يَا أَبَا طَالِبٍ اسْمَعْ الْآنَ لِابْنِكَ وَ أَطِعْ فَقَدْ جَعَلَهُ اللَّهُ مِنْ نَبِيِّهِ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى؛^{۳۳} خدایا! درون او را از علم و فهم و حكمت پر كن.

۲۴. چاپ جديد، ج 1، ص 257، حديث 1375.

۲۵. كفاية الطالب، ص 206، چاپ جديد.

۲۶. الغدير، چاپ اسلاميه، ج 2، ص 280 و چاپ دائرة المعارف، همان، ج 3، ص 395 و 396.

۲۷. همان، ص 398.

۲۸. تفسير القرآن العظيم، ابن ابي حاتم، ج 9، ص 282، ح 16011 - 16015 و معالم التنزيل، بغوي، ج 3، ص 400.

۲۹. سيرة الحلبيه، ج 1، ص 286.

۳۰. الغدير، چاپ اسلاميه، ج 2، ص 282 و چاپ دائرة المعارف، ج 3، ص 399.

۳۱. همان، ج 2، ص 282 و چاپ دائرة المعارف، ج 3، ص 399.

۳۲. كتاب سليم بن قيس، ج 2، ص 779، ح 6.

۳۳. همان، ج 2، ص 282 و چاپ دائرة المعارف، ج 3، ص 400.

سپس به ابی طالب فرمود: اینک به سخن پسرت گوش بده، و [از او] اطاعت کن؛ زیرا خداوند او را برای پیغمبرش همچون هارون برای موسی (خلیفه و جانشین) قرار داده است.»
 اضافه‌ای که این صورت بر صورت دیگر دارد این است که در ذیل آن به حدیث منزلت نیز اشاره شده است. این حدیث، خود تأکیدی بر امامت علی علیه السلام است و بیان می‌کند که حضرت علی علیه السلام تمام منزلت‌های خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله را جز نبوت و رسالت دارا است.
 5. ابواسحاق ثعلبی^{۳۴} و ... نقل کرده‌اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، بعد از آیه انذار، خویشان خود را جمع کرد و پس از صرف غذا فرمود: «من از طرف خدا بشیر و نذیر فرستاده شده‌ام. اگر تسلیم دستورهایی من باشید و از من اطاعت کنید هدایت می‌شوید.» آن‌گاه فرمود: «مَنْ يُؤَاخِئِنِي وَ يُؤَاوِرُنِي وَ يَكُونُ وَلِيًّا وَ وَصِيًّا بَعْدِي وَ خَلِيفَتِي فِي أَهْلِي وَ يَقْضِي دِينِي؛^{۳۵} کیست که برادر و وزیر من شود تا بعد از من، ولی و وصی و خلیفه من در اهلم باشد که دینم را ادا کند.» آن بزرگوار، سه مرتبه، این جمله را تکرار کرد. قوم ساکت شدند و تنها علی گفت: «من.» در مرتبه سوم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «أَنْتَ؛ تو [خلیفه و جانشین من هستی].»

6. ابواسحاق و ... نقل کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به خویشاوندان خود فرمود: «خداي بلند مرتبه دستور داده است که خویشان نزدیکم را انذار کنم.» آن‌گاه فرمود: «وَ إِنْ اللَّهُ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا وَ جَعَلَ لَهُ مِنْ أَهْلِهِ أَخًا وَ وَزِيرًا وَ وَارِثًا وَ وَصِيًّا وَ خَ لَيْفَةً فِي أَهْلِهِ فَأَيْكُمْ يَقُومُ فَيُبَايِعُنِي عَلَى أَنَّهُ أَخِي وَ وَارِثِي وَ وَزِيرِي وَ وَصِيِّي وَ يَكُونُ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي فَسَكَتَ الْقَوْمُ...»^{۳۶} به راستی، خداوند، هیچ پیامبری را مبعوث نکرد؛ مگر اینکه برای او از اهلس برادر و وزیر و وارث و وصی و خلیفه در اهلس قرار داد. پس کدام يك از شما برمی‌خیزد تا با من بیعت کند که برادر، وارث، وزیر و وصی من باشد و برای من به منزله هارون برای موسی باشد؛ جز اینکه بعد از من نبی نیست پس قوم ساکت شدند.» وی سه بار جمله را تکرار کرد: «فَقَامَ عَلِيٌّ فَبَايَعَهُ وَ أَجَابَهُ؛^{۳۷} پس علی برخاست و بیعت و اجابت کرد.» این نقل، يك نکته اضافه دارد که قانون کلی الهی بوده است که برای هر پیامبر وصی و خلیفه قرار دهد. حدیث «یوم الدار» به صورتهای مختلفی برای يك انسان مُنصف کافی است تا با ملاحظه آن به راحتی دلالت آن را بر امامت و خلافت بلافصل امام علی علیه السلام بپذیرد؛ ولی بوده‌اند و خواهند بود کسانی که با بهانه‌هایی، این حدیث را نپذیرند و یا به گونه‌ای در آن شبهه ایجاد کنند و اگر این دو راه را بسته دیدند، دست به تحریف بزنند. در ادامه بحث به نمونه‌هایی از کسانی می‌پردازیم که به نحوی از پذیرش حدیث فوق‌شانه خالی کرده‌اند.

ابن تیمیّه و تضعیف حدیث

ابن تیمیّه که بنیان‌گذار فکری وهابیت به شمار می‌رود، با اینکه حدیث «یوم الدار» به نحو صورت چهارم را در کتاب منهاج السنّه جلد 4، صفحه 80 نقل کرده، گفته است این حدیث، جعلی و ضعیف است. وی هیچ‌گونه دلیلی بر ضعف و جعل آن ارائه نکرده است. تنها معیار برای صحیح نبودن حدیث، نزد او، این است که بیانگر فضایل اهل بیت و علی علیه السلام است. برخی دیگر برای اشکال بر سند حدیث ابو مریم عبدالغفار بن قاسم را تضعیف کرده‌اند. تنها ضعف و جرم شیعه بودن است؛ با اینکه جمعی وی را مدح کرده‌اند؛ همچون ابن عقده، چنان که در لسان المیزان، جلد 4، صفحه 43 آمده است و حفاظ سته پیش گفته از او حدیث نقل کرده‌اند و هیچ يك به سبب ابومریم، حدیث را تضعیف نکرده‌اند.^{۳۸}

امامت در کودکی، تأیید یا تردید؟

اسکافی در کتاب «النقض العثمانيه»، صفحه 278، بعد از ذکر حدیث، این سؤالات را درباره آن مطرح کرده است: آیا تهبّه طعام به عهده طفل غیر ممیز قرار می‌گیرد؟ و به عهده کودکی غیر عاقل؟ آیا کودکی 5 ساله یا هفت ساله، امین اسرار نبوت قرار می‌گیرد؟ و آیا در بین

۳۴ . الکشف و البیان، ص 163.

۳۵ . الغدير، چاپ اسلامیه، ج 2 ف ص 283 و چاپ دائرة المعارف، ج 3، ص 400-401.

۳۶ . الغدير، چاپ اسلامیه، ج 2، ص 283 و چاپ دائرة المعارف، ج 3، ص 401.

۳۷ . همان.

۳۸ . ر.ک: همان، چاپ اسلامیه، ج 2، ص 280 با توضیحات.

پیرومردان و کهنسالان جز عاقل ورزیده دعوت می‌شود؟ و آیا پیامبر دست برادری و جانشینی و خلافت جز به کسی می‌دهد که اهلیت (و قابلیت) این را داشته باشد؟! و به حد تکلیف رسیده باشد و توان تحمل ولایت خدا و دشمنی با دشمنان او را داشته باشد؟

حدیث «یوم الدار» به صورتها و سندهای مختلفش برای یک انسان مُنصف کافی است تا با ملاحظه آن به راحتی دلالت آن را بر امامت و خلافت بلافصل امام علی علیه‌السلام بپذیرد؛ ولی بوده‌اند و خواهند بود کسانی که با بهانه‌هایی، این حدیث را نپذیرند و یا به گونه‌ای در آن شبهه ایجاد کنند و اگر این دو راه را بسته دیدند، دست به تحریف بزنند

راستی چه سرّی بود که این کودک با هم دوره‌های خود مانوس نبود؟ و با هم سن و سالان خود همراه نبود؟ و با کودکان دیگر بعد از اسلامش بازی نمی‌کرد... بلکه نمی‌بینم، مگر آنکه بر اسلامش باقی است، در امرش مصمم، و در محقق ساختن سخنانش با رفتارش جدّی است، اسلامش را با عفت و زهد خویش تصدیق کرد و با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از بین آن جمعیت همراه شد. پس او امین و همراه پیامبر در دنیا و آخرت شد، بر شهوتش غالب شد، و بر (هواهای) نفس صبر کرد. وی برای رسیدن به فوز عاقبت و ثواب آخرت، در خطبه‌اش آغاز ایمانش را به رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله چنین بیان می‌کند: وقتی به درخواست قریش، پیامبر درخت را خواند و از جا کنده شد و نزد او آمد، قریش تهمت ساحر بودن به او زدند؛ ولی من به خدا و رسولش ایمان آوردم و در دعوت درخت تصدیقش کردم، و شهادت دادم که آمدن درخت به امر خدا برای تصدیق نبوت و برهان و حجتی بر دعوت او بوده است.

راستی ایمانی صحیح‌تر، محکم‌تر و مطمئن‌تر از این می‌توان یافت؟ ولی [چه می‌شود کرد] که برای شدت عصبانیت عثمانی و کینه او، و نیز تعصب جاحظ و انحراف او چاره‌ای نیست. اسکافی با سؤالات متعدد، مسئله را بسیار ظریف تأیید می‌کند؛ ولی این شبهه نیز القا می‌شود که چگونه یک کودک لیاقت پیدا می‌کند مخزن اسرار نبوت و تحمل‌کننده بار ولایت و امامت باشد؟ برای رفع این شبهه می‌گوییم خداوند متعال پیامبرانی را در کودکی به مقام نبوت مفتخر ساخت. اکنون به دو نمونه ذیل توجه شود:

1. نبوت حضرت عیسی‌علیه‌السلام در کودکی. وقتی مریم به فرزندش عیسی‌علیه‌السلام اشاره کرد، آنها گفتند: «چگونه کودک سخن می‌گوید؟» عیسی‌علیه‌السلام به اذن الهی به سخن آمد. «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا»^{۳۹} [کودک] گفت: من بنده خدا هستم. به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است.

2. اعطای کتاب و مقام نبوت در کودکی به حضرت یحیی‌علیه‌السلام
خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا»^{۴۰} «ای یحیی! کتاب [خدا] را به جد و جهد بگیر و [ما] از کودکی به او حکم (نبوت) دادیم.»
وقتی خداوند حکیم و قادر، مقام نبوت را به خردسالی عطا کند، قادر و توانا است که مقام امامت را نیز به کودکی و یا نوجوانی و نونهالی عطا فرماید.

تحریف یا جنایت تاریخی

از خطرناک‌ترین شیوه‌هایی که برخی علمای اهل سنت در پیش گرفته‌اند، حذف و یا تحریف حدیث است. این گونه برخوردها، جنایت، تاریخی و در واقع خیانت به سعادت کلی بشر است؛ از جمله درباره حدیث «یوم الدار»، متأسفانه این تحریف و جنایت روا داشته شده است که به نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

1. طبری، با اینکه در تاریخش حدیث را درست نقل کرده است؛ ولی در تفسیر خود، چ‌لد 19، ص‌فحه 75 آن را به این صورت نقل می‌کند: «فَأَيْلَمُ يُؤَاوِرُنِي عَلَى هَذَا الْأَمْرِ عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَ كَذَا وَ كَذَا ثُمَّ قَالَ إِنَّ هَذَا أَخِي وَ كَذَا وَ كَذَا فَاسْمَعُوا وَ أَطِيعُوا.» وی کلمه وصیی و خلیفتی را حذف کرده و به جای آن «کذا و کذا» گذاشته است؛^{۴۱} ولی توجه نداشته است که کلمه «فَاسْمَعُوا وَ أَطِيعُوا» در حدّی بر مسئله امامت و پیشوایی دلالت دارد.

۳۹. مریم/30.

۴۰. همان/12.

۴۱. الغدير، چاپ اسلامیه، ج2، ص287 و 288 و چاپ دائرة المعارف، ج3، ص306 و ر.ک: تاریخ اسلام، همان، ص147.

2. اسماعیل بن کثیر شامی در سه کتابش (تفسیر، جلد3، صفحه351؛ البداية و النهاية، جلد3، صفحه40 و السيرة النبوية، جلد1، صفحه459) نیز روش نامقبول طبری را در پیش گرفته است.

3. محمد حسین هیکل در کتاب خود به نام حیاة محمد، صفحه104 از چاپ اول، بخش اول را «فَأَيْكُمْ يُؤَاوِرُنِي ...» و بخش دوم را ناقص آورده است؛ ولی در چاپ دوم، سال 1354، ص139، کاملاً مطالب مربوط به علی علیه السلام را حذف کرده است.^{۴۲} جالب است که این شخص، خود را روشن فکر نیز می خواند.^{۴۳}

در نتیجه باید گفت دوّمین موردی که پیامبر صلی الله علیه وآله با صراحت تمام، امامت و خلافت علی علیه السلام را بیان کرده و به صورتها و طرق متعددی در منابع فریقین نقل شده و دست تحریفگران هم نتوانسته است سیمای آن را بپوشاند سال سوّم بعثت و حدیث «یوم الدار» است.

۴۲. الغدير، چاپ اسلامیه، ج2، ص288 و 289 و چاپ دائرة المعارف، ج3، ص306.

۴۳. در شامگاه 1388/4/17 سیمای جمهوری اسلامی ایران ساعت 20/30 اعلام کرد و هابیون عربستان تصمیم گرفته اند نام امیرمؤمنان علی علیه السلام را از کتب تاریخی و روایی و تفسیری حذف کنند؛ از جمله از تفسیر طبری نام برد که استفاده از چاپ قبلی ممنوع، و چاپ جدید که نام علی علیه السلام از جای جای آن حذف شده است، ترویج می شود که این کار، بسیار خطرناک است و عالم اسلام نباید ساکت بمانند؛ به ویژه علمای اهل سنت؛ چرا که منابع تاریخی و روایی و تفسیری آنها را خدشه دار می کند و از اعتبار می اندازد.

وصایای امام باقر علیه السلام به جابر بن یزید جعفی

حسن اردشیری لاجیمی

یکی از سنتهای حسنه که در قرآن کریم نیز مشاهده می شود، وصیت و پند به فرزندان و همه آن کسانی است که امید می رود هدایت یابند و مسیر سلوک و تعالی را درست پیمایند؛ مانند وصایای حکیمانه لقمان حکیم^{۴۴} که نمونه و سرمشقی برای رسول گرامی اسلام در وصیت و سفارش به عبدالله بن مسعود و ابوذر غفاری شد.

اهل بیت علیهم السلام نیز با تأسی به این سیره نورانی، برای فرزندان و صحابه خویش وصایایی بیان فرموده اند که در جای جای کتب حدیثی ما به یادگار مانده است.^{۴۵} به سبب اهمیت این روش تربیتی، علمای بزرگ اسلام نیز، این روش و منش را ارج نهاده و خود نیز در این مسیر گام نهاده اند. وصایای سید بن طاووس رحمه الله، آیت الله مرعشی نجفی رحمه الله و حضرت امام خمینی رحمه الله از این گونه اند.

در این مقال گذری هر چند کوتاه به یکی از وصایای نورانی امام باقر علیه السلام به یکی از اصحابش، جابر بن یزید جعفی، خواهیم کرد.

الف. آسیب شناسی رفتار مردم

امام باقر علیه السلام وصایای خویش را با نگاهی آسیب شناسانه و نقادانه به اجتماع عصر خویش و همه اعصار بیان می دارد. آن حضرت با برشمردن سوء رفتارهای موجود در میان مردم، دل نگرانیها و نارضایتی اش را از اجتماع موجود بیان می دارد. با کمی دقت درمی یابیم که این عیوب در اکثر جوامع، حتی عصر ما نیز موج و د است که باید اصلاح شود.

امام باقر علیه السلام به جابر فرمود:

«يَا جَابِرُ اغْتَنِمْ مِنْ أَهْلِ زَمَانِكَ خَمْسًا إِنْ حَضَرْتَ لَمْ تُعْرِفْ وَ إِنْ غَبْتَ لَمْ تُفْتَقِدْ وَ إِنْ شَهِدْتَ لَمْ تُشَاوِرْ وَ إِنْ قُلْتَ لَمْ يُقْبَلْ قَوْلُكَ وَ إِنْ حَطَّ بِتَ لَمْ تُزَوِّجْ؛^{۴۶} ای جابر! از مردم دورانت، پنج چیز را غنیمت شمار:

1. اگر حاضر باشی، تو را نشناسند؛

2. اگر ناپیدا شوی سراغ تو را نگیرند؛

3. اگر در انجمن باشی، [از تو رأی نخواهند و] با تو مشورت نکنند؛

4. اگر سخنی بگویی، گفته ات را نپذیرند؛

5. اگر زنی را خواستگاری کنی به تو ندهند.»

امام در این قسمت از گفتارشان با برشمردن عیوب اجتماع و رفتارهای عمومی مردم، خواست تا بدین طریق جامعه الگو و پویا را معرفی کند؛ جامعه ای که دارای عیوب فوق نباشد. البته این گفتار امام علیه السلام از جهتی دیگر، بسیار دردناک است، و آن، مظلومیت و غریب بودن امام علیه السلام را در اجتماع عصرش می رساند. به عبارت دیگر امام باقر علیه السلام به غربت خویش در آن روز مدینه می پردازد که بهتر است انسان بر این همه دردی که در گفتار امام علیه السلام نهفته است، سرشک خون ببارد.

ب. سفارش پنج گانه در برخورد با مردم

امام باقر علیه السلام، برای چگونگی برخورد با رفتارهای گوناگون مردم، يك الكوي پنج

وجهی ارائه می فرماید که باعث استواری و پایداری فرد در برابر اجتماع است. آن

حضرت علیه السلام می فرماید:

«وَ أَوْصِيكَ بِخَمْسٍ إِنْ ظَلِمْتَ فَلَا تَظْلِمَ وَ إِنْ خَانُوكَ فَلَا تَخُنْ وَ إِنْ كَذَّبَتْ فَلَا تَغْضَبُ وَ إِنْ مُدِحْتَ فَلَا تَفْرَحَ وَ إِنْ دَمِمْتَ فَلَا تَجْرَعُ؛^{۴۷} [ای جابر!] تو را [در برخورد با مردم] به پنج چیز وصیت می کنم:

1. اگر بر تو ظلم و ستمی شد، تو ستم مکن؛

2. اگر به تو خیانت کردند، تو خیانت نکن؛

۴۴. لقمان/13 به بعد.

۴۵. مانند وصایای حضرت امیر علیه السلام به امام حسن علیه السلام. ر.ک: نهج البلاغه، ترجمه دشتی، نامه 31، ص 519 و وصایای امام باقر علیه السلام به جابر جعفی.

۴۶. تحف العقول، حسین بن شعبه الحرانی، تصحیح علی اکبر غفاری، ترجمه آیت الله کمره ای، تهران، انتشارات اسلامی، چاپ سوم، 1366 ش، ص 291-292.

۴۷. تحف العقول، ص 292.

3. اگر تکذیب شدی، غضب مکن؛
 4. اگر مدح شدی، شاد مشو؛
 5. اگر نکوهش شدی، بی‌تابی مکن.»
- ج. چگونگی برخورد با شایعات

یکی از معضلاتی که در اجتماع می‌تواند خطر آفرین باشد، رواج شایعات و سخنان بی‌پایه است که کارکردی بس خطرناک دارد. امام باقر علیه‌السلام نسخه‌ای را برای نحوه مواجهه با شایعات در اجتماع مورد نظر ارائه می‌دهد که دستور العملی بسیار کارگشاست. آن حضرت فرموده است:

«وَوَكِّرْ فِيمَا قِيلَ فِيكَ فَإِنَّ عَرَفْتَ مِنْ نَفْسِكَ مَا قِيلَ فِيكَ فَسُقُوطُكَ مِنْ عَيْنِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ عِنْدَ غَضَبِكَ مِنَ الْحَقِّ أَكْبَرُ مِنْ مُصِيبَةٍ مِمَّا خَفَتْ مِنْ سُقُوطِكَ مِنْ أَعْيُنِ النَّاسِ وَإِنْ كُنْتَ عَلَى خِلَافٍ مَا قِيلَ فِيكَ فَتَوَابٌ أَكْتَسَبْتَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَتَّعَبَ بَدَنُكَ؛^{٤٨} در آنچه درباره تو گفته می‌شود، اندیشه کن! اگر آنچه درباره‌ات گفته شده، در خود دیدی، (یعنی سخن مردم صحت داشت)، بدان که سقوط تو از چشم بینای خدای عزوجل در هنگامی که از حق خشمگین شدی مصیبتی بزرگ‌تر است برایت، در مقایسه با اینکه [بیم داری] از چشم مردم بیفتی و اگر بر خلاف آنچه درباره تو گفته‌اند، بودی، این (کار مردم و اهل شایعه) خود ثوابی است که بی‌رنج و زحمت به دست آورده‌ای.»

نکته‌هایی که می‌توان از این بخش از گفتار نورانی امام آموخت:

1. برخورد متفکرانه و اندیشمندانه در گفتار و رفتار مردم؛
 2. سقوط از چشم بینای الهی، مصیبت‌بارتر و سخت‌تر از سقوط از چشم مردم است؛
 3. بی‌توجهی مردان الهی به گفته‌های نادرست مردم، که ره‌آوردی جز ثواب ندارد؛
 4. معیار سنجش باید خداوند باشد، نه مردم؛
 5. در جوامع خدا محور و معنویت مدار، شایعات انسان را از پای در نیاورده و ناامید نمی‌کند.
- د. دوستی اهل بیت علیهم‌السلام بر محور قرآن
- امام علیه‌السلام به واسطه اهمیت تأثیرگذاری اجتماع بر افراد جامعه و لزوم تصحیح این گونه تأثیرگذاریها، معیار دیگری را نیز مطرح می‌فرماید که بسیار دارای اهمیت است. امام باقر علیه‌السلام، در این بخش از گفتار نورانی خویش، ابتدا به لزوم پایداری در مقابل دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام اشاره کرده، سپس معیار و میزان قرار دادن قرآن را برای سنجش رفتار مردم، از نشانه‌های دوستی اهل بیت علیهم‌السلام شمرده است. آن حضرت می‌فرماید:
- «وَأَعْلَمُ بِأَنَّكَ لَا تَكُونُ لَنَا وَلِيًّا حَتَّىٰ لَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْكَ أَهْلُ مِصْرَکَ وَقَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ سَوِيٌّ لَمْ يَحْزُنْكَ ذَلِكَ وَ لَوْ قَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ صَالِحٌ لَمْ يَسْرُکْ ذَلِكَ؛^{٤٩} بدان که دوست ما شمرده نشوی تا چنان (محکم) شوی که، اگر همه هم‌شه‌ریانت گرد آیند و گویند تو مرد بدی هستی، مایه اندوه تو نشود، و اگر همه گویند تو مرد خوبی هستی، شادت نکند.»

امام علیه‌السلام در ادامه می‌فرماید:

«وَلَكِنْ اعْرِضْ نَفْسِكَ عَلَىٰ مَا فِي كِتَابِ اللَّهِ، فَإِنْ كُنْتَ سَالِكًا سَبِيلَهُ زَاهِدًا فِي تَرْهِيدِهِ، رَاجِيًا فِي تَرْغِيهِ خَائِفًا مِنْ تَخْوِيفِهِ، فَاتَّبِعْ وَأَبْشِرْ فَإِنَّهُ لَا يَصْرُکُ مَا قِيلَ فِيكَ، وَإِنْ كُنْتَ مُبَايِنًا لِلْقُرْآنِ فَمَا ذَا الَّذِي يَعْزُکَ مِنْ نَفْسِكَ؛^{٥٠} ولی خود را به قرآن عرضه کن، اگر به راه قرآن می‌روی و آنچه را که قرآن نخواست، نمی‌خواهی، و آنچه را که قرآن خواسته است، می‌خواهی، و از آنچه که بیم داده است، می‌ترسی، برجا و پایدار باش و مزدهات باد که هر چه درباره تو گویند، به تو زیانی نمی‌رساند؛ ولی اگر از قرآن جدایی (و به راه قرآن نمی‌روی پس چه چیزی سبب می‌شود که به خودت مغرور شوی؟»

بر اساس این روایت نورانی، معیار راستی و ناراستی رفتار انسان، قرآن است. و بر پایه همین گفتار، آن حضرت، معیار دوستی اهل بیت علیهم‌السلام را نیز به میزان همراهی و همگرایی با قرآن معرفی می‌کند.

٤٨. بحار الانوار، علامه محمد باقر مجلسی، بیروت، دار احیاء التراث، 1403 ق، ج 75، ص 162.

٤٩. تحف العقول، ص 292.

٥٠. بحار الانوار، ج 75، ص 162.

هـ . جهاد با نفس، نشانه مؤمن

امام باقرعلیه السلام در ادامه وصایای خود یکی از نشانه‌های هر فرد مؤمن را جهاد با نفس

می‌داند و می‌فرماید:

«إِنَّ الْمُؤْمِنَ مَعْنِي بِمُجَاهَدَةِ نَفْسِهِ ، لِيَغْلِبَهَا عَلَى هَوَاهَا فَمَرَّةٌ يُقِيمُ أَوْدَهَا وَ يَخَالَفُ هَوَاهَا فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ وَ مَرَّةٌ تَصْرَعُهُ نَفْسُهُ فَيَتَّبِعُ هَوَاهَا فَيَنْعَشُهُ اللَّهُ فَيَنْتَعِشُ وَيُقِيلُ اللَّهُ عَثْرَتَهُ فَيَتَذَكَّرُ وَ يَفْزَعُ إِلَى التَّوْبَةِ وَ الْمَخَافَةِ ، فَيَزِدَادُ بَصِيرَةً وَ مَعْرِفَةً لِمَا زِيدَ فِيهِ مِنَ الْخَوْفِ ، وَ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ : إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ؛^{٥٢و٥١} به راستی، مؤمن، سخت متوجه جهاد با خود است تا بر هوای نفس خود غلبه کند . یک بار نفس را از کجی به راستی آورد و با خواهش او، برای خدا مخالفت کرد، و بار دیگر، هم نفس او را به زمین زند و پیرو هوس او شود و خدایش دست او را بگیرد و از جا بلند کند و از لغزش او بگذرد و متذکر شود و به توبه کردن و ترسیدن از خدا گراید و معرفت و بینایی اش را بیفزاید، برای اینکه ترسش افزوده است. این گونه است که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: به راستی، کسانی که تقوا دارند، هنگامی که گرفتار وسوسه‌های شیطان شوند، به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می‌افتند، و ناگهان بینا می‌گردند.»

نکته‌ها

در این بخش از وصایای امام باقرعلیه السلام ، نکات گویباری نهفته است که برای

علاقه‌مندان به سلوک الی الله بسیار مغتنم است :

1. مؤمن، کسی است که اهتمام تام بر مجاهده با نفس دارد؛
2. هدف مجاهده، آن است که سالک بتواند با پیروزی بر نفس خویش خداگرا شود؛
3. در تمام مراحل سلوک، خداوند با سالک همراه است و در صورت لزوم از وی دستگیری می‌کند؛
4. سالک نباید در مسیر مجاهده، ترس از شکست داشته باشد؛ بلکه شکست، مقدمه پیروزیهای بعدی است. سالک در سایه شکست و تذکر است که می‌تواند، در وادی توبه قدم بنهد؛
5. توبه باید با خوف الهی همراه شود؛
6. رمز پیروزی باتقویان و سالکان در مصاف با شیاطین ، حضور و تذکر است و ره‌آورد این مجاهده، بصیرت و توجه تام است؛
9. امام باقرعلیه السلام در این بخش از روایت، مراحل را برای سالک الی الله در سیر و سلوک بیان می‌فرماید که آن را برای استفاده بیشتر می‌توان در هفت مرحله ذیل جای داد:

1. یقظه و بیداری؛

یعنی سالک بداند و بخواهد که باید سیر الی الله و مجاهده کند .

2. مجاهده؛

3. تذکر (یا حضور) و توجه؛

4. توبه؛

5. خوف؛

6. بصیرت؛^{٥٣}

7. معرفت.

سالک، ناگزیر است که با طی مراحل فوق، مقیم مقام اکبران و متصف به اسم مؤمن شود .

٥١ . مستدرک الوسائل، حاج میرزا حسین نوری، مؤسسه آل البیت، چاپ سوم، 1411 ق، ج 11، ص 142.

٥٢ . اعراف/20.

٥٣ . برای آشنایی بیشتر درباره این اصطلاحات و مقامات در سیر و سلوک می‌توان به آثاری چون منازل السائرین و قوت القلوب ابوطالب مکی و مقامات معنوی استناد محسن بیضا و ... رجوع کرد؛ مثلاً درباره یقظه و بیداری به منازل السائرین، ص 34، تذکر، ص 69، توبه، ص 41، خوف، ص 106 و بصیرت، ص 336 رجوع کرد . ر.ک: منازل السائرین، ملا عبدالرزاق فاسانی، تصحیح محسن بیدارفر، قم، انتشارات بیدار، چاپ اول، 1372 ش.

روش سخنرانی دینی (4) (حوزه‌های تأثیرگذاری سخنرانی دینی) حسین ملانوری

اهداف این درس:

1. آشنایی پیش‌تر با آثار سخنرانی دینی؛
2. اطلاع از تأثیرگذاری سخنرانی در سه حوزه اندیشه، احساس و رفتار و شناخت تأثیر متقابل اندیشه، احساس، هیجان، گرایش و رفتار.

حوزه‌های تأثیرگذاری

ما همیشه و در هر جا با نگرش‌هایمان زندگی می‌کنیم. واژه «نگرش»^{۵۴} معادل‌های فارسی متعددی مثل «طرز تلقی»، «وجه نظر»، «بازخورد»، «وضع روانی»، «ایستار» و... دارد. «نگرش» که به ساخت روحی و آمادگی روانی فرد اطلاق می‌شود، از ترکیب باورها، گرایش‌ها و احساسات مساعد و نامساعد برای نشان دادن واکنش فرد به کار می‌رود و به طور کلی یک نیروی اکتسابی موجود است. کسی که نسبت به شخصی، شیئی یا موقعیتی نگرش خاصی پیدا کرده است، بیش از همه به امر مورد نظر توجه نشان می‌دهد.^{۵۵}

محققان برای نگرش، ابعاد شناختی، عاطفی و رفتاری در نظر می‌گیرند. بنابراین افکار و عقاید، احساسات و عواطف، و تمایلات رفتاری سه مؤلفه نگرش هستند. به عنوان مثال در موضوعی مثل «مار» مؤلفه شناختی «مار» دلالت بر عقایدی درباره این موضوع عینی و حقیقی دارد؛ مانند اینکه مارها نرم و لطیف هستند. و مؤلفه عاطفی مبنای احساسات فرد است؛ مانند اینکه با دیدن «مار» دچار احساس ترس و وحشت می‌شویم. مؤلفه رفتاری نیز بر تمایلات رفتاری تأکید دارد؛ مثل لمس کردن مار یا ردّ درخواست لمس مار زنده.^{۵۶}

مثال دیگر را درباره یکی از اصلی‌ترین نگرش‌ها در فرهنگ دینی، یعنی «نگرش ایمانی» می‌توان مطرح کرد. ایمان دارای سه بعد «عقیده و شناخت»، «علقه قلبی و عاطفی» و «رفتار ظاهری» است.^{۵۷} «ایمان هر می است که قاعده‌اش را عقیده قلبی تشکیل می‌دهد و اضلاعش را اعمالی که بر آن قاعده استوار شده‌اند. عقیده قلبی در اینجا مجموع عاطفه و عقل است و لذا انسان به واسطه عقل و عاطفه‌اش، یعنی؛ (جمع جبری) همه وجودش به سوی یک رفتار سوق پیدا می‌کند.»^{۵۸}

برای ایجاد یا تغییر «نگرش» در افراد باید به سه بُعد آن توجه نمود. و ما برای رسیدن به اهداف سخنرانی دینی که در درس گذشته توضیح داده شد، با غمض‌عین از بعضی تداخلها، حوزه‌های تأثیرگذاری سخنرانی دینی را با توجه به این سه مؤلفه بیان می‌کنیم.

الف. حوزه اندیشه

یکی از رایج‌ترین تأثیرات سخنرانی؛ اثرگذاری در اندیشه، تفکر، آگاهی و فهم مخاطبان است که از ایجاد یا افزایش آگاهی‌های آنان تا ایجاد بصیرت و نگاه ژرف، تأثیرات متفاوتی را شامل می‌شود.

مهم‌ترین ابزار سخنرانی که کلمه و کلام است، نیز بیشتر با تأثیرگذاری در آگاهی و اندیشه تناسب دارد و از دریچه تأثیرگذاری در اندیشه بر احساسات و علایق و رفتارهای مخاطب می‌توان اثر گذاشت؛ هر چند برای اثرگذاری بر احساس و رفتار، راه‌های دیگری نیز وجود دارد. به کار انداختن اندیشه مخاطبان، یکی از اهداف تبلیغی پیامبران الهی بوده است؛ چنان که امام علی علیه السلام می‌فرماید: «... يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمِ بِالتَّبْلِيغِ وَ يُثِرُوا لَهُم دَفَائِنَ الْعُقُولِ ...»^{۵۹}؛ [خداوند بزرگ، پیامبران را فرستاد تا با مردم] از راه تبلیغ با برهان سخن بگویند و گنجینه‌های پنهان خردها را برای آنان آشکار کنند و به کار اندازند ...»

در سخنرانی دینی باید از دو جهت بر افکار مخاطبان اثر گذاشت :

۵۴. Attitude.

۵۵. زمینه روان‌شناسی، دکتر محمد پارسا، انتشارات بعثت، چاپ شانزدهم، تهران، ۱۳۷۹، ص ۱۲۶.

۵۶. روان‌شناسی اجتماعی با نگرش به منابع اسلامی، جمعی از مؤلفان، پژوهشکده حوزه و دانشگاه و سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها چاپ اول، تهران، ۱۳۸۲، ص ۱۳۶.

۵۷. همان، ص ۱۴۰.

۵۸. الحیاء، محمدرضا حکیمی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۲۰۶.

۵۹. نهج البلاغه، خ اول، ص ۴۳.

الف) اثبات اندیشه‌های صحیح؛

ب) ابطال اندیشه‌های غلط.

الف. اثبات اندیشه‌های صحیح

همراه با اثبات اندیشه‌های صحیح، همه یا برخی از موارد ذیل محقق می‌شود؛ یعنی در واقع برابند اثبات اندیشه‌های صحیح، همه یا برخی از موارد زیر است:

1. اطلاعات و آگاهی پیدا کردن؛

2. تغییر در نگرش و ذهنیت مخاطب؛

3. افزایش قدرت تفکر و تعقل؛

4. بوجود آمدن زمینه برای ایجاد باور.

برای تأثیرگذاری در هر يك از موارد فوق، لازم است مواد، محتوا و چینش‌های مناسبی در سخنرانی به کار گرفته شود که در جای خود از آن بحث خواهیم کرد.

ب. ابطال اندیشه‌های غلط

گاهی سخنران فقط به اثبات اندیشه‌های صحیح می‌پردازد و توجهی به ابطال افکار غلط ندارد؛ در حالی که زمانی تأثیرگذاری مطلوب در اندیشه، کامل می‌شود که اندیشه غلط از ذهن مخاطب خارج، و او از باطل بودن آن آگاه شود.

ابطال اندیشه‌های نادرست در مخاطبان، نتایج مطلوبی را در پی خواهد داشت که برخی از آنها عبارت‌اند از:

1. فهم کاذب بودن آگاهی‌های غلط؛

2. تغییر نگرش و ذهنیت‌های غلط؛

3. باز شدن مسیر پذیرفتن حق؛

4. توان مقابله با مجادله‌ها و مغالطه‌ها.

نکته‌ها

توجه به چند نکته در اینجا ضروری است:

1. اثبات اندیشه و ابطال اندیشه نباید به گونه‌ای صورت گیرد که از تأثیر عاطفی و احساسی سخنرانی بکاهد و مجموعه سخن به صورت خشک و کاملاً علمی درآید؛ البته در عین حال نباید در حیطه مباحث عقلی از احساسات مخاطب سوء استفاده کرد.

2. پرهیز از جانبداری‌های غیرعقلانی، بی‌مورد و زننده، از اصول اساسی در اثبات و ابطال اندیشه‌ها است.

3. در ابطال افکار غلط، باید سخن مخالفان کاملاً روشن شود و آن‌گاه با برهان یا استدلالی که مورد پذیرش مخاطب باشد، ابطال شود؛ همان‌گونه که علمای بزرگ همچون: شهید مطهری، شیخ انصاری و... در کتابهای خود این‌چنین عمل کرده‌اند.

یکی از رایج‌ترین تأثیرات سخنرانی؛ اثرگذاری در اندیشه، تفکر، آگاهی و فهم مخاطبان است که از ایجاد یا افزایش آگاهی‌های آنان تا ایجاد بصیرت و نگاه ژرف، تأثیرات متفاوتی را شامل می‌شود

4. هنگام ابطال اندیشه‌های نادرست کاملاً توجه شود که شبهه‌آفرینی نشود و اذهان مخاطبان معمولی را درگیر شبهه غیر فراگیر نسازد؛ از اینرو لازم است از طرح شبهاتی که دارای فراوانی گسترده در جامعه نیست، خودداری گردد.

5. در صورت نداشتن تسلط کامل بر جوانب يك شبهه، از طرح آن پرهیز شود.

ب. حوزه احساس، هیجان و گرایش

همه ما شوری و شیرینی غذا را حس می‌کنیم، درد ناشی از صدمه دیدن یکی از اعضای

بدنمان را درک می‌کنیم، احساس ناخوش‌آیندی از رفتارهای بد و احساس خوش‌آیندی از رفتارهای خوب دیگران داریم، عشق و محبت و یا نفرت و کینه را حس می‌کنیم؛ به عبارت دیگر همه ما احساس داریم و آن را می‌فهمیم.

احساس در لغت به معنای دریافتن، درک کردن، دانستن، آگاه شدن، دیدن، و درک چیزی با یکی از حواس آمده است.^{۶۰} در يك نگاه كلي به دو نوع تعريف از احساس بر مي خوريم. در نوع اول، «انتقال اثر محرک^{۶۱} از گیرنده حسّي^{۶۲} به سیستم اعصاب مرکزي، که به صورت عيني قابل پي گيري است، احساس نامیده مي شود.»^{۶۳}

از نظر روان شناسي، احساس هنگامی پدید می آید که دستگاه حسّي، محرک معيني را دریافت کند؛ يعني محرک در میدان عمل عضو حسّي قرار گیرد. اما اگر به شیئي احساس شده معنا و مفهومي داده شود، در آن حال می گویند ادراک حاصل شده است. البته باید توجه نمود که گرچه دستگاههاي حسّي همه افراد سالم تقریباً همه محرکها را یکسان دریافت می کنند، اما ادراک آنها غالباً متفاوت است. مثلاً بلمشاهده يك تابلو نقاشي ممکن است یکی آن را زیبا و هیجان انگیز بداند، در صورتی که دیگری آن را زشت و بی روح بنامد و نفر سوم بسیار ساده و عادي (نه زشت و نه زیبا) بشناسد. پس می توان گفت که چشم «دریافت می کند»؛ اما ذهن «ادراک می کند.»^{۶۴} در نوع دوم از تعريف، «احساس، برداشتي است که از برانگیختگی هیجانی به فرد دست می دهد.» وقتی هیجانی برانگیخته شود، احساسهاي مختلفی مانند شادي، غم، ترس و خشم در شخص پدید می آید. احساس به طور كلي جنبه ذهني دارد، چنانکه در حالت ترس گروهی احساس می کنند که «دلشان فرو می ریزد» و در حالت شادي «روحشان پرواز می کند.»^{۶۵} در مجموعه مباحث آینده هر گاه سخن از احساس به میان آید، بیش تر این تعريف مورد توجه است.

هیجان را نیز به صورتهای مختلف معنا و تعريف کرده اند، مانند: حالت آشفتگی، به هم خوردن تعادل، و دادن پاسخ شدید و ناموزون به محرک. جنبه مؤثر حالت هیجانی، احساسی است که به فرد دست می دهد. واژه هیجان را زمانی به کار می بریم که بخواهیم به توصیف احساسهایی مانند عشق یا مهر و محبت، کینه و نفرت، غم و شادي، ترس و امید، رحم و شگفتی و نظیر آنها که وضع و رفتار خاصی بوجود می آورند بپردازیم.^{۶۶} در واقع «واژه هیجان گویای احساساتی است که هر يك از ما می تواند با درون نگری در وجود خود شناسایی کند یا با برون نگری به دیگران نسبت دهد.»^{۶۷} از سوی دیگر، گرایش در لغت به معنای میل، تمایل، خواهش، قصد، اراده، آهنگ آمده است و گراییدن به معنای متمایل شدن، قصد کردن و آهنگ کردن^{۶۸} می باشد. گرایش و میل از دیدگاه فلسفی نوعی کشش به سوی نقطه کمال هر موجود است. با این توضیح که هر موجودی در عالم، در تغییر و حرکت است و در هر موجودی نوعی جاذبه قرار داده شده که او را به سوی کمال خود رهنمون می شود. میل در يك نگاه كلي دو گونه است:

1. میل طبیعی: این میل و گرایش در آن دسته از موجودات طبیعی قرار دارد که مبدأ مباشر حرکت آنها عمدتاً ناآگاهانه است، مانند میلی که در نباتات وجود دارد.

۶۰. لغت نامه دهخدا، علی اکبر دهخدا، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول از دوره جدید، 1372، ج 1، ص 926؛ فرهنگ فارسی، محمد معین، انتشارات امیرکبیر، چاپ هشتم، تهران، 1371، ج 1، ص 158.

۶۱. «محرک (Stimulus) را آن نوع تغییر فیزیکی، شیمیایی و مکانیکی می دانند که بر عضو حسّي تأثیر کند. در اینجا عامل «تغییر» کیفیت مهمی به شمار می آید و در جلب توجه فرد کارساز است. یعنی در زندگی همواره تغییرات گوناگون می باشند که توجه ما را به خود جلب می کنند.» (زمینه روان شناسی، محمد پارسا، انتشارات بعثت، چاپ شانزدهم، تهران، 1379، ص 103 و 104).

۶۲. «عضو حسّي (Sense Organ) که گاهی آن را گیرنده حسّي (Receptor) هم می نامند بخش ویژه ای از بدن است که فقط برای دریافت محرک یا نوع معینی از متغیرها در محیط فیزیکی به کار می رود. چنانکه چشم فقط می تواند امواج نوری را دریافت کند؛ ولی نسبت به محرکهای صوتی یا محرکهای دیگر هیچ گونه حساسیتی نشان نمی دهد. کسی که حس شنوایی خود را از دست داده است، هر گونه سر و صدایی که در اطراف او ایجاد کنند را نمی شنود.» (همان، ص 103).

۶۳. روان شناسی احساس و ادراک، محمود ایروانی - محمدکریم خدایانه، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، چاپ دهم، تهران، 1385، ص 21.

۶۴. زمینه روان شناسی، محمد پارسا، ص 126 و 127.

۶۵. همان، ص 97.

۶۶. همان، ص 94.

۶۷. انگیزش و هیجان، آکس موکلی و روبرت دانترز، مترجمان: حمزه گنجی - علی پیکانی، نشر ساوالان، چاپ اول، تهران، 1384، ص 135.

۶۸. فرهنگ فارسی، محمد معین، ج 3، ص 3225.

2. میل شعوری: کششی است در حیوان و انسان که با آگاهی و شعور همراه است و در وقوع فعل براساس آن، اراده و اختیار دخالت دارد.^{۶۹} در این مباحث مراد ما از گرایش و میل، میل شعوری است.

در حقیقت منظور از گرایشها در اینجا کششها و تمایلات قلبی انسان است که می تواند از عمیق ترین انواع علایق مخاطب و ماندگارترین آنها تا سطحی ترین و گذراترین آنها را در برگیرد. با تحریک احساسات معنوی مخاطبان، می توان به ایجاد و تقویت گرایشهای دینی آنان پرداخت؛ برای مثال وقتی مخاطب، هنگام شنیدن سخن، رفتارهایی را از سخنران مشاهده می کند که نمایشگر ایمان و اعتقاد جازم او به خدا و عالم غیب است، تأثیرات مثبت فراوانی را در روح خود می تواند احساس کند و این احساس در تقویت ایمان و علایق معنوی وی مؤثر است.

انواع گرایشهای انسان

گرایشهای انسان را به دو گونه می توان تقسیم کرد:

1. گرایشهای حیوانی: این نوع گرایشها میان حیوانات و انسان مشترک است و به عبارت دیگر تمایلات حیوانی از ویژگی و روح حیوانی موجود در انسان و حیوانات برخاسته است. نمونه های عمده این گرایشها عبارت است از:

الف. غریزه^{۷۰} حبّ ذات و صیانت از نفس، که تمایلاتی نظیر تمایل به تغذیه و دفاع، به آن بر می گردد و بقای فرد را سبب می شود.

ب. غریزه جنسی که منشأ بقاء نوع بشر است.

ویژگی تمایلات و گرایشهای حیوانی این است که به بدن یا عضوی از آن مربوط می شود و به طور عمده پایگاه فیزیولوژیکی دارند.

2. گرایشهای انسانی: در انسان گونه دیگری از تمایلات، برتر از گرایشهای غریزی و حیوانی

مشاهده می شود که در حیوانات دیگر وجود ندارد، یا حداقل نشانه هایی از آنها را در حیوانات نمی یابیم. این گرایشها بر خلاف گونه اول غالباً به بدن یا عضوی از آن وابسته نیست و به دلیل اختصاص آنها به انسان، آنها را گرایشهای انسانی می نامند که از روح و انسانیت انسان نشأت یافته اند. در شمارش این گرایشها نه حصر عقلی ممکن است و نه حصر استقرایی. برخی از مهم ترین گرایشهای انسانی عبارتند از:

- حقیقت جویی یا گرایش به شناخت حقایق؛

- فضیلت خواهی یا گرایش به ارزشهای اخلاقی؛

- زیبایی خواهی (زیبایی دوستی)؛

- میل به خدا و پرستش؛

- جامعه گرایی؛

- تمایل به جاودانگی؛

- قدرت جویی.^{۷۱}

دین با یک نگاه جامع به هر دو نوع گرایش فوق نظر دارد و حد و مرز آنها را مشخص می کند. به طور عمده در گرایشهای نوع اول هم تشویق می کند و هم تعدیل؛ یعنی هم فرمان می دهد که انسان به این تمایلات خود توجه کند و هم آن را به حدود خاص محدود می کند. دستور به خوردن و آشامیدن و در عین حال، پرهیز از اسراف^{۷۲} از جمله این دستورها است.

۶۹. فلسفه تعلیم و تربیت، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، سمت، چاپ سوم، تهران، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۴۳۵.

۷۰. غریزه دارای دو اصطلاح است:

الف) اصطلاح عام: به معنای تمام گرایشها، چه حیوانی و چه انسانی؛ بنابراین فطرت را نیز شامل می شود.
ب) اصطلاح خاص: که فقط به معنای گرایشهای حیوانی است و در مقابل فطرت و گرایشهای انسانی قرار می گیرد.
همچنین واژه «فطری» داری سه اصطلاح است:

الف) اصطلاح عام که هر گونه گرایش اصیل و ذاتی حیوانی و انسانی را شامل می شود.

ب) اصطلاح خاص که شامل گرایشهای انسانی مطلق است.

ج) اصطلاح اخص که منحصرأ به معنای گرایش به خداوند و دین است. (فلسفه تعلیم و تربیت، همان، ج ۱، ص ۴۳۶).

۷۱. فلسفه تعلیم و تربیت، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ج ۱، ص ۴۳۶ - ۴۳۷.

۷۲. Γ κُلُوا وَ اَشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا؛ «بخورید و بیاشامید؛ ولی اسراف نکنید.»: اعراف/۳۱.

در گرایشهای نوع دوم نیز حد و مرز هر گرایش را روشن می‌کند. مثلاً در گرایش انسان به قدرت، در مکتب تربیتی اسلام این گرایش هدایت می‌شود و تأکید بیش‌تری بر قدرتهای معنوی صورت می‌گیرد.

ویژگیهای گرایشها

گرایشهای موجود در انسان دارای ویژگیهایی است که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

1. محرک بودن: مهم‌ترین تأثیر گرایش در انسان این است که وی را به حرکت و تلاش برای رسیدن به هدف و تأمین خواسته‌هایش وادار می‌کند.
2. شدت و ضعف: هر يك از تمایلات انسان دارای درجات شدید و ضعیف است و تقویت و شکوفایی هر يك از آنها تا حد زیادی به اختیار و اراده انسان بستگی دارد و مقداری از آن نیز طبیعی است. اگر میل شدت فوق‌العاده یابد، به عشق تبدیل می‌شود. شدت و ضعف هر يك از گرایشها بر گرایشهای دیگر تأثیر می‌گذارد و گاهی شدت يك میل که به عشق مبدل شده، نقش محوری و عمده در شخصیت انسان پیدا می‌کند.
3. کشش به بی‌نهایت: هر يك از تمایلات به سوی بی‌نهایت است و انسان از هر کمالی که به آن گرایش دارد، غیرمتناهی آن را می‌طلبد.
4. زایش: گرایشهای اصلی تولید کننده گرایشهای فرعی‌اند. تمایل انسان در اصل به امور کلی مثل کمال، علم و فضیلت و ... است؛ اما به دلیل اینکه غالباً این امور به طور مستقیم قابل دسترسی نبوده و رسیدن به آنها به مقدمات ویژه‌ای وابسته است، طبعاً انسان به آن مقدمات نیز گرایش می‌یابد. برای مثال دستیابی به علم، بی‌مطالعه و تفکر ممکن نیست؛ به همین دلیل، میل به علم و دانش به مقدمات آن سرایت کرده و انسان میل به مطالعه نیز پیدا می‌کند.
5. ترکیب و تعاضد: آمیختگی و کمک‌رسانی به یکدیگر نیز از ویژگیهای تمایلات است. گاهی «فعل واحد» مقتضای دو میل مختلف است. مثل اینکه میل به شناخت حقیقت و حقیقت‌جویی و میل به شهرت و کسب درآمد اقتصادی، فردی را به مطالعه و تحقیق وادار کند.
6. تراحم و تعارض: همان‌گونه که گاهی تمایلات مؤید و معاون یکدیگرند، در بسیاری از اوقات میان آنها ناسازگاری وجود دارد و انسان باید یکی از دو گرایش متضاد را انتخاب و دیگری را فدا کند.^{۷۳}

انواع تأثیر در گرایشها

- در سخنرانی دینی، تأثیرات زیادی بر گرایشهای مخاطب گذاشته می‌شود که برخی از آنها عبارت‌اند از:
- الف. ایجاد: نخستین تأثیر در حوزه گرایشها، ایجاد گرایش در مخاطب است؛ مثلاً برای ایجاد گرایش به خشوع در مؤمنان از این آیه می‌توان استفاده کرد: «الْمَ يَانَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ»؛^{۷۴} «آیا وقت آن نرسیده است که دل‌های مؤمنان در برابر ذکر خدا خاشع شود؟»
 - ب. تقویت: دومین نوع تأثیر در گرایشها، تأثیرگذاری برای تقویت گرایشهای موجود در مخاطب است.

برای مثال قرآن کریم برای سوق دادن مخاطبان به سوی قرض الحسنه، منفعت طلبی آنها را تحریک کرده و می‌فرماید:

«مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً»^{۷۵}؛ «کیست که به خدا

قرض‌الحسنه‌ای دهد تا آن را برای او چندین برابر کند؟»

و یا برای حرکت دادن آنان به سوی جهاد، همین گرایش را تقویت کرده و می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ * تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»؛^{۷۶} «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذاب دردناک رهایی بخشد؟! به خدا

۷۳. فلسفه تعلیم و تربیت، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ج ۱، ص ۴۴۶ - ۴۴۸.

۷۴. حدید/ ۱۶.

۷۵. بقره/ ۲۴۵.

۷۶. صف/ ۱۰ و ۱۱.

و رسولش ایمان بیاورید و با اموال و جانهایتان در راه خدا جهاد کنید. این برای شما بهتر است؛ اگر بدانید.»

طبیعی است که انسان به سبب منفعت طلبی و ضرر گریزی حرکت کند و اقدام مناسب آن را انجام دهد.

ج. تجلی: در مرحله تجلی، برای ایجاد رفتارهای خاص هر گرایش در مخاطب، زمینه‌سازی می‌شود تا رفتارها بروز و ظهور کند و احساس در رفتار تجلی یابد؛ یعنی کاری می‌کنیم که مخاطب، احساس خود را بروز دهد؛ مثل اینکه می‌گوییم گریه کن یا کاری می‌کنیم که گریه کند؛ چنان‌که آشکار است، ایجاد و تقویت گرایشها، در تجلی و ظهور آنها تأثیری انکارناپذیر دارد و در مرحله خاصی از تقویت، تجلی صورت می‌گیرد.

ج. حوزه رفتار

برای تأثیرگذاری در رفتار مخاطبان، افزون بر اقناع اندیشه و تأثیر در احساسات و گرایشهای آنان، باید تا حد امکان برنامه عملی نیز ارائه کرد؛ گرچه گاهی بدون ارائه یک راه عملی نیز رفتارهای مخاطب تغییر می‌یابد و غرض حاصل می‌شود. دو گونه برنامه عملی در سخنرانی دینی می‌توان ارائه کرد:

1. برنامه عملی برای ترك عادتها و رفتارهای بد؛ مثلاً وقتی مخاطب در اوج احساس محبت به امام حسین علیه‌السلام قرار می‌گیرد و برای آن حضرت اشک می‌ریزد، به او می‌گوییم: «با این چشمی که برای امام حسین علیه‌السلام اشک ریخته‌ای، دیگو به نامحرم نگاه نکن.»
2. برنامه عملی برای اقدام به کارهای خوب و کسب فضایل؛ مثلاً پس از اقناع اندیشه مخاطبان درباره نماز و تحریک حس در این باره، به آنان می‌گوییم: «بیایید از این به بعد نمازمان را اول وقت بخوانیم، یا بیایید از این به بعد همیشه نوافل را بخوانیم و...»

تأثیر متقابل اندیشه، احساس و رفتار

سه مؤلفه نگرش با یکدیگر تعامل دارند. هیچ رفتاری نیست که هر قدر هم عقلانی باشد، واجد عوامل عاطفی به عنوان محرک نباشد و نیز بالعکس نمی‌توان شاهد حالت عاطفی بود، مگر اینکه ادراک یا فهم در آن مداخله دارد.^{۷۷}

مثلاً آگاهی از رأفت و رحمت الهی و اندیشه در نعمتهای او، احساس شوق انگیزی در انسان ایجاد می‌کند. آگاهی از اخلاق اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام سبب احساس شیفتگی به ایشان می‌شود. آگاهی از ظلمهای بنی‌امیه به امامان معصوم علیهم‌السلام، احساس نفرت از آنان ایجاد می‌کند.

اندیشه و بینش ما درباره اهل بیت علیهم‌السلام بر گرایش و رفتار ما در برابر ایشان اثر دارد و همین طور گرایش ما به آن بزرگواران بر بینش و رفتار، و رفتار ما بر بینش و گرایشمان به آنان تأثیر می‌گذارد.

به مثالهای زیر درباره تأثیر متقابل اندیشه، احساس و هیجان و گرایش، و رفتار بر یکدیگر توجه کنید:

1. قرآن کریم، اندیشه «تنگدستی به دلیل داشتن اولاد» را سبب رفتار خاص، یعنی کشتن اولاد می‌داند و می‌فرماید: «و لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشِيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطَاً كَبِيراً»^{۷۸}؛ «و فرزندانان را از ترس فقر نکشید. ما آنها و شما را روزی می‌دهیم. مسلماً کشتن آنها گناه بزرگی است.»

گاهی سخنران فقط به اثبات اندیشه‌های صحیح می‌پردازد و توجهی به ابطال افکار غلط ندارد؛ در حالی که زمانی تأثیرگذاری مطلوب در اندیشه، کامل می‌شود که اندیشه غلط از ذهن مخاطب خارج، و او از باطل بودن آن آگاه شود

آیه فوق، نشان‌دهنده تأثیر بینش و تفکر بر رفتار انسان است؛ البته بیانگر تأثیر احساس (ترس) بر رفتار او نیز هست.

۷۷. روان‌شناسی اجتماعی با نگرش به منابع اسلامی، جمعی از مؤلفان، ص 138.

2. قرآن کریم می‌فرماید: Γ إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا^{۷۹}؛ «به یقین، انسان، حریص و کم‌طاقت آفریده شده است و هنگامی که بدی به او برسد، بی‌تابی می‌کند و هنگامی که خوبی به او برسد، مانع دیگران می‌شود [و بخل می‌ورزد].»

در این آیه گرایش به دنیا و حرص، عامل رفتار خاصی معرفی شده است.
3. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «حُبُّكَ لِلشَّيْءِ يُعْمَى وَ يُصِمُّ؛^{۸۰} دوستی و محبت به هر چیزی [تو را] کور و کر می‌کند.»

امام علی‌علیه‌السلام نیز می‌فرمود: «مَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَعَشَى بَصَرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِحَةٍ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ؛^{۸۱} هر کس به چیزی عشق ورزد، چشم او را می‌پوشاند و قلبش را بیمار می‌کند. پس او با چشمی غیر صحیح می‌نگرد و با گوشی غیر شنوا می‌شنود.»

این، نشان‌دهنده تأثیر عمیق گرایش‌های انسان بر احساس ظاهری و در نتیجه ادراک و بینش و اندیشه اوست؛ زیرا حقیقتاً به سبب گرایش، کانال‌های ورودی معرفت تغییر می‌کند. و چه زیبا مولوی در مثنوی، این تأثیرگذاری را ترسیم کرده است:

خاسیت بنهاده در کف حشیش
کو زمانی وارهند از خودیش
خواب را یزدان بدان سان می‌کند
کز دو عالم فکثر را بر می‌کند
جرعه می را خدا آن می‌دهد
تا بدو مست از دو عالم می‌رهد

کرد مجنون را از عشق پوستی
کو نبشناسد عدو از دوستی
صد هزاران این چنین می‌دارد او
تا که بر ادراک تو بگمارد او^{۸۲}

چند نکته

1. سیر طبیعی تأثیرگذاری در سخنرانی بدین صورت است که اول بر اندیشه، سپس بر احساس و آن‌گاه بر رفتار مخاطب اثر گذاشته شود؛ اما همیشه به این صورت نیست و گاهی تأثیرگذاری را از هر یک از این سه طریق می‌توان شروع کرد.
2. گاهی سخنران بدون اقناع اندیشه به تحریک احساس می‌پردازد. این امر در برخی موارد می‌تواند خطرناک باشد. قرآن کریم در بیان راهبردهای تبلیغی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، اول حکمت (برهان) را مطرح و سپس موعظه حسنه (تحریک احساس) را بیان می‌کند.^{۸۳}

پرسش‌نامه

1. نگرش را تعریف کرده، با يك مثال مؤلفه‌های آن را بیان کنید.
2. چه چیزهایی در اثبات اندیشه‌های صحیح محقق می‌شود؟
3. ابطال اندیشه‌های غلط چه نتایج مطلوبی دارد؟
4. در اثبات و ابطال اندیشه‌ها به چه نکته‌هایی باید توجه داشت؟
5. احساس را تعریف کنید.
6. منظور از هیجان چیست و چه نسبتی با احساس دارد؟
7. منظور از گرایش چیست؟

۷۹. معارج / 19 - 21.

۸۰. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج 4، ص 380.

۸۱. نهج البلاغه، خ 109، ص 160.

۸۲. مثنوی معنوی، دفتر چهارم.

۸۳. Γ أدع إلى سبيل ربك بالحكمة و الموعظة الحسنه و جادلهم بالتي هي أحسن؛ «[ای پیامبر!] مردم را با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت فراخوان و با نیکوترین شیوه با آنان مجادله کن.» نحل/125.

- 8 . انواع گرایشهای انسان را نام برده، تفاوت آنها را بنویسید.
 - 9 . اسلام در مواجهه با گرایشهای انسان چگونه برخورد می کند؟
 - 10 . مهم‌ترین ویژگیهای گرایشهای انسان را بیان کنید .
 - 11 . انواع تأثیر بر گرایشها را توضیح دهید .
 - 12 . دو گونه برنامه عملی را در سخنرانی توضیح دهید .
 - 13 . تأثیر مقابل اندیشه، احساس و رفتار بر یکدیگر را در قالب مثالهایی توضیح دهید .
تلاش بیشتر
- با مطالعه کتابهای مناسب، تفاوت احساس، ادراك، هیجان و انگیزش را بررسی کنید .

شیوه پاسخ به پرسشهای دینی (7) محمدعلی محمدی (اصول پاسخ دهی)

اشاره

اخلاص، عطوفت و مهربانی نسبت به پرسشگر، ارائه پاسخهای نقضی، ارائه پاسخهای حلی، احترام و احتیاط، از جمله اصول و روشهای پاسخ دهی است که در شماره قبل مطرح کردیم و اکنون چند اصل دیگر از این اصول را بررسی می‌کنیم.

7. اختصار

یکی از خصوصیات رسول اعظم صلی الله علیه و آله، رعایت اختصار بود؛ چنانکه درباره آن حضرت نوشته‌اند: «كَانَ أَحْفَ النَّاسِ صَلَاةً فِي تَمَامٍ وَ كَانَ أَقْصَرَ النَّاسِ خُطْبَةً وَ أَقَلَّهُمْ هَدْرًا؛ رسول الله صلی الله علیه و آله نسبت به بقیه مردم در نمازهای کامل، سبک‌ترین نماز، و کوتاه‌ترین خطبه‌ها را می‌خواند و کم‌ترین کلمات غیر مرتبط را می‌گفت.»^{۸۴} برخی از سخنرانان تصور می‌کنند که خطبه خواندن، سخنرانی کردن، مقاله نویسی، پاسخ‌دهی و... به زمان و امکانات زیادی نیاز دارد، در حالی که با نگاهی به سیره معصومان در می‌یابیم که آنان به پرسشها، غالباً پاسخهای کوتاهی ارائه می‌دادند. غالب خطبه‌های آنان از چند دقیقه تجاوز نمی‌کرد و در بسیاری از موارد از سخنرانیهای طولانی اجتناب کرده و یاران خود را نیز از " کثرت کلام" باز می‌داشتند.^{۸۵}

در قرآن کریم نیز به این اصل عنایت شده و پاسخ پرسشهای مطروحه به کوتاه‌ترین شکل ممکن ارائه گردیده است.

نکته مهمی که باید بدان اشاره شود این است که مقصود از اختصار، پرهیز از «اطناب ممل» (طولانی کردن که سبب کسالت و خستگی شود) است و پاسخ دهنده همان‌گونه که باید از ایجاز محل (اختصارگویی که غیرگویا و نارسا باشد) بپرهیزد، باید از اطناب ممل نیز پرهیز کند. پاسخ دهنده باید با روح پرسش ارتباط برقرار کند، آن را بفهمد و به جای پرداختن به حواشی، به عین پرسش پرداخته و پاسخ آن را به صراحت بیان کند. او در پاسخ پرسش باید حتی‌الامکان از بیان فروض مختلف بپرهیزد و پاسخ را با بیان روشن‌ترین فرض پرسش بیان کند و برای رعایت احتیاط بنویسد: اگر مقصود شما چنین است، پاسخ آن چنان است. در این صورت، اگر مقصود پرسشگر مطلب دیگری باشد، دوباره بیان خواهد کرد؛ چنانکه پاسخگو باید از "اِنْ قُلْتَ" ، "قلت" کردن در پاسخ نیز بپرهیزد. این کار ممکن است در برخی از موارد در مناظرات پیشنهاد شود؛ ولی در پاسخ به سؤالات پیشنهاد نمی‌شود.

8. ارائه مثال

اگر بخواهیم تنها چند اصل از مهم‌ترین اصول پاسخ دهی را بیان کنیم، به یقین ارائه مثال، یکی از مهم‌ترین اصول خواهد بود. نه تنها در پاسخ دهی به سؤالات؛ بلکه در سخنرانیها، نوشتن مقالات عمومی، تدریس و... کاربرد فراوانی دارد. قرآن نیز از مثالها پر است. به عنوان نمونه، قرآن کریم در پاسخ مسیحیان که می‌گفتند: «حضرت عیسی بدون پدر متولد شده و هر کس بدون پدر متولد شود، فرزند خداوند است» از این مثال استفاده کرده است: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^{۸۶}؛ «مثل عیسی در نزد خدا، همچون آدم است که او را از خاک آفرید و سپس به او فرمود: موجود باش! او هم فوراً موجود شد.» (بنابراین، ولادت مسیح بدون پدر، هرگز دلیل بر الوهیت او نیست). خداوند متعال با این استدلال کوتاه و روشن، به ادعای آنها پاسخ می‌گوید که اگر مسیح‌علیه‌السلام بدون پدر به دنیا آمد، جای تعجب نیست و دلیل بر فرزند خدا یا عین خدا بودن نمی‌باشد؛ زیرا موضوع آفرینش آدم‌علیه‌السلام از این هم شگفت‌انگیزتر بود، که او بدون پدر و مادر به دنیا آمد.

۸۴. مکارم الأخلاق، شیخ طبرسی، ص 23.

۸۵. برای آگاهی از این روایات ر ک: میزان الحکمة، محمدی ری شهری، ج3، ص2736.

۸۶. آل عمران/ 59.

ارائه مثال برای پاسخ دهی به سؤالات کودکان و نوجوانان بسیار مهم تر است؛ زیرا در بسیاری از موارد آنان بدون مثال، پاسخ را تلقی نمی‌کنند. در ادامه به چند پرسش و پاسخ با مثالهایی که برای آنها مناسب است اشاره می‌شود.

پرسش: خدا چیست؟

پاسخ: فرزند عزیزم! اجازه بده قبل از آنکه درباره خدا که آفریننده همه چیز است، سخن بگویم، اندکی درباره برخی از مخلوقات الهی با تو سخن بگویم:

1. تو با جاذبه زمین آشنا هستی و به خوبی می‌دانی که اگر جسمی را از بلندی رها کنیم، به سوی زمین سقوط می‌کند؛ ولی ذات و حقیقت نیروی جاذبه چیست؟ این سؤالی است که دانشمندان نیز نتوانسته‌اند به آن پاسخ دقیقی بدهند. پس ما از روی آثار نیروی جاذبه می‌توانیم به وجود آن اطمینان پیدا کنیم؛ ولی حقیقت آن را نمی‌توانیم درک کنیم.

2. ما از روشن شدن لامپ چراغ، پی می‌بریم که در سیم برق، نیروی الکتریسیته وجود دارد؛ ولی حقیقت نیروی الکتریسیته چیست؟ ما نمی‌توانیم ذات و حقیقت نیروی الکتریسیته را درک کنیم؛ بلکه تنها با دیدن آثارش (مانند روشن شدن لامپ) پی می‌بریم که در جایی نیروی الکتریسیته وجود دارد.

این مثالها را برایت گفتم تا توجه تو را به این نکته مهم جلب کنم که چون ما انسانها محدود و کم ظرفیت هستیم، نمی‌توانیم ذات خدا را بشناسیم؛ بلکه تنها از مخلوقات می‌توانیم به وجود داشتن خداوند یقین پیدا کنیم...

پرسش: اگر علت بوجود آمدن همه چیز خداوند است، علت بوجود آمدن خدا چیست و چه کسی خدا را بوجود آورده است؟

پاسخ: "خدا" یعنی "خود آ" یعنی کس دیگری او را بوجود نیاورده است. حال اگر خدا را کس دیگری بوجود آورده باشد، دیگر "خود آ" نیست.

آیا می‌توانی عدد چهاری مثال بزنی که زوج نباشد؟ عدد پنجمی مثال بزنی که فرد نباشد؟ یا عدد ششمی مثال بزنی که بر دو قابل قسمت نباشد؟ پاسخ همه سؤالاها روشن است. اکنون بین آیا می‌تواند خدایی که علت بوجود آورنده همه چیز باشد - دقت کن! - همه و همه چیز؛ ولی خودش را دیگری بوجود آورده باشد؟ پاسخ روشن است: اگر چیز دیگری یافت شود که او خداوند را بوجود آورده باشد، دیگر خدا علت بوجود آمدن "همه چیز" نیست. و در واقع دیگر خدا، "خود آ" نیست. پس همه "پدیده‌ها" به علت نیاز دارند؛ ولی خداوند "پدیده" نیست که به علت نیازمند باشد.

در پاسخ پرسش فوق از این مثالها نیز می‌توان استفاده نمود:

- آیا ممکن است نوری فرض کرد که نور نباشد و همه جا را تاریک کند؟

- یا روغنی که چرب نباشد؟

- یا آبی که آب باشد؛ ولی خیس نباشد؟

- همین طور نمی‌تواند خدایی موجود باشد که خدا (= خود آ) نباشد.^{۸۷}

9. ارائه مستند و دلیل پاسخها

صرف نظر از بیان فتوا برای مجتهدان و نقل فتوای مجتهدی برای مقلدانش - که توضیح آن خواهد آمد - در سایر پاسخها، پاسخ دهنده باید ضمن پاسخ، به مستند و دلیل پاسخ نیز اشاره کند؛ دلیل پاسخ ممکن است آیه و روایتی یا گفتار یکی از بزرگان باشد که مستقیماً به مسئله مورد سؤال مربوط می‌باشد.

سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز این گونه بود که کلام خود را در غالب موارد، به خداوند مستند می‌فرمود، هر چند عموم آیه «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»^{۸۸} ثابت می‌کند که تمام کلمات و سخنان حضرت ختمی مرتبت از جانب خداوند است؛ در عین حال آن حضرت کلام خود را به خداوند مستند می‌کرد:

۸۷. برای آگاهی بیشتر از مثالهای مناسب برای پاسخ دهی به سؤالات رک؛ برایم از قرآن بگو، حیدری ابهری؛ سر سفره خدا، محمد علی محمدی؛ با بهار دلها همان؛ پرسشهای کوتاه و پاسخهای کوتاهتر، محسن قرآنی.

۸۸. و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید! * آنچه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست! (نجم / 3-4)

روزی «عبدالله بن سلام» یهودی، خصوصی به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: من سه سؤال دارم که جز پیامبران جواب آن را نمی‌دانند، آیا اجازه هست مطرح کنم؟ پیامبر فرمود: مطرح کن. عبدالله سؤالات خود را پرسید. پیامبر فرمود: هم اکنون جبرئیل پاسخ سؤالات را از طرف خدا می‌آورد و من به تو خواهم گفت.^{۸۹}

امامان علیهم السلام نیز در بسیاری از موارد، کلام خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله مستند می‌کردند. به عنوان نمونه: در حدیث مشهور «سلسله الذهب» می‌خوانیم: وقتی امام هشتم علیه السلام از نیشابور عبور کرد، آنگاه که می‌خواست از آن شهر خارج شود، اصحاب حدیث گرد آن حضرت جمع شدند و از او خواستند برایشان حدیثی بیان کند. آن حضرت سر مبارکش را از هودج بیرون آورده و فرمود: «سَمِعْتُ أَبِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي الْحُسَيْنِ بْنَ عَلِيٍّ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: سَمِعْتُ جَبْرَائِيلَ يَقُولُ: سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي؛ از پدرم موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: از پدرم محمد بن محمد شنیدم که می‌فرمود: از پدرم محمد بن علی شنیدم که می‌فرمود: از پدرم علی بن الحسین شنیدم که می‌فرمود: از پدرم حسین بن علی شنیدم که می‌فرمود: از پدرم امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب شنیدم که می‌فرمود: از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: از جبرئیل شنیدم که می‌گفت: از خدای عزیز و جلیل شنیدم که می‌فرمود: کلمه «لا اله الا الله» دژ من است؛ پس [هر کس بدان گواهی دهد، داخل دژ امن من شده است و] کسی که در حصار امن من داخل شود، از عذاب من ایمن خواهد بود.» سپس مرکب امام مقداری حرکت کرد و امام علیه السلام ادامه داد: «بَشْرُوطَهَا وَ أَنَا مِنْ شَرْطِهَا؛ آنچه گفته شد، شرایطی دارد و [اقرار به ولایت و امامت] من از جمله آن شرایط است.»^{۹۰}

ارائه مستند پاسخها فواید فراوانی دارد. وقتی پرسشگران دلیل پاسخ را می‌بینند، با اطمینان بیشتری پاسخ را دریافت می‌کنند و در صورتی که مایل باشند، می‌توانند به سندهایی که در پاسخ آمده مراجعه کنند و اطلاعات خود را کامل کنند. همچنین نویسندگانی که به سرقت ادبی متهم نشده؛ چنانکه اگر احیاناً مطلب ناصواب بود، خرده‌ای بر ناقل وارد نخواهد شد. پس در پاسخ دهی به سؤالات غیر فتوایی مناسب است منبع و سند مطلب و احیاناً علت مطلب نیز بیان شود؛ ولی در پرسشهای فتوایی اختلاف نظر وجود دارد. شهید ثانی در این باره می‌نویسد: "اگر فتوا دهنده دلیل مختصر فتوایش را که شامل آیه یا روایت است، بنویسد اشکالی ندارد؛ ولی برخی از این کار منع کرده‌اند تا تفاوت فتوا دادن و کتاب نوشتن روشن شود. برخی دیگر قائل به تفصیل شده، معتقدند: اگر فتوا را برای افراد عامی و عموم مردم می‌نویسد، نباید دلیل فتوا را بنویسد؛ ولی اگر فتوا را برای مجتهدان می‌نویسد باید دلیل فتوایش را هم بنویسد".

شهید این نظر را پسندیده است و ادامه می‌دهد: «در برخی از موارد فتوا دهنده باید با شدت و مبالغه، دلیل فتوایش را هم بنویسد؛ مثلاً بگوید: در این مسئله همه مسلمانان اتفاق

۸۹. ر. ک: بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۱۳۱؛ الغارات، ابراهیم بن محمد تقی، ج ۱، ص ۴۳؛ کتاب الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۴۸.

۹۰. أمالی، شیخ طوسی، ص ۵۸۹؛ بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۷۳؛ احتجاج، ج ۱، ص ۴۷. حدیث مذکور را این‌گونه به نظم کشیده‌اند:

شه سریر ولایت خدیو کشور طوس
که چاکری بدرش حضرت سلیمان شد
چو ماه عارض او جلوه گر به نیشابور
ز برج محمل خویش آمد و نمایان شد
تمام خلق ز شوق لقای آن سرور
به لب تبسم و از شوق دیده گریان شد
بیان نموده حدیثی ز خواجه «لولاک»
حدیث و سلسله‌اش زیب و زینت جان شد
که گفته است خدا «لا اله الا الله»
حصار محکم من از عذاب نیران شد
ولی ولای من از شرطهای توحید است
عقیده به امامت اساس ایمان شد
(گنج حکمت یا احادیث منظوم، باقری بیدندی، ص ۶۵.)

نظر دارند. یا بنویسد: کسی که با این فتوا مخالفت کند، با واجب مخالفت کرده و از راه راست منحرف شده است و ...»^{۹۱}

10. ارائه پاسخی متعدد به یک پرسش در موارد لازم

مقصود از ارائه پاسخی متعدد این است که در پاسخ یک سؤال، با توجه به خصوصیات پرسشگر، جوابهای مختلفی ارائه شود. به عنوان نمونه: یکی از سؤالات معمایی که در بسیاری از موارد پرسیده می‌شود این است که "آیا خداوند می‌تواند جهان را در تخم مرغی جای دهد، بدون اینکه جهان را کوچک یا تخم مرغ را بزرگ کند؟ و

برای این‌گونه پرسشها جوابی استدلالی و جوابی اسکاتی وجود دارد که پاسخ برهانی آن این است که این‌گونه کارها از محالات است و قدرت بر محال تعلق نمی‌گیرد^{۹۲}؛ ولی پاسخ اسکاتی آن مثبت است؛ به روایات زیر توجه فرمایید:

1. از امیرالمؤمنین علیه‌السلام پرسیدند: آیا پروردگارت می‌تواند دنیا را داخل تخم مرغی جای دهد، بدون اینکه دنیا را کوچک یا تخم مرغ را بزرگ کند؟ حضرت فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُنْسَبُ إِلَى الْعَجْزِ وَالَّذِي سَأَلْتَنِي لَا يَكُونُ؛ خداوند به عجز و ناتوانی نسبت داده نمی‌شود؛ ولی آنچه پرسیدی امکان تحقق ندارد.»^{۹۳}

2. مردی نزد امام رضا علیه‌السلام آمد و پرسید: آیا خداوند می‌تواند آسمان و زمین و آنچه در آن است را در تخم مرغی جای دهد؟ حضرت فرمود: «نَعَمْ وَ فِي أَصْغَرِ مِنَ الْبَيْضَةِ قَدْ جَعَلَهَا فِي عَيْنِكَ وَ هِيَ أَقْلُ مِنَ الْبَيْضَةِ لِأَنَّكَ إِذَا فَتَحْتَهَا عَايَنْتَ السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ لَوْ شَاءَ لَأَغْمَاكَ عَنْهَا»^{۹۴}، بله، در کوچکتر از تخم مرغی نیز می‌تواند جای دهد؛ چنانکه در چشم تو که از تخم مرغ کوچکتر است جای داده؛ زیرا وقتی چشم خود را می‌گشایی، زمین و آسمان و آنچه بین این دو است را می‌بینی و اگر خداوند می‌خواست تو را کور قرار می‌داد و نمی‌توانستی ببینی.» روشن است که پاسخ امیرمؤمنان به سؤال فوق برهانی و پاسخ حضرت امام رضا اسکاتی است.^{۹۵}

در این باره شواهد و مثالهای دیگری نیز وجود دارد: روشن است که پاسخگو باید به این نکته دقیق توجه کند و با توجه به خصوصیات پرسشگر، به سؤالش پاسخ دهد. در برخی موارد باید به پرسش پاسخ داده نشود، در مواردی باید به پاسخ اسکاتی و در مواردی به پاسخ برهانی اکتفا کند که در بحث توجه به مخاطب، توضیح بیشتر و ارائه نمونه‌ها خواهد آمد. البته در مواردی که پرسش عمومی باشد، یا پاسخ برای عموم تهیه شده باشد، یا پرسشگر یک نفر باشد، پاسخگو باید از ارائه پاسخی متفاوت و مختلف خودداری کند و باید به پرسش، پاسخ یکسان و هماهنگی داده شود؛ چنانکه در روایت منقول امام عسکری علیه‌السلام می‌خوانیم: وقتی مسئله و پرسش یکی باشد، پاسخ ما امامان نیز

۹۱. منیة المرید، ص 301.

۹۲. در بسیاری از مواقع پرسشگران می‌پرسند: - آیا خداوند می‌تواند سنگی بسازد که خودش نتواند آن را بلند کند؟ - آیا خداوند می‌تواند شتری یا فیل را از سوراخ سوزنی رد کند، بدون اینکه شتر و فیل را کوچک و سوراخ سوزن را بزرگ کند؟

پاسخ حلی به اینگونه پرسشها این است که: در عمومیت قدرت خداوند تردیدی نیست؛ ولی از این نکته نباید غافل شد که وقتی سخن از «قدرت» به میان می‌آید، باید متعلق قدرت (شیء) یک امر ممکن باشد؛ زیرا قدرت به محال تعلق نمی‌گیرد. محال، هیچ و پوچ است، و هیچ و پوچ قابل تعلق قدرت نیست؛ به عبارت روشن تر، هنگامی که می‌گوییم: آیا خدا قادر است چنین موضوعی را ایجاد کند؟ مفهومی این است که آن شیء جزو ممکنات است و میخواهیم از طریق قدرت خداوند، لباس وجود بر آن پوشانده شود؛ اما اگر مطلبی ذاتاً محال است، اصلاً سؤال «آیا می‌تواند» درباره آن نادرست و بی‌معناست؛ به عنوان مثال، اگر کسی مسئله‌ای به این صورت طرح کند که «ما بیست عدد پرتقال داریم و می‌خواهیم در میان چهل نفر تقسیم کنیم؛ به طوری که به هر کدام از آنها یک پرتقال کامل برسیم»، در جواب گفته می‌شود: صورت مسئله شما غلط است؛ زیرا سؤال مزبور، خود دارای نوعی تناقض است و اصلاً قابل طرح نیست؛ چون وقتی می‌گوییم بیست عدد پرتقال داریم، مفهومی این است که چهل عدد نیست؛ اما هنگامی که می‌گوییم: آنها را در میان چهل نفر چنان تقسیم کنیم که نصیب هر کدام یک پرتقال شود، معنایش این است که تعداد آنها چهل عدد است؛ نتیجه این می‌شود که تعداد پرتقالها در عین اینکه 20 عدد است، 40 عدد باشد! مسلماً هیچ انسان عاقلی چنین حرفی نمی‌زند. آفرینش محالات عقلی یا تعلق قدرت بر محالات عقلی نیز چنین است؛ مثلاً در سؤال از اینکه خداوند موجودی را بیافریند که نتواند آن را حرکت دهد، سؤال از امکان جمع بین دو متناقض است؛ زیرا از این نظر که «سنگ» مخلوق خداست، باید «محدود و متناهی» و طبعاً قابل حرکت دادن باشد و از این نظر که نمی‌تواند آن را حرکت دهد، باید فرض شود که «نامتناهی و نامحدود» است و یک چنین تمناهایی، تمناهای یک شیء متناقض و در عین حال نامفهوم و بی‌معناست؛ بنابراین، روشن شد که ضعف و عجزی از ناحیه قدرت خداوند و فاعل وجود ندارد؛ بلکه محل (موجودات متمتع و محال) اصلاً قابلیت وجود یافتن را ندارند تا قدرت به آنها تعلق بگیرد و کاستی و نقص از ناحیه محل است (رک: پیام قرآن، آیه الله مکارم شیرازی، ج 4، ص 184).

۹۳. توحید، شیخ صدوق، انتشارات جامعه مدرسین، قم، 1398 هـ. ق، ص 130.

۹۴. همان.

۹۵. تفسیر القرآن الکریم، سید مصطفی خمینی، ج 4، ص 257.

یکسان خواهد بود^{۹۶}، و به نظر می‌رسد مقصود از روایت منقول از امیرمؤمنان علیه‌السلام که فرمود: "چون پاسخها فراوان و پریشان شود، پاسخ درست پنهان ماند." ^{۹۷} نیز همین است که در پاسخ به سوال یک پرسشگر باید پاسخ واحدی ارائه شود.

برخی از شارحان نهج البلاغه در شرح این گفتار حضرت معتقدند که سخن حضرت در موردی است که کسی نزد عده‌ای از دانشمندان و اهل نظر مطلبی بپرسد؛ در این هنگام اگر هر کدام از این افراد نظر خودشان را بگویند، با توجه به اختلاف نظر افراد، پرسشگر حیران مانده و پاسخ صحیح نیز از بین پاسخها قابل تشخیص نیست. ^{۹۸} چنانکه اگر پرسشگری مسئله‌ای شرعی را از کارشناسان مختلف و دفاتر چند نفر از مراجع تقلید بپرسد، در بسیاری از موارد پاسخهای متفاوت خواهد شنید و بر تحریر او افزوده خواهد شد.

نکته مهم دیگری که در این باره باید بدان اشاره شود این است که در برخی موارد پاسخگو می‌باید به یک سوال چند پاسخ دهد؛ ولی این پاسخها مکمل و پشتیبان یکدیگر هستند که اگر پرسشگر به هر دلیل یکی از پاسخها را به روشنی درک نکرد و برایش مفهوم نبود، یا به نظرش اشکالی بر یکی از پاسخها وارد بود، سایر پاسخهای ارائه شده خالی از اشکال باقی بماند. این روش نیز گاهی در سیره معصومان علیهم‌السلام دیده می‌شود؛ چنانکه در یکی از مناظرات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با یهودیان گذشت. ^{۹۹}

11. ارجاع به دیگران

یکی از وظایف پاسخگویان این است که اگر پاسخ پرسشی را نمی‌دانند، پرسشگر را به کارشناسان ارجاع ده ند. یکی از تابعین گوید: «من محضر صد و بیست نفر از انصار را درک کردم که همگی آنها از اصحاب و یاران رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده‌اند، اگر یکی از آنان از دیگری درباره مسأله‌ای پرسش می‌کرد، پاسخ را این يك به آن دیگری و آن دیگری به شخصی دیگر، ارجاع می‌داد تا آنگاه که ارائه پاسخ به همان فرد اول بازمی‌گشت. همو اضافه می‌کند: «من در همین مسجد، محضر صد و بیست نفر از اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را درک نمودم، هیچ‌يك از آنها حدیثی را بازگو نمی‌کرد مگر آنکه علاقه‌مند بود برادر دینی او به جای او سخن گوید، و هیچکس راجع به فتوایی مورد پرسش قرار نمی‌گرفت، مگر آنکه می‌خواست برادر ایمانی او آن فتوا را بیان کند.»

«براء» می‌گوید: «من سیصد نفر از یاران پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله را که در جنگ بدر شرکت کرده بودند، دیدم. همه آنها مایل بودند یار و رفیقشان به جای آنها فتوا صادر کند.» «عطاء بن سائب تابعی» گفته است: «بدن گروهی از بزرگان دینی هنگام پاسخ دهی به لریزه می‌افتاد.» ^{۱۰۰}

در حدیث مرفوعی از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم: «سَيَكُونُ أَقْوَامٌ مِنْ أُمَّتِي يَتَعَاطَى فُقَهَاؤُهُمْ عُضَلَ الْمَسَائِلِ أَوْلَيْكَ شِرَارُ أُمَّتِي؛ ^{۱۰۱} به زودی در میان امت من، گروههایی به وجود خواهند آمد که فقهای آنها مسائل را پیچیده (و ناآگاهانه) میان خود مطرح می‌سازند و بدانها پاسخ می‌گویند. بدانید که (آنان بدترین امت من می‌باشند.»

اصل ارجاع به دیگران، به ویژه در مسائلی که مسئول پاسخ دهی، به آن آگاهی کاملی ندارد، از اصولی است که عقل و شرع بر آن تکیه دارند؛ چنانکه اگر در محضر چند تن از اهل

۹۶. در روایتی می‌خوانیم: «سَأَلَ الْفُهَيْكِيُّ أَبَا مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا بَالُ الْمَرْأَةِ الْمُسْكِينَةِ الضَّعِيفَةِ تَأْخُذُ سَهْمًا وَاحِدًا وَ يَأْخُذُ الرَّجُلُ سَهْمَيْنِ فَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الْمَرْأَةَ لَيْسَ عَلَيْهَا جِهَادٌ وَ لَا نَفَقَةٌ وَ لَا عَلَيْهَا مَعْلَةٌ إِنَّمَا ذَلِكَ عَلَى الرَّجَالِ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي قَدْ كَانَ قِيلَ لِي إِنَّ ابْنَ أَبِي الْعَوْجَاءِ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ فَأَجَابَهُ بِهَذَا الْجَوَابِ فَأَقْبَلَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيَّ فَقَالَ نَعَمْ هَذِهِ الْمَسْأَلَةُ مَسْأَلَةُ ابْنِ أَبِي الْعَوْجَاءِ وَ الْجَوَابُ مِنَّا وَاحِدٌ إِذَا كَانَ مَعْنَى الْمَسْأَلَةِ وَاحِدًا؛ فهفكي از امام حسن عسكري عليه‌السلام پرسید: چرا زن ناتوان ضعیف [از سهم ارث] يك سهم می‌گیرد و مرد دو سهم می‌گیرد؟ امام عسكري عليه‌السلام فرمود: جهاد، پرداخت نفقه و حق عاقله (وجهی که در هنگام قتل خطای محض، اقوام قاتل پرداخت می‌کنند) بر عهده زن نیست و اینها تنها بر عهده مرد است. فهفكي می‌گوید: خودم گفتم قبلاً شنیده‌ام که ابن ابی العوجا همین مسئله را از امام صادق عليه‌السلام پرسیده و امام هم همین جواب را داده است. در این هنگام امام عسكري عليه‌السلام به من رو کرد و فرمود: بله این مسئله [که تو پرسیدی] مسئله ابن ابی العوجا است و جواب از ما (اهل بیت) هنگامی که مفهوم و معنای مسئله واحد باشد، یکسان است.» (کافی، ج 7، ص 85).

۹۷. «إِذَا ارْتَحَمَ الْجَوَابُ نَفِي الصَّوَابِ» (تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، ص 442؛ بحار الأنوار، ج 1، ص 221؛ همان، ج 2، ص 72؛ ص 97؛ نهج البلاغة، حکمت 243).

۹۸. شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحديد، ج 91، ص 76.

۹۹. ر. ک: الإحتجاج، ج 1، ص 21؛ بحار الأنوار، ج 9، ص 255؛ التفسير المنسوب بإمام الحسن العسكري عليه‌السلام، ص 530.

۱۰۰. منية المرید، الشهيد الثاني، ص 285.

۱۰۱. همان؛ مجمع الزوائد، هيثمي، ج 1، ص 155؛ المعجم الكبير، طبراني، ج 2، ص 98؛ الجامع الصغير، جلال الدين سيوطي، ج 2، ص 61؛ فيض القدير شرح الجامع الصغير، مناوي، ج 4، ص 167.

علم، پرسشگری مسئله‌ای را از شخصی پرسید، مناسب است آن شخص از سایر افراد بخواهد که پاسخ را ارائه کنند؛ ولی برای سایر افراد مناسب است که پاسخ دهی را به کسی که پرسش از او پرسیده شده است، واگذارند. و ممکن است مقصود از روایتی که از یاران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گذشت - که پاسخ دهی را به یکدیگر واگذار می‌کردند و سپس پاسخ را همان فردی که از او پرسیده شده بود، ارائه می‌کرد - نیز همین باشد.

12. اجازه برای تکمیل پرسش

برخی پاسخگویان قبل از اینکه پرسشگر سؤال خود را به طور کامل بپرسد و ساکت شود، با تصور اینکه پرسش را به خوبی فهمیده‌اند، شروع به پاسخ دهی می‌کنند. این مطلب در کلاسهای درس یا مواردی که پرسشگران زیادی می‌خواهند سؤالات خود را از پاسخگویان بپرسند، فراوان دیده می‌شود در حالی که اجازه دادن به پرسشگر برای ارائه پرسش به طور کامل یکی از اصول مهم پاسخگویی است؛ چنانکه امام صادق علیه‌السلام فرمود: «مِنَ أَخْلَاقِ الْجَاهِلِ الْإِجَابَةُ قَبْلَ أَنْ يَسْمَعَ وَ الْمَعَارِضَةُ قَبْلَ أَنْ يَفْهَمَ وَ الْحُكْمُ بِمَا لَا يَعْلَمُ؛^{۱۰۳} از اخلاق نادان، پاسخ دادن پیش از شنیدن و معارضه و گفتگو پیش از فهمیدن، و حکم کردن به آنچه نمی‌داند است.» برخی از پاسخ دهندگان تصور می‌کنند که قطع کلام پرسشگر باعث می‌شود او تصور کند که پاسخگو بسیار داناست و قبل از ارائه سؤال، پرسش را نیک فهمیده و اینک در صد پاسخ دهی است؛ در حالی که قطع کردن کلام پرسشگر، بر وی آثار روانی منفی باقی می‌گذارد و باعث می‌شود او تصور کند که پاسخگو حوصله شنیدن و پاسخگویی ندارد یا می‌خواهد به گونه‌ای از فهم پرسش شانه خالی کند و موجب می‌شود پاسخگو ادب را درباره او رعایت نکند.

اگر پرسشگر اجازه نیابد که پرسش خود را به طور کامل بپرسد، نمی‌توان انتظار داشت که پاسخ مناسبی به او ارائه شود.

در باره حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم که ایشان اصحاب خود را چنان تربیت کرده بود که حرف گوینده را تا پایان با سکوت کامل گوش می‌دادند تا وی از سخن گفتن فراغت یابد،^{۱۰۳} و خود آن حضرت نیز هرگز کلام کسی را قطع نمی‌کرد.^{۱۰۴}

۱۰۲. بحار الأنوار، ج 2، ص 59.

۱۰۳. چنانکه مولای متقیان در باره یاران رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «مَنْ تَكَلَّمَ أَنْصَتُوا لَهُ حَتَّى يُفْرَغَ؛ اگر کسی از ایشان صحبت می‌کرد. همه ساکت می‌شدند تا سخنش پایان یابد.» (معانی الأخبار، ص 79؛ مکارم الأخلاق، ص 11).

در روایت دیگری درباره یاران رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم: «إِذَا تَكَلَّمَ أَطْرَقَ جُلُوسُهُ كَأَنَّمَا عَلَى رُؤُوسِهِمُ الطَّيْرُ، فَإِذَا سَكَتَ تَكَلَّمُوا؛ وقتی سخن می‌گفت، همنشینان او چنان با آرامش گوش می‌دادند که گویا پرندهای روی سرشان نشسته است پس زمانی که ساکت می‌شد، سخن می‌گفتند.» (معانی الأخبار، همان) ۱۰۴. «و لَا يَقْطَعُ عَلَى أَحَدٍ كَلَامَهُ حَتَّى يَجُوزَهُ فَيَقْطَعَهُ بِنَهْيِ أَوْ قِيَامِ» (عیون أخبار الرضا، ج 1، ص 315؛ مسند الإمام الرضا، ج 1، ص 76؛ معانی الأخبار، ص 79؛ سنن النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله، علامه طباطبائی، ص 105).

در شماره‌های پیشین، بحث‌هایی درباره اصلاح الگوی مصرف، از جمله: موانع اصلاح الگوی مصرف به ساحت شما خواننده صاحب‌نظر تقدیم شد. در این شماره به «عوامل اصلاح الگوی مصرف» پرداخته خواهد شد.

راه‌های اصلاح الگوی مصرف

طرقی که ما را در جهت استفاده هرچه بهتر از امکانات و نعمت‌های الهی کمک می‌کند از این قرار است:

1. احساس مسئولیت در مصرف

فایده بزرگ احساس مسئولیت، اصلاح رفتار انسان و تنظیم آن بر اساس شرع و عقل است. انسانی که خود را مسئول می‌داند، به حکم آنکه از وجدانی بیدار و آگاه برخوردار است، نه به خود زیانی می‌رساند و نه به دیگران، و همه کارهای او برای سامان بخشیدن و شکوفایی دنیا و آخرت است؛ از این رهگذر برای تحقق بخشیدن به «اصلاح الگوی مصرف» پیش از هر چیز باید به پرورش احساس مسئولیت و فرهنگ‌سازی آن به صورت یک گفت‌وگو رایج، در جامعه بپردازیم. خداوند در قرآن کریم آن‌گاه که از احوال ستمگران در روز قیامت سخن می‌گوید، آنها را به دلیل مسئولیت‌گریزی، سزاوار عذاب و بازداشت دانسته، می‌فرماید: «وَقَفَّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ»^{۱۰۵} «متوقفشان کنید که آنها مسئول‌اند.»

حضرت علی‌علیه‌السلام انبیاها را مسئول همه چیز، حتی آبدیها و حیوانات دانسته، در سخنی زیبا می‌فرماید: «اتَّقُوا اللَّهَ فِي عِبَادِهِ وَ بِلَادِهِ فَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّى عَنِ الْبِقَاعِ وَ الْبَهَائِمِ»^{۱۰۶} درباره مردمان و شهرها از خدا پروا داشته باشید؛ زیرا شما حتی درباره آبدیها و حیوانات مسئول هستید.»

«در این کلام والای امام علی‌علیه‌السلام قلمرو مسئولیت و تعهد انسان، از جامعه انسانی به عالم حیوانات، شهرها و مکانها نیز کشیده شده است. انسان نه تنها در برابر انسان دیگر مسئول است؛ بلکه در برابر حیوانات و سرزمینها و همه نعمت‌های خدادادی مسئولیت دارد. آبدیها نباید تخریب شود، یا در برابر سیل، زلزله، تجاوز و هر حادثه دیگری رها شود، و نباید انسانها به آنها بی‌اعتنا باشند. نمی‌توان با مسئولیت‌گریزی نعمت‌های خداوند را درست و متعادل مصرف کرد و نیز نمی‌توان مسئولیت‌گریز بود و الگوی مصرف خویش را اصلاح کرد.»^{۱۰۷}

2. مدیریت درست

از پیامدهای گم‌اشته شدن افراد نامتخصص در کارها، اتلاف بیت‌المال، خرج‌تراشی بی‌هوده و هدر دادن سرمایه‌های ملی کشور است، که هر کدام از این پیامدها به تنهایی می‌تواند آسیب قابل توجهی به پایه‌های اقتصادی کشور وارد آورد.

نداشتن تخصص در کارها، به ویژه در کارهای اقتصادی، یا به عقیم ماندن آنها، آن هم پس از صرف هزینه فراوان از بیت‌المال می‌انجامد، و یا به دلیل فقدان محکم‌کاری و کیفیت‌مداری برآمده از نداشتن تخصص، بارها و بارها آن عمل و پروژه تکرار می‌شود و هر بار نیز بر اثر تکرار، بخشی از ثروت ملی به هدر می‌رود؛ نمونه‌هایی از این تکرارها را همواره در جاده‌سازی، کانال‌کشی خیابانها، جدول‌گذاری خیابانها، سدسازیها و ... شپاهدیم.

امام صادق‌علیه‌السلام در حدیثی دلنشین می‌فرماید: «مَا أَبَالِي إِلَى مَنْ ائْتَمَّتْ خَائِنًا أَوْ مُضَيِّعًا»^{۱۰۸} از نظر من، تفاوتی نمی‌کند که به خائن اعتماد کنم، یا به ضایع‌کننده (نامتخصص). «این سخن امام صادق‌علیه‌السلام به صراحت، دستوری بزرگ می‌دهد که باید برای همه مردم، به خصوص برای مأموران اداری و صاحبکاران به صورت منشور درآید. در این تعلیم «نابود کردن و تضییع کار» در ردیف «خیانت در کار» ذکر شده است. تضییع در کار، یا از بی‌اطلاعی

۱۰۵. صافات/24.

۱۰۶. نهج البلاغه، خ/167.

۱۰۷. معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی‌علیه‌السلام، محمد حکیمی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، قم، چاپ دوم، 1376 ش، ص412.

۱۰۸. الحیاء، محمد رضا، محمد و علی حکیمی، مترجم: احمد آرام، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، چاپ دوم، 1378 ش، ج5، ص540.

درباره آن و فقدان تخصص ناشی می شود، و یا از نداشتن تعهد و تقید به اصول و موازین، و نبودن وجدان کار. پس این تعلیم، از لحاظ تربیت، اجتماع، اقتصاد، انسانیت، پیشرفت، تمدن، سلامت زندگی، بهتر شدن کارها و پیشرفت صنایع، حایز اهمیتی بزرگ است.^{۱۰۹}

یکی از عوامل مدیریت ناکارآمد، همین نداشتن تخصص است، که شخص بر اثر آن، نه تنها قادر به استفاده بهینه از نیروها و انرژیهای تحت تصرف خود نیست؛ بلکه این سرمایه های ملی را نابود خواهد کرد. باید به این نکته توجه داشت که جهت ندادن نیروهای جامعه به سوی مبرمترین نیازها، باعث هدر رفتن منابع و نیروها می شود؛ چه بسا انرژیها و نیروهایی که به کار گرفته نمی شود، به این دلیل که نمی دانیم چگونه آنها را مدیریت کنیم، و چه بسا انرژیها و نیروهایی که از بین رفتند و هدف خود را تحقق ندادند؛ به این سبب که به برخورد با نیروهای دیگری پرداختند که از همان منشأ بیرون آمده و به سوی همان هدف، جهت گیری کرده بودند. بنابراین در جهت بخشی و مدیریت کارآمد، پرهیز از اسراف در انرژی و زمان نهفته است. میلیونها بازوی کارورز و خردهای اندیشه ورز در کشورهای اسلامی وجود دارند که در هر زمان برای به کار گرفته شدن مناسب اند؛ اما مسئله مهم، این است که چگونه این نیروهای سترگ را در بهترین موقعیت زمانی و تولیدی به کار اندازیم.^{۱۱۰}

سعدي شیرازی در توصیه به تخصص مداری چه زیبا سروده است:

امید عافیت آنکه بود موافق عقل
که نبض را به طبیعت شناس بنمایی^{۱۱۱}

3. کیفیت مداری و محکم کاری

محکم کاری و کیفیت بخشی درباره پروژه های اقتصادی، افزون بر آنکه به استفاده کننده ایمنی می بخشد، عمر این پروژه ها را نیز دراز می کند. آری، برای کارهای با کیفیت باید هزینه درخور توجهی کرد؛ اما باید به یاد داشته باشی م که کیفیت شایسته برآمده از این هزینه، مانع از هزینه های هنگفت و سرسام آور دوباره کاریهایی خواهد شد که حاصل انجام کارهای بی کیفیت است.

بر این اساس، کیفیت مداری و محکم کاری در کارها در ردیف عوامل اصلاحی الگوی مصرف قرار گرفته، به تعدیل، بهبود مصرف و حفظ سرمایه های کشور از هدر رفتن خواهد انجامید. قابل توجه آنکه وقتی در قرآن کریم، سخن از ذوالقرنین و ساختن سدّ به وسیله او برای رهایی از خطر یاجوج و ماجوج به میان می آید، کیفیت مداری ذوالقرنین در ساختن سد، این گونه به تصویر کشیده می شود که ذوالقرنین گفت: «أَتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدْقَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ أَتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا* فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا؛^{۱۱۲} [اکنون] قطعات [بزرگ] آهن برایم بیاورید، تا آن گاه که [ذوالقرنین] میان آن دو کوه را [با قطعه های بزرگ آهن] هموار ساخت، گفت: [اکنون آتش بیاورید و در آن آهن] بدمید؛ [و آنان به دستور او دمیدند] تا آن گاه که آن [پاره آهنها] را [یکپارچه] آتش ساخت، گفت: اینک مس گداخته برایم بیاورید تا روی آنرا بریزم* و آن گاه بود که [یاجوج و ماجوج و پیروان تبهار آنان] نتوانستند از آن [سدّ عظیم] بالا روند، و نه امکان یافتند در آن شکافی پدید آورند.»

مرحوم امین الاسلام طبرسی در مجمع البیان، ذیل این آیات می نویسد: «این آیات، نشانگر این نکته است که ذوالقرنین، کار خود را با تدبیر و دقت آغاز کرد و هماهنگ و با دقیق ترین شیوه های مهندسی، آن را پیش برد، و به بهترین صورت به انجام رسانید، و در همه مراحل، اصل استحکام و کیفیت در کارها و محکم کاری، راه و رسم او بود.»^{۱۱۳}

از پیامدهای گماشته شدن افراد نامتخصص در کارها، ائتلاف بیت المال، خرج تراشی بیهوده و هدر دادن سرمایه های ملی کشور است

۱۰۹. همان.

۱۱۰. ر.ک: جستارهایی در جامعه شناسی معاصر، غلامعباس توسلی، حکایت قلم نوین، تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۶ ش، ص ۱۸۹ و ۱۹۰.

۱۱۱. کلیات سعدي، تصحيح: محمد علي فروغي، ناهید، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۵ ش، ص ۱۷۰.

۱۱۲. کهف/۹۶ و ۹۷.

۱۱۳. تفسیر مجمع البیان، ابو علي الفضل بن الحسن الطبرسي، ترجمه آیات، تحقیق و نگارش: علي کریمی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۸۰ ش، ج ۸، ص ۵۲۰.

حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود: «ان الله يحب عبداً اذا عمل عملاً احكمه؛^{۱۱۴} خداوند، بنده‌ای را دوست دارد که وقتی عملی را انجام می‌دهد، استحکامش می‌بخشد.»

4. میانه‌روی و اعتدال

اسلام در کنار اصل توصیه به بهره‌وری و استفاده از نعمتها، پیروانش را از فرو لغزیدن در افراط و تفریط در مصرف باز داشته است. از نگاه اسلام، هم سختگیری بر خود در استفاده از نعمتهای حلال خدا نارواست، و هم زیاده‌روی و اسراف در مصرف؛ چرا که اولی به محروم ماندن شخص از لذتهای حلالی که حق طبیعی اوست، و دومی به هدر دادن اموال و لرزان ساختن پایه‌های اقتصادی شخص و جامعه می‌انجامد. اسلام، الگوی مصرف را با میانه‌روی اصلاح می‌کند؛ نه با افراط و تفریط در مصرف.

شخصی می‌گوید: «استأذنت الرضا عليه السلام في النفقة على العيال فقال بين المكروهين قال قلت جعلت فداك لا والله ما أعرف المكروهين قال فقال لي برحمتك الله أ ما تعرف أن الله عز وجل كره الإسراف و كره الإقتار فقال و الذين إذا أنفقوا لم يسرفوا و لم يقتروا و كان بين ذلك قواماً؛^{۱۱۵} از امام رضا علیه السلام درباره چگونگی مخارج خانواده جویا شدم، فرمود: [مخارج خانواده حد وسط است]، میان دو [روش] ناپسند. گفتیم: فدایت شوم! به خدا سوگند! نمی‌دانم این دو ناپسند چیست؟ فرمود: رحمت الهی بر تو باد! آیا نمی‌دانی که خداوند بزرگ اسراف (زیاده‌روی) و اقتار (سختگیری) را ناخوشایند دارد، و در قرآن می‌فرماید: آنان که هر گاه چیزی ببخشند، نه زیاده‌روی می‌کنند و نه خست می‌ورزند، و میانگین این دو را قوام ببخشند.»^{۱۱۶} بی‌گمان از لوازم میانه‌روی و پرهیز از افراط و تفریط در مصرف، اجتناب از هدر دادن اموال است، که مصداق آشکار افراط در مصرف به شمار می‌آید که در سخنان معصومان: به این مسئله نیز اشاره شده است، چنانچه امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «من الفساد قطع الدرهم و الدینار و طرخ التوی؛^{۱۱۷} تکه‌تکه کردن درهم و دینار [یا هر پول دیگر که آنها را از استفاده بیندازد] و دور افکندن هسته‌خرما، از جمله کارهای فاسد [و نادرست] است.» از آن حضرت در حدیثی دیگر چنین نقل شده است: «إن الله يبغض القيل و القال و إصاعة المال؛^{۱۱۸} خداوند، بگو و مگو و تباه کردن و هدر دادن دارایی را دشمن دارد.» امام رضا علیه السلام در این احادیث با توجه به همه ابعاد زندگی و در ارتباط با قوانین عام آفرینش، استواری و پایداری زندگی را، در رعایت حد میانه و محوریت «قوامیت» و پرهیز از اتلاف اموال می‌داند، و این راه خیر و سعادت دنیا و آخرت را به جامعه انسانی نشان می‌دهد. با توجه به مشکلاتی که زندگی فردی و اجتماعی انسان دیروز و امروز و فردا دچار آنهاست، و عامل اصلی آن، زیاده‌روی یا کمبود یعنی تکاثر و فقر است، اهمیت این تعلیم حیاتبخش کاملاً روشن می‌شود.^{۱۱۹}

5. رعایت اولویتها

رعایت اولویتها در تخصیص درآمد و مصرف، برای دستیابی به الگوی مصرف مناسب، و جلوگیری از نارساییها و تضییع حقوق افراد، امری ضروری و اجتناب ناپذیر است. ضرورت این کار برای افرادی که درآمدی محدود دارند، نمود بیش‌تری می‌یابد. تعیین اولویتهای تخصیص درآمد از دو جنبه ارزیابی می‌شود:

نخست: از نظر نوع و مقدار کالاهای مصرفی و خدمات.

روشن است که انسان در زندگی، نیازمندیهای گوناگونی دارد؛ برخی از این نیازمندیها، نیازهای اساسی و ضروری زندگی است و برخی در درجه بعدی قرار می‌گیرد. پاره‌ای از مصارف نیز تنها برای تأمین یا افزایش رفاه و آسایش زندگی است. بی‌گمان تا زمانی که نیازهای اساسی فرد و جامعه به شایستگی، برآورده نشود، نوبت به مصارف رفاهی و کالاهای تجملاتی نمی‌رسد.

۱۱۴. همان.

۱۱۵. الحیاة، ج 4، ص 205.

۱۱۶. فرقان/67.

۱۱۷. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، انتشارات جامعه مدرسین، قم، چاپ سوم، 1413 ق، ج 3، ص 167.

۱۱۸. تحف العقول، ابو محمد حسن بی‌علی بن حسین بن شعبه حرّانی، ترجمه و تحقیق: صادق حسن زاده، آل علی، قم، چاپ اول، 1383 ش، ص 804.

۱۱۹. معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی علیه السلام، ص 96.

دوم: تعیین اولویتها بر اساس افراد و گروههای مصرف کننده بر اساس آموزه های دینی در شرایط عادی، تأمین نیازمندیهای شخصی انسان در اولویت است. پس از آنکه نیازهای اولیه و اساسی فرد تأمین شد، رفع نیازهای پدر و مادر، فرزند، همسر و آنگاه خویشاوندان نیازمند و سپس سایر نیازمندان و نیز مشارکت در خدمات اجتماعی و امور خیریه، در مراحل بعدی جای می گیرد.^{۱۲۰}

کیفیت مداری و محکم کاری در کارها در ردیف عوامل اصلاحی الگویی مصرف قرار گرفته، به تعدیل، بهبود مصرف و حفظ سرمایه های کشور از هدر رفتن خواهد انجامید روزی مردی دو دینار خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد و گفت: «ای رسول خدا! می خواهم این دو دینار را در راه خدا مصرف کنم.» حضرت فرمود: «آیا پدر و مادر داری؟» گفت: «آری.» فرمود: «این پول را برای آنان هزینه کن که از مصرف آن در راه خدا بهتر است. چندی بعد، آن مرد بازگشت؛ در حالی که دو دینار دیگر به همراه آورده بود تا در راه خدا خرج کند. این بار، حضرت به او دستور داد آن را برای فرزندش خرج کند. وی بار سوم دو دینار آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله مصرف آن را برای همسرش سفارش فرمود؛ و بار چهارم برای خادمش... حضرت، آخرین بار اجازه داد که پولش را در راه خدا صرف کند و فرمود که: مصرف آن در راه خدا، فضیلتی بیش از مصرف آن در راههای پیشین نداشت.»^{۱۲۱}

6. پرداخت حقوق دیگران که در اموال انسانها است.

در هر مال و ثروتی که به دست انسان می رسد و فراتر از نیاز اوست، حقوقی از سوی نیازمندان وجود دارد که در روایات اهل بیت علیهم السلام از پرداخت این حقوق به عنوان عاملی برای پایداری نعمتها، تعدیل ثروتها و کم شدن فاصله طبقاتی یاد شده است. این حقوق که در قالب خمس، زکات و ... پرداخت می شود، نقش فراوانی در سامان دادن اقتصاد جامعه، و برخوردار ساختن همه انسانها از نعمتهای خداوند دارد.

امام رضا علیه السلام دغدغه خویش را درباره پرداخت حقوقی که از دیگران در اموال اوست، این گونه بیان می دارد: «إِنَّ صَاحِبَ النَّعْمَةِ عَلَى خَطَرٍ إِنَّهُ يَجِبُ عَلَيْهِ حُقُوقُ اللَّهِ فِيهَا وَ اللَّهُ إِنَّهُ لَيَكُونُ عَلَيْهِ النَّعْمُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَمَا أَرَأَيْتَ مِنْهَا عَلَيَّ وَ جَلَّ - وَ حَرَكَ يَدَهُ - حَتَّى أَخْرَجَ مِنَ الْحُقُوقِ الَّتِي تَحِبُّ لِلَّهِ عَلَيَّ فِيهَا قُلْتُ جُعِلْتُ فِي ذَلِكَ أَنْتَ فِي قَدْرِكَ تَخَافُ هَذَا قَالَ نَعَمْ فَأَحْمَدُ رَبِّي عَلَى مَا مَنَّ بِهِ عَلَيَّ»^{۱۲۲} صاحب نعمت در خطر است؛ چون حقوق خدایی در آن [نعمتها] واجب شده است. به خدا سوگند که نعمتهایی از خداوند به من می رسد و من همواره از آن بیمناکم - [در این جمله امام] دستش را حرکت داد - تا حقوقی که از ناحیه خدا در آن نعمتها بر من واجب است را خارج کنم. [راوی حدیث می گوید:] گفتم: فدایت شوم شما با مقامی که داری از این امر هراسناکی؟ امام فرمود: آری، و خدای را سپاس می گزارم بر اینکه [با حساس کردن نسبت به ادای تکلیف] به من منت گذاشت.»

این نکته را نیز در اینجا بیفزاییم که در آموزه های دینی، از حقوق کم رنگی نیز یاد شده است، که در گستره حقوق واجب قرار نمی گیرد؛ ولی خداوند، توصیه های فراوانی به ادای آنها کرده است. انفاق و صدقه، نمونه ای از آن است و در مسیر رعایت کامل اصل آزادی و اختیار انسان و فراهم آوردن زمینه کامل برای انجام کار نیک، تنها برای رضای خداوند و نه از سر ترس از قانون و دوزخ است. در حقیقت، توصیه به پرداخت این حقوق، تأثیر فراوانی در رشد و شکوفایی اقتصاد جامعه دارد، و می تواند به سطح اقتصاد جامعه ارتقا ببخشد.

در هر مال و ثروتی که به دست انسان می رسد و فراتر از نیاز اوست، حقوقی وجود دارد که در روایات اهل بیت علیهم السلام از پرداخت این حقوق به عنوان عاملی برای پایداری نعمتها، تعدیل ثروتها و کم شدن فاصله طبقاتی یاد شده است

در حقیقت، اسلام در عین حال که مالکیت خصوصی را اجازه داده است، از راههای گوناگون با اختلاف طبقاتی و تجمع ثروت در دست يك اقلیت معدود مبارزه کرده است. یکی از این راهها، برقراری مالیاتهایی مانند زکات و خمس است. راه دیگر، دادن اختیار به حکومت اسلامی است

۱۲۰. اخلاق اقتصادی از دیدگاه قرآن و حدیث، جواد ایروانی، دانشگاه علوم اسلامی رضوی علیه السلام، مشهد، ۱۳۸۴ ش، ص ۲۸۴.

۱۲۱. تهذیب الاحکام، محمد بن حسن طوسی، دار الکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۶۵ ش، ج ۶، ص ۱۷۱.

۱۲۲. وسائل الشیعه، شیخ حرّ عاملی، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، قم، چاپ سوم، ۱۴۱۶ ق، ج ۹، ص ۴۳ و ۴۴.

تا هر وقت لازم شد برای مصلحت جامعه قوانین اقتصادی خاصی وضع کند؛ اما راه سوم، توصیه به انفاق است که اسلام از مسلمانان خواسته است تا آزادانه و آگاهانه، بدون ترس از حکومت و قانون و برای رضای خدا به مستمندان کمک کنند. اسلام، همان‌گونه که برای ایجاد رونق اقتصادی، انگیزه انسانی «مالکیت خصوصی» را نادیده نگرفته است، برای تعدیل ثروت و مبارزه با اختلاف طبقاتی، انفاق و انگیزه انسانی رحم و دستگیری از همنوعان را که در هر انسانی وجود دارد فراموش نکرده است.^{۱۲۳}

7. کار و تلاش

آیات و اخبار فراوانی در آموزه‌های دینی، درباره توصیه به کار و آثار مثبت بسیار آن آمده است. صرف نظر از آثار معنوی کار و نقش آن در پرورش روح و حفظ انسان از بسیاری از لغزشها، کار، رمز اصلی توسعه اقتصادی شخص و جامعه است. بی‌گمان اگر مصرف، هماهنگ با کار و تلاش نباشد، پیامد آن فقر و تهیدستی خواهد بود، و برای کسی که دغدغه اصلاح الگوی مصرف را دارد، کار و کوشش از اولویتهای لازم برای شکل دهی به این سیاست اقتصادی خواهد بود.

بارزترین اثر کار، اثر اقتصادی آن است. نقش تعیین کننده کار در رشد و توسعه اقتصادی و فقرزدایی، بر کسی پوشیده نیست. بیکاری و کم کاری، افزون بر آثار فردی منفی همچون فقر و کاهش درآمد، پیامدهای ناگواری بر اقتصاد ملی بر جای می‌گذارد. کاهش تولید، کاهش تقاضا و حاکمیت نوعی کساد در نتیجه کاهش درآمد افراد بیکار، و در پایان، رکود فعالیت‌های اقتصادی و کاهش سرمایه گذاری برای دوره‌های بعد، از جمله این پیامدهاست.^{۱۲۴}

امیرمؤمنان علیه السلام در بیانی تشبیه گونه، تنبلی و ناتوانی را عاملی برای فقر و عقب ماندگی بر شمرده، فرمودند: «إِنَّ الْأَشْيَاءَ لَمَّا ازْدَوَجَتْ ازْدَوَجَ الْكَسَلُ وَالْعَجْزُ فَنَتَجَا بَيْنَهُمَا الْفَقْرُ»^{۱۲۵} آن‌گاه که اشیاء با یکدیگر جفت شدند، تنبلی و ناتوانی با هم ازدواج کردند و از آنها فقر متولد شد.

۱۲۳. درس‌هایی از قرآن، غلامعلی حداد عادل، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، چاپ اول، 1384 ش، ص 229.

۱۲۴. اخلاق اقتصادی از دیدگاه قرآن و حدیث، ص 70 و 71.

۱۲۵. میزان الحکمه، ج 11، ص 5184.

وجود کودکان یتیم که پدر یا والدین خود را در طفولیت از دست داده اند در هر جامعه‌ای اجتناب‌ناپذیر است. در همه ادیان الهی به این کودکان توجه دارند و بر ضرورت تعهد در برابر آنان، حفظ حقوقشان و اظهار لطف به آنان تأکید می‌کنند.

برای مثال رعایت حال آنان، از جمله بندهای عهده است که خداوند از بنی اسرائیل گرفته است: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ»؛^{۱۳۶} «به یاد آورید زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خداوند یگانه را پرستش نکنید و به پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و بینوایان نیکی کنید.» این آیه شریفه، احسان به چند گروه را از وظایف ضروری اهل ایمان و از مصادیق اعمال شایسته دانسته است که یتیم‌نوازی از جمله آنان است؛ چرا که بندهای این میثاق، عام است و به بنی اسرائیل اختصاص ندارد؛ بلکه از اصول حقیقی دین الهی است که در همه شرایع مقدسه بوده است و تغییر نمی‌کند.

قرآن کریم با تعبیرات گوناگون و گویا، مسئولیت مردم و دولت اسلامی را درباره ایتام برشمرده است. این کتاب مقدس و آسمانی با برترین شیوه از ایتام تجلیل و بر رسیدگی به امور مادی و معنوی، فردی و اجتماعی آنان تأکید می‌کند. همچنین کوتاهی در سرپرستی آنها را توبیخ کرده، سبب کیفر دنیوی و اخروی می‌داند.

قرآن مجید در آیات مختلف، نیکی و رسیدگی به امور مادی و معنوی افراد یتیم را پس از احسان به والدین و نودیکان قرار داده و این نیکی را یکی از زمینه‌های سازندگی اخلاق و مبارزه با بخل، غرور و مفساد اخلاقی معرفی کرده است.^{۱۳۷} همچنین پذیرایی از آنان را یک ارزش و معیار برای انسان تکامل یافته و نیکوکار معرفی کرده^{۱۳۸} و ضمن تأکید بر حفظ مال یتیم^{۱۳۹} چگونگی تصرف و مصرف کردن اموال وی^{۱۴۰} را با رعایت قسط و عدل^{۱۴۱} متذکر شده است. این کتاب الهی، جفا در حق یتیمان را از نشانه‌های تکذیب دین و قیامت اعلام کرده است.^{۱۴۲} همچنین از بدرفتاری با آنان به شدت نهی می‌فرماید^{۱۴۳} و غیر از آنکه بر دقت در حفظ دارایی آنان سفارش کرده، از تبدیل و مخلوط کردن اموالشان نهی می‌فرماید؛ حتی زمان سپردن اموالشان را به آنان مشخص می‌سازد.^{۱۴۴} افزون بر آن در بیت‌المال و اموال مردم نیز حق و سهمیه‌ای را برای ایتام نیازمند، مقرر، و دولت اسلامی را موظف کرده است تا نیازهای آنان را برآورده سازد.^{۱۴۵}

با توجه به اهمیت موضوع یتیم در شرع مقدس اسلام، در این نوشتار سعی شده است تا اهم وظایف هر مسلمان در قبال کودکان یتیم بررسی شود.

یتیم از دیدگاه اسلام

در لغت عرب، یتیم به کسی گفته می‌شود که پدرش را از دست داده باشد و پس از بلوغ این اسم از او برداشته شود.^{۱۳۶}

از دیدگاه شرع مقدس اسلام یتیم به اطفال نابالغی گفته می‌شود که پدر خویش را از دست داده باشند.^{۱۳۷} چنین کودکانی با از دست دادن سایه پرمهر پدر، احساس خلأ و کمبود فراوان می‌کنند که این خلأ با محبت و دوستی قابل جبران است.

۱۲۶. بقره/83.

۱۲۷. نساء/36 و 37.

۱۲۸. بلد/15.

۱۲۹. نساء/10 و اسراء/34.

۱۳۰. نساء/6.

۱۳۱. همان/127.

۱۳۲. ماعون/2.

۱۳۳. فجر/17 و ضحی/9.

۱۳۴. همان/6.

۱۳۵. انفال/41 و حشر/7.

۱۳۶. لسان العرب، ابن منظور، دار صادر، بیروت، سوم، 1414 ق، ج 12، ص 645.

۱۳۷. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، علامه طبرسی، انتشارات ناصر خسرو، تهران، سوم، 1372 ش، ج 1، ص 477.

مادران مهربان و دلسوز، این کمبود را تا حدودی جبران می‌کنند؛ ولی اسلام، همگان را مکلف کرده است تا در صورت وجود مادر یا سرپرست، او را در قبال این مهم یاری کنند و در غیر این صورت آنها را تحت حمایت خویش قرار ده ند.

دین مبین اسلام، حقوقی را در قبال ایثار واجب کرده است که شناخت آن حقوق، ما را در انجام وظایفمان کمک می‌کند.

حقوق اجتماعی

دنیا دار مکافات است؛ از اینرو در نظر داشته باشیم که اگر در حق یتیمان جامعه سهل انگاری کنیم، سرانجام بر ما نیز روزگاری خواهد رسید که فرزندانمان بی سرپرست و دور از مهر پدر و محبت مردمان خواهند ماند.

قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ»؛^{۱۳۸} «کسانی که اگر فرزندان ناتوانی از خود به یادگار بگذارند از آینده آنان می‌ترسند، باید (از ستم درباره یتیمان مردم) بترسند.»

این آیه اشاره می‌کند که آن‌گونه با یتیمان مردم رفتار کنید که دوست دارید با یتیمان شما در آینده رفتار کنند. حضرت علی‌علیه‌السلام می‌فرماید: «مَنْ رَعَى الْأَيْتَامَ رُعِيَّ فِي بَيْتِهِ؛^{۱۳۹} هر کس رعایت حال یتیمان کند، حال فرزندانش رعایت خواهد شد.» همچنین در مقابل می‌فرماید: «مَنْ ظَلَمَ يَتِيمًا عَقَّ أَوْلَادَهُ؛^{۱۴۰} هر کس به یتیمی ظلم کند، قطع احسان از اولاد [و اطفال] خود کرده است [و عاقبت به فرزندانش ظلم می‌شود].»

از مکافات عمل غافل مشو
گندم از گندم بروید جو ز جو

آنچه می‌توان از دستورهای شرع مقدس درباره ایثار برشمرد، عبارت است از:

1. سرپرستی یتیم

نخستین گام در اصلاح وضع بی سرپرستان، آغوشی است که آنان را در برگیرد و سینه‌ای است که با گرمی و حرارت محبت‌آمیز خود به آنها احسان کند و خانه‌ای است که با خوشی و نشاط در آن به سر برند.

در صورتی که این سه مورد فراهم شود، می‌توان از کودک یتیم به طور احسن محافظت و از نظر مادی و معنوی از او حمایت کرد. قرآن مجید از این کار به لفظ «ایواء» (= پناه دادن) تعبیر کرده است؛ زیرا کودکی که پدر خود را از دست می‌دهد، همانند آن است که بزرگ‌ترین و یگانه پناهگاه خود را از دست داده است؛ از اینرو اولویت نخست برای یتیم، پناهگاهی است که در آن احساس غربت نکند.

دنیا دار مکافات است؛ از اینرو در نظر داشته باشیم که اگر در حق یتیمان جامعه سهل انگاری کنیم، سرانجام بر ما نیز روزگاری خواهد رسید که فرزندانمان بی سرپرست و دور از مهر پدر و محبت مردمان خواهند ماند

بدین سبب، قرآن کریم نخستین مرحله احتیاجات پیامبر عظیم‌الشان صلی‌الله‌علیه‌وآله را در زمانی که طفل یتیمی بود یادآور می‌شود و می‌فرماید: «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى»؛^{۱۴۱} «آیا تو را یتیم نیافت، پس پناهت داد.»

در این آیه شریفه، نخستین عنایت الهی به پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله پناه دادن او در زمان یتیمی است و از اینرو پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «خَيْرٌ بَيْتٍ فِي الْمَسْجِدِ مِنْ بَيْتٍ فِيهِ كَيْتَمٌ كَيْسَءُ الْكَلْبِ»؛^{۱۴۲} «بهترین خانه در میان مسلمانان، خانه‌ای است که در آن یتیمی باشد که به او احسان شود و بدترین خانه، خانه‌ای است که در آن با یتیم بدرفتاری شود.»

۱۳۸. نساء/9.

۱۳۹. مستدرک الوسائل، محدث نوری، قم، مؤسسه آل‌البيت عليهم السلام، 1408 ق، ج15، ص167.

۱۴۰. همان، ج2، ص99.

۱۴۱. ضحی/6.

۱۴۲. مشکاة الانوار، ابوالفضل علی بن حسن طبرسی، نجف اشرف، کتابخانه حیدریه، 1385 ق، ص167.

البته آنچه مهم و قابل تأمل است سفارش اسلام در پناه دادن به فرد بی سرپرست در آغوش پرمهر خانواده است و مراکز و موسسات خیریه یا دولتی نمی توانند آن محیط را فراهم کنند.

یتیم در آغوش خانواده

از مجموع روایات استفاده می شود که در مملکت اسلامی لازم است یتیمان، دوش به دوش سایر فرزندان در آغوش خانواده ها تربیت شوند و به قدری به آنان محبت شود که تفاوتی بین خود و سایر فرزندان احساس نکنند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز که پیام آور رحمت و رحمة للعالمین است و خود نیز طعم یتیمی را چشیده است، درباره این موضوع اکیداً توصیه کرده است. آن جناب مردم را به سرپرستی یتیمان سفارش می کند و می فرماید: «مَنْ عَالَ يَتِيمًا حَتَّى يَسْتَعْنِي أَوْجَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ بِذَلِكَ الْجَنَّةَ كَمَا أَوْجَبَ لِأَكْلِ مَالِ الْيَتِيمِ النَّارَ؛^{۱۴۳} هر کس یتیمی را سرپرستی کند تا آنکه بی نیاز شود، خداوند به سبب این کار، بهشت را بر او واجب می سازد؛ همچنان که آتش دوزخ را بر خورنده مال یتیم واجب ساخته است.»

البته اسلام در رتبه اول، بستگان نزدیک را مسئول سرپرستی چنین کودکانی دانسته است و در صورت فقدان بستگان نزدیک، جامعه و دولت اسلامی باید این مسئولیت را بر عهده بگیرد.

ثواب پناه دادن به یتیم

الف. سکونت در بهشت

آئمه معصوم علیهم السلام در احادیث متعددی، بهشت را برای کسانی تضمین کرده اند که یتیم را پناه دهند و در خانه خود از آنها پذیرایی کنند. امام باقر علیه السلام می فرماید: «أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ مَنْ أَوْى الْيَتِيمَ وَ رَحِمَ الضَّعِيفَ وَ أَشْفَقَ عَلَى وَالِدَيْهِ وَ أَنْفَقَ عَلَيْهِمَا وَ رَفَقَ بِمَمْلُوكِهِ؛^{۱۴۴} خداوند برای چهار گروه در بهشت، خانه ای بنا نهاده است؛ آنکه یتیمی را پناه دهد و کسی که به ضعیف ترحم کند و شخصی که با پدر و مادر مهربان باشد و آنکه با مملوک [و زیردستش] با ملاطفت و دوستی رفتار کند.»

از مجموع روایات استفاده می شود که در مملکت اسلامی لازم است یتیمان، دوش به دوش سایر فرزندان در آغوش خانواده ها تربیت شوند و به قدری به آنان محبت شود که تفاوتی بین خود و سایر فرزندان احساس نکنند

ب. برطرف شدن عذاب قبر

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مَرَّ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِقَبْرِ يَعْذِبُ صَاحِبُهُ ثُمَّ مَرَّ بِهِ مِنْ قَائِلٍ فَإِذَا هُوَ لَيْسَ يَعْذِبُ فَقَالَ يَا رَبِّ مَرَرْتُ بِهَذَا الْقَبْرِ عَامَ أَوْلَى وَ هُوَ يَعْذِبُ وَ مَرَرْتُ بِهِ الْعَامَ وَ هُوَ لَيْسَ يَعْذِبُ فَأَوْحَى اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِلَيْهِ يَا رُوحَ اللَّهِ قَدْ أَدْرَكَ لَهُ وَ لَدَّ صَالِحٌ فَاصْلَحْ طَرِيفاً وَ أَوْى يَتِيمًا فَغَفَرْتُ لَهُ بِمَا عَمِلَ ابْنَهُ؛^{۱۴۵} عیسی بن مریم علیه السلام از قبری می گذشت که صاحب آن را عذاب می کردند. پس از یک سال، بار دیگر از آنجا گذشت و [متوجه شد که] صاحب آن قبر، عذاب نمی شود. پس گفت: پروردگارا سال اول که از این قبر عبور کردم، او در حال عذاب شدن بود و امسال که عبور کردم، معذب نیست. خداوند جلیل به او وحی کرد که ای روح خدا! او فرزند صالحی داشت که [وقتی به سن رشد رسید،] راهی را اصلاح کرد و یتیمی را منزل داد، به سبب عمل فرزندش او را آمرزیدم.»

دار الایتام

نظر اسلام این است که یتیمان در محیط گرم خانواده ها پرورش یابند؛ چرا که نام و محیط دارالایتام، عواطف آنها را جریحه دار و آنها را دچار ناامیدی می کند و البته این امر با ساختن دارالایتام و حمایت از یتیمان بی سرپرست که ماوی و مسکنی ندارند منافات ندارد؛ بلکه از عبادات بزرگ اسلامی به شمار می رود.

شاهد این مطلب هم این است که در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله با اینکه حکومت اسلامی از نظر بنی مالی به حدی بود که بتواند در برخی نقاط، مکانی برای تربیت

۱۴۳. الکافی، ثقة الاسلام کلینی، تهران، دار الکتب الإسلامیة، 1365 ش، ج 7، ص 51.

۱۴۴. وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، قم، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، 1409 ق، ج 16، ص 338.

۱۴۵. الکافی، ج 6، ص 3.

بی‌سرپرستان ایجاد کند و مخارج آنان را از بیت‌المال بپردازد؛ اما برای پرورش روحی و جسمی آنها اصرار داشت تا یتیمان در محیط خانواده‌ها و در کنار کودکان آن خانواده‌ها تربیت شوند؛ چرا که اسلام علاقه دارد تا مردان و زنان به جای پدر و مادر از ایشان مراقبت کنند. امروزه مؤسسات خیریه با برنامه‌های متعدد و متنوع توانسته‌اند بسیاری از نیازها و حتی وسائل تفریح و تحصیل به موقع این افراد را فراهم کنند و از نظر ظاهری (لباس، غذا و مسکن) نیز آنان را در شرایط خوبی رشد دهند؛ ولی به سبب محروم بودن این کودکان از محبت و کانون گرم خانواده، نتایج نامطلوبی به بار می‌آید و بقول یکی از اندیشمندان فرانسوی «افراد انسانی را نمی‌توان چون ماشین‌های یک کارخانه یکسان و یک شکل ساخت. تربیت دسته‌جمعی افراد به دلیل تفاوت‌های آنها به خوبی ممکن نیست و مدرسه نمی‌تواند جای تربیت پدر و مادر را بگیرد.»^{۱۴۶}

الکسیس کارل در کتاب «انسان، موجود ناشناخته»، می‌گوید: تعلیم و تربیت کودک وقت دائمی را ایجاد می‌کند که جز به وسیله پدر و مادر تأمین نمی‌شود؛ زیرا فقط اینان مخصوصاً مادر، از آغاز، خصایص بدنی و روانی و استعداد‌های کودک را که پرورش آنها باید با هدف تعلیم و تربیت قرار گیرد، شناخته‌اند.»^{۱۴۷}

البته این نکته، قابل ذکر است که گاه دولت اسلامی با حفظ مسائل مربوطه، مصلحت را در پرورش کودکان یتیم در سازمان‌های خاص می‌داند یا اینکه گاه شرایط اجتماعی افراد به گونه‌ای است که نمی‌تواند یتیمان را به خانواده‌ها بسپارد و خود نظارت کند که در این صورت، ایتم را به مؤسسات مربوطه می‌سپارد تا با حفظ حدود و ضوابط از آنها حمایت کنند.

نکته دیگر، مدارس شبانه‌روزی یا پاره‌وقت است که دولت و خیریه در سراسر کشور راه‌اندازی کرده‌اند و ضمن رسیدگی به وضع معیشتی و مالی، اسباب رشد و شکوفایی آنها را فراهم می‌کنند. آنچه مهم به نظر می‌رسد این است که اگر در این مدارس فقط کودکان یتیم حضور داشته باشند، ممکن است حس حقارت، یاس، بدبینی و جریحه‌دار شدن عواطف را به دنبال داشته باشد.

به نظر نویسنده، راه حل این مشکل، ایجاد مدرسی است که بتواند همراه این کودکان، اطفال دیگری را نیز پذیرا باشد، تا کودکان یتیم احساس نکنند که چون پدر ندارند، باید از دیگران جدا باشند؛ بلکه وجود اطفال غیریتیم، این ذهنیت را از آنها دور ساخته، در نتیجه، افراد بی‌سرپرست آن محیط را مانند محیط خانواده دوست خواهند داشت و به نحو شایسته رشد خواهند کرد؛ مثلاً این مدارس می‌توانند به دانش‌آموزانی که توانایی مالی و امکانات لازم را برای ادامه تحصیل ندارند، خدمات ارائه کنند.

2. نیکی و اکرام

یکی دیگر از دستورهای اسلام دربارهٔ ایتم، احسان به آنه است که در آیات و روایات متعددی به آن سفارش شده است. قرآن در سوره مبارکه فجر می‌فرماید: «كَلَّا بَلْ لَأَتَّكِرْمُونَ الْيَتِيمَ * وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ»؛^{۱۴۸} «چنان نیست که شما می‌پن‌دارید. شما یتیمان را گرامی نمی‌دارید و یکدیگر را بر اطعام مسکینان تشویق نمی‌کنید.»

این آیه شریفه، مسئولیت انسان را در برابر دو گروه بر می‌شمرد: مسئولیت در قبال مساکین که فقط در اطعام و انفاق آنها خلاصه می‌شود و مسئولیت در قبال ایتم که دیگر سخن از اطعام نیست؛ بلکه نیاز ایشان فراتر است و به اکرام و احسان نیازمندند؛ چرا که دربارهٔ یتیم، تنها، مسئله گرسنگی مطرح نیست؛ بلکه از آن مهم‌تر جبران کمبودهای عاطفی او است تا هیچ‌گاه احساس نکند که به علت از دست دادن پدرش خوار و ذلیل شده است. این مسئله به قدری حائز اهمیت است که خداوند متعال، نیکی به افراد بی‌سرپرست را پس از نیکی به پدر و مادر و اقوام ذکر می‌کند و می‌فرماید: «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِالْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ»؛^{۱۴۹} «به پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و مساکین نیکی کنید.»

۱۴۶. یتیم یا اشکی فتاده بر کویر، حسین ایرانی، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۶ ش، ص ۶۴.

۱۴۷. همان.

۱۴۸. فجر/ ۱۷ و ۱۸.

۱۴۹. نساء/ ۳۶.

مولاي موحدان، علي عليه السلام به عنوان اسوه و راهبر مسلمانان، چنان با ایتام رفتار مي کند که او را پدر یتیمان لقب داده اند. ابوالطفیل مي گوید: «روزي علي عليه السلام را ديدم که یتیمان را به حضور خود خواست. سپس چنان به آنان تفقد و مهرباني مي کرد و به آنها غسل مي خوراند که بعضي از اصحابش آرزو مي کردند اي کاش ما نيز یتيم بوديم!»^{۱۵۰}

رسول خدا صلی الله عليه وآله مي فرماید: «كُنْ لِلْيَتِيمِ كَأَلَابِ الرَّحِيمِ وَ اعْلَمْ أَنَّكَ تَزْرَعُ كَذَلِكَ تَحْصُدُ»^{۱۵۱} براي یتيم، چون پدر مهربان باش و بدان که هر چه بکاري، همان را درو مي کنی.»

علي بن ابي طالب عليه السلام مي فرماید: «لَمَّا اخْتَضِرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَيَّ أَنْ قَالَ فَكَانَ آخِرُ شَيْءٍ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ إِلَيْكَ إِلَيْكَ ذِي الْعَرْشِ لَا إِلَيَّ الدُّنْيَا أَوْصِيكُمْ بِالضَّعِيفِينَ خَيْرًا الْيَتِيمِ وَ الْمَمْلُوكِ»^{۱۵۲} هنگامی که رسول خدا صلی الله عليه وآله در حالت احتضار بود آخرین چیزی که از ایشان شنيدم اين بود که مي فرمود: به سوي خدا و آخرت حرکت کنيد، نه به سوي دنيا، شما را وصيت مي کنم به دو ضعيف، یتيم و زيردست نيکی کنيد.»

از ديگر دستورهاي اسلام بر اکرام یتیمان مي توان به موارد ذيل اشاره کرد:
مدارا با یتيم

خداوند متعال به پيامبرش دستور مي دهد که با آنها با نرمي و مدارا سخن بگو و با ليخندي که بر آنان مي زني، حالت سرخوردگي و اندوه را از آنان دور کن؛ چنان که مي فرماید: «فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ»^{۱۵۳} «با یتيم قهر مکن.» قهر به معنای غلبه توأم با تحقير است.

اين درس رسا، نه براي پيامبر صلی الله عليه وآله که براي امت اوست تا بدانند که بايد از قهر با یتيمان و تطاول و تندي در برخورد با آنان و گاه چهره هاي عبوس در مقابل ایشان خودداري کنند؛ چنان که قرآن مي فرماید: «أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ * فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ»^{۱۵۴} «[اي پيامبر!] آيا ديدي کسی را که روز جزا را انکار مي کرد؟ اين، همان شخص [بي رحمي] است که یتيم را [به قهر] از خود مي راند.» دع به معنای دفع شديد و راندن توأم با خشونت است. آنچه مي توان از اين آيه نتيجه گرفت آن است که راندن یتيم از خود، و ترشرويي در برابر آنان و رد خواسته هاي ایشان، دور سازنده انسان از قرب به خداوند است.

نوازش یتيم

خلأ و کمبودهايي در زندگي انسانها وجود دارد که جز از طريق محبت و دوستي نمي توان آنها را جبران کرد. در اين ميان، کودکان یتيم، بيش ترين نياز را احساس مي کنند؛ زيرا بر اثر از دست دادن پدر يا والدين از سرچشمه محبت دور افتاده و بدین سبب، بيش از هر چيز به نوازش محتاج اند و براي اين احساس عاطفي و روحي، خواه ناخواه در انتظار پاسخ هستند؛ از اينرو در آيات و روايات بسياري بر مسئله یتيم نوازي تاکيد شده است.

پيامبر گرامي اسلام صلی الله عليه وآله فرمود: «إِذَا بَكَى الْيَتِيمُ اهْتَزَّ الْعَرْشُ عَلَى بُكَائِهِ»^{۱۵۵} هنگامی که یتيم گريه مي کند عرش خدا به خاطر گريه اش به لرزه در مي آيد» و امام صادق عليه السلام مي فرماید: «مَا مِنْ عَبْدٍ يَمْسُحُ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ يَتِيمٍ تَرَحُّمًا لَهُ إِلَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَكُلُّ شَعْرَةَ ثُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^{۱۵۶} هيچ بنده اي از روي محبت دست بر سر یتيم نمي کشد؛ مگر اينکه خداوند در مقابل هر مو، نوري در روز قيامت به او عنايت مي کند.»

اين، درست در مقابل چيزي است که در جوامع دور از ايمان و اخلاص، همچون جامعه عصر جاهليت ديروز و امروز رواج داشته و دارد که نه تنها به انواع حيله ها براي تملك اموال یتيمان متوسل مي شوند؛ بلکه خود او را در جامعه چنان تنها مي گذارند که درد یتيمي و فقدان پدر را به تلخ ترين صورت احساس مي کند.

آثار یتيم نوازي

۱۵۰. بحار الأنوار، علامه مجلسي، بيروت، مؤسسة الوفاء، لبنان، 1404 ق، ج 41، ص 29.

۱۵۱. بحار الأنوار، ج 74، ص 173.

۱۵۲. مستدرک الوسائل، ج 15، ص 456.

۱۵۳. ضحي/9.

۱۵۴. ماعون/1 و 2.

۱۵۵. مستدرک الوسائل، ج 15، ص 153.

۱۵۶. من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق، قم، انتشارات جامعه مدرسین، 1413 ق، ج 1، ص 188.

الف. داخل شدن در بهشت

امام صادق علیه السلام فرمود: «مَنْ أَرَادَ أَنْ يُدْخِلَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي رَحْمَتِهِ وَ يُسْكِنَهُ جَنَّتَهُ فَلْيُحْسِنْ خُلُقَهُ ... وَ لِيَرْحَمِ الْيَتِيمَ؛^{۱۵۷} هر که بخواهد خداوند او را در رحمتش وارد کند و در بهشتش جای دهد، باید اخلاق خویش را نیکو و به یتیم رحم کند.»

ب. نرم شدن قلب و برآورده شدن حاجت

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «أَبْعُثْ أَنْ هَلَّيْنِ قَلْبَكَ وَ تَدْرِكَ حَاجَتَكَ؟ إِرْحَمِ الْيَتِيمَ وَ أَمْسَحْ رَأْسَهُ وَ أَطْعِمْهُ مِنْ طَعَامِكَ هَلَّيْنِ قَلْبَكَ وَ تَدْرِكَ حَاجَتَكَ؛^{۱۵۸} آیا دوست داری دلت نرم و خواسته‌ات برآورده شود؟ بر یتیم ترحم کن و دست [محبت] بر سر او بکش و از غذای خود به او بخوران تا قلبت را نرم کند و به حاجت برسی.»

ج. ترفیع درجات و محو سیئات

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَلِيَّ مُسْلِمًا يَتِيمًا فَيَحْسِنُ وَلَا يَتَهُ وَ يَضَعُ يَدَهُ عَلَي رَأْسِهِ إِلَّا رَفَعَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِكُلِّ شَعْرَةٍ دَرَجَةً وَ كَتَبَ لَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ حَسَنَةً وَ مَحَا عَنْهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ سَيِّئَةً؛^{۱۵۹} سوگند به کسی که جانم در قبضه قدرت اوست، هر مسلمانی که سرپرستی یتیمی را بر عهده بگیرد و به خوبی از عهده ولایت و سرپرستی آن یتیم برآید و دست محبت بر سر او بکشد، به عدد هر مویی [که از زیر دستش می‌گذرد]، خداوند متعال، مقام او را یک درجه بالا می‌برد و برای هر مو یک ثواب در نامه عمل وی می‌نویسد و برای هر مو یک گناه از او محو می‌کند.»

البته نیکی به یتیم می‌تواند به صورتهای مختلف انجام گیرد؛ ولی هیچ نیکی بالاتر از تربیت و آموزش نیست.

3. آموزش و پرورش

یکی از مهم‌ترین مسائل دربارهٔ ایتم، بحث تعلیم و تربیت و هدایت آنها به سویی است که بتوانند در آینده، انسانهای صالح و ثمربخشی باشند. به تجربه ثابت شده است که هر گاه خداوند متعال، نعمتی را از انسان بگیرد، در مقابل، ظرفیتهای بالایی به او می‌دهد؛ برای مثال اکثر افراد نابینا یا ناشنوا از حافظه و استعداد بالاتری در مقایسه با دیگر افراد جامعه برخوردارند. برخی کودکان نیز در مقابل از دست دادن پدر، استعداد فوق‌العاده‌ای دارند که هدایت این استعدادها، آیندهٔ جامعه را تضمین می‌کند؛ چنان‌که افزون بر پیامبر عظیم‌الشان صلی الله علیه و آله بسیاری از علما و دانشمندان نیز در بدو تولد یا در زمان کودکی از نعمت پدر محروم شده‌اند؛^{۱۶۰} اما اگر یتیم را به حال خویش واگذارند و به جای آنکه بر اثر دلسوزی، مهربانی، مراقبت و تربیت، دلش را سرشار از فضایل و عشق به جامعه کنند و به ابزار خدمت به اجتماع مسلح سازند، به او بی‌توجهی و از جامعه طرد کنند، ناخواسته او را به ابزار خصومت به اجتماع مسلح کرده‌اند. در نتیجه فردی بی‌بند و بار و خالی از فضایل و پر از کینه به اجتماع خواهد شد. چنین فردی در نخستین فرصت، ضربه‌های جبران‌ناپذیر خود را به پیکر اجتماع وارد می‌کند و انتقام خود را از اجتماع می‌گیرد؛ همان اجتماعی که در دوران کودکی یتیم، فرزندان خود را در برابر چشم او می‌بوسید و با بهترین لباس و کیف، آنان را به مدرسه می‌فرستاد؛ ولی به وی به جرم اینکه فاقد پدر بود، توهین می‌شد.

در یکی از تحقیقاتی که دربارهٔ کودکان بزهکار در آلمان انجام گرفت، از 2704 بزهکار جوان، 1171 نفر (یعنی بیش از 43% آنان) یتیم بوده‌اند. در پژوهشی دیگر از آمریکا ملاحظه می‌کنیم که 70% دختران حاضر در دارالتأدیب، یتیم بودند.^{۱۶۱} نکته قابل تأمل آنکه صدام و هیتلر به عنوان دو جنایتکار، یتیم بوده‌اند و این نشان‌دهندهٔ استعداد سرشاری است که در ایتم وجود دارد؛ ولی آنان در صورت بی‌توجهی، خسارتهای جبران‌ناپذیری را به جامعه وارد می‌کنند. اینجا است

۱۵۷. وسائل الشیعة، ج 12، ص 156.

۱۵۸. کنز العمال، علامه علاء الدین هندی، مؤسسه الرساله، بیروت، چاپ پنجم، 1405 ق، ج 3، ص 169.

۱۵۹. همان، ص 175.

۱۶۰. ر.ک: یتیمان سرافراز، محمد مهدی فجر، انتشارات مهر امیرالمؤمنین علیه السلام (این کتاب با هدف ارابه‌الگو به میلغان و مریبان نوشته شده است) و همچنین کتاب قطره‌هایی که دریا شد از علیرضا فجر، که با سبک داستانی به معرفی مشاهیر یتیم برای مخاطبان جوان و نوجوان به رشته تحریر درآمده است.

۱۶۱. یتیم یا اشکی فتاده بر کویر، ص 56.

که وظیفه دولت و جامعه اسلامی ایجاب می کند تا با احداث مدارس غیرانتفاعی برای ایتام - و البته با حضور کودکان غی‌ریتیم - و ارائه برنامه‌های آموزشی و پرورشی خاص، باعث شکوفایی بیش از پیش استعداد آنها شوند؛ زیرا رشد و پرورش یتیمان، آینده آنها و جامعه را تضمین خواهد کرد.

4. حقوق مالی

یکی دیگر از حقوق فرزندان یتیم در جامعه، حقوق مالی است که به دو بخش تقسیم می‌شود: بخش اول مربوط به آنهایی است که از داشتن امکانات مالی و ارث پدر محروم اند و بخش دوم، مربوط به کودکانی است که دارای اموال بسیاری هستند و به کمک نیاز ندارند. این دو بخش از موضوعات مهمی است که در آیات متعددی از قرآن به آن سفارش و تأکید شده است.

انفاق به یتیم

آنچه پس از مآوی دادن به یتیم و اکرام او حائز اهمیت است، برطرف کردن نیازهای مادی وی است؛ چنان‌که در قرآن و روایات ائمه اطهار علیهم‌السلام نیز تأکید فراوان شده و انفاق به یتیم پس از انفاق به والدین و نزدیکان ذکر شده است.

انفاق بر یتیم، اعم از نیازهای مالی، خوراکی و پوشاکی است که باید هر يك به نحو احسن تأمین شود. قرآن کریم پرداخت مال برای رفع نیازمندی خویشان و یتیمان را از مشخصات نیکوکاران برشمرد^{۱۶۳} و در بیت‌المال و اموال مردم نیز حق و سهمیه‌ای برای ایتام نیازمند مقرر کرده است.

دربارهٔ اطعام آنها نیز دستورهای مکرری رسیده است که قرآن کریم، سیرهٔ اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را به عنوان الگوی همهٔ مسلمانان بیان می‌کند؛ چنان‌که می‌فرماید: «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حَيْثُ مَسْكِنَاتٍ وَيَتِيمَاتٍ وَ أَسِيرَاتٍ إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا»^{۱۶۳} «غذای خود را با اینکه به آن علاقه [و نیاز] دارند به مسکین، یتیم و اسیر می‌دهند و می‌گویند ما شما را برای خدا اطعام می‌کنیم و هیچ پاداشی و سپاسی از شما نمی‌خواهیم.» در این آیه مبارکه، خاندان وحی تجلیل شده‌اند؛ زیرا پس از هر روزه، افطاری خود را به مسکین، یتیم و اسیر داده‌اند.

تأکید اسلام بر رسیدگی به وضع غذایی یتیمان تا آنجا است که در سالهای قحطی نیز برای آنها سفارش شده است. قرآن مجید، آنان را سزاوارترین قشر جامعه به دریافت کمک‌های غذایی در سالهای قحطی بر می‌شمرد.^{۱۶۴}

حضرت علی‌علیه‌السلام در واپسین وصیتهایش پس از ضربت خوردن می‌فرماید: «اللَّهُ اللَّهُ فِي الْإِيْتَامِ فَلَا تُغِبُّوا أَفْوَاهَهُمْ وَلَا يَضِيعُوا بِحَضْرَتِكُمْ»^{۱۶۵} خدا را خدا را دربارهٔ یتیمان؛ نکند آنان گاهی سیر و گاهی گرسنه بمانند و حقوقشان ضایع شود.

مولای پیشوایان جهان که در قول و عمل به فکر یتیمان است، هر شب با دست خود به یتیمان غذا می‌رساند تا آنجا که او را ابوالیتامی لقب داده بودند. شخصی می‌گوید در شب تاریکی در میان کوچه‌های مکه می‌رفتم. زنی را دیدم که چند بچه را اطراف خود نشانده و کنار در خانه نشسته بود؛ مثل اینکه انتظار کسی را می‌کشید. سبب نشستن او را کنار کوچه در آن دل شب پرسیدم. گفت: «آقایی است که هر شب می‌آید و به بچه‌های من مهربانی می‌کند. منتظر اویم؛ چون قدری دیر کرده است.»

در این حال بود که یکی از بچه‌ها گفت: «یا اماه جاء ابوالایتام؛ مادر! پدر یتیمان آمد.» ناگهان دیدم امیرمؤمنان‌علیه‌السلام آمد و یکایک بچه‌ها را روی دامنش نشانده. لقمه‌های نان را در دهان آنها نهاد و آنها را نوازش کرد.^{۱۶۶}

۱۶۲. بقره/۱۷۷.

۱۶۳. انسان/۸ و ۹.

۱۶۴. «أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْئَةٍ * يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ»؛ «اطعام نمودن یتیم دارای قرابت، در زمان قحطی.» بلد/۱۴ و ۱۵.

۱۶۵. الکافی، ج ۷، ص ۵۱.

۱۶۶. رفتارشناسی امام علی‌علیه‌السلام، احمد شرفخانی، انتشارات پارسین، چاپ اول، ۱۳۷۹ ش، ص ۲۱۶.

این تذکر لازم است که انفاق به ایتم، مختص کسانی نیست که از داشتن سرپرست محروم‌اند؛ بلکه شامل یتیمانی نیز می‌شود که تحت تکفل و سرپرستی فردی از اقوام و خویشاوندان یا رجال صالح قرار دارند؛ زیرا چه بسا قدرت مالی سرپرست به حدی نباشد که بتواند تمام هزینه‌های کودک را فراهم سازد.

حفظ اموال یتیم

یکی از موضوعات مهم دیگری که در قرآن بر آن تأکید شده، اموال یتیمان است. آنچه مسلم است، یتیمی همیشه با فقر ملازم نیست؛ بلکه برخی از آنها اموال بسیاری دارند و به کمک دیگران نیازی ندارند.

شارع مقدس، بر حفظ و احترام مال آنها تأکید کرده و از تصرف در آن مگر به نحوی که مصلحت آنان رعایت شود - منع فرموده است. مهم‌تر آنکه بعید نیست که بتوان جلوگیری از ضایع شدن مال یتیم را نیز به عنوان واجب کفایی مطرح کرد؛ چنان که در آیه 77 سوره کهف، ضمن بیان داستان حضرت موسی و خضر علیهما السلام به این مهم پرداخته شده است. در این داستان، این دو ولی خدا برای حفظ مال یتیم، گرسنگی و بی‌مهري مردم را به جان خریدند و با حال گرسنگی، دیوار کهنه و در حال سقوط دو طفل یتیم را ترمیم کردند تا فرو نریزد و گنج نهفته در زیر آن نمایان نشود.

آنچه می‌توان از آیات مختلف قرآن به دست آورد آنکه:

1. حفظ اموال یتیم واجب است و سرپرست او نیز به شرطی اجازه تصرف در مال وی را دارد که منافع و مصالح او را رعایت کند؛ چنان که قرآن می‌فرماید: «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»؛^{۱۶۷} «به مال یتیم نزدیک مشوید؛ مگر به نیکوترین وجهی [که به صلاح او باشد].»
2. هیچ‌گاه نباید اموال آنها را با اموال خویش مخلوط ساخت؛ به گونه‌ای که نتیجه آن، تملک همه آنها باشد و نیز نباید اموال خوب آنها را با اموال بد خود مخلوط کرد؛ زیرا نتیجه‌اش پیمان شدن حق یتیمان است. قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَا تَتَّبِعُوا الْخَيْبَاطَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا»؛^{۱۶۸} «و اموال بد (خود) را، با اموال خود (آنها) عوض نکنید! و اموال آنان را همراه اموال خودتان (با مخلوط کردن یا تبدیل نمودن) نخورید، زیرا این گناه بزرگی است.» البته این دستور به معنای آن نیست که غذا و خوراک آنها را از زندگی خود جدا کنیم؛ بلکه به آن معنا است که اگر زندگی آنها با زندگی شما مخلوط شد، بسان یک برادر با آنها رفتار شود و در صورتی که مخلوط شدن اموال و غذای آنها با اموال و غذای شما به صلاح آنها باشد، این عمل اشکالی ندارد.
3. دین مقدس اسلام، ولی یا وصی را از دستمزد عملشان در سرپرستی یتیم محروم نکرده است؛ ولی در عین حال، اغنیا را از گرفتن اجرت این نظارت بر حذر داشته و به آنها این گونه خطاب فرموده است: «مَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ»؛^{۱۶۹} «هر کس که بی‌نیاز است از برداشت حق‌الزحمه خودداری کند.» اما اگر سرپرست، فقیر است، مجاز است مزد خود را با رعایت عدالت و انصاف بردارد: «مَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ»؛^{۱۷۰} «و آن کس که نیازمند است، به طور شایسته [و مطابق زحمتی که می‌کشد] از آن بخورد.»
4. اسلام، چند شرط را برای بازگرداندن اموال یتیم به او ذکر کرده و بر آن تأکید فرموده است:

اول: برای برگرداندن اموال، یتیمان را بیازمایید تا زمانی که به حد بلوغ برسند؛ چنان که می‌فرماید: «وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَلِنْ أَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ»؛^{۱۷۱} «زمانی که یتیمان به حد بلوغ رسیدند، آنها را بیازمایید. اگر در آنها رشد (کافی) یافتید اموالشان را به آنها بدهید.»

۱۶۷. انعام/152.

۱۶۸. نساء/2.

۱۶۹. همان/6.

۱۷۰. همان.

۱۷۱. همان.

آنچه از کلمه «حتی» در این آیه استفاده می‌شود آن است که باید آزمایش یتیمان، پیش از رسیدن به حد بلوغ و به صورت مکرر و مستمر انجام شود و این آزمایش ادامه یابد تا هنگامی که در آستان بلوغ قرار گیرند و وضع آنها به طور کامل از نظر رشد عقلي برای اداره امور مالي خود روشن شود.

دوم: منظور از بلوغ ایتم، تنها بلوغ جسماني نیست؛ بلکه باید بلوغ فكري و اقتصادي نیز مد نظر قرار گیرد؛ به گونه‌اي که یتیم، اموال خود را حفظ کند: «فَإِنْ أَنْسَتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ»^{۱۷۲}

سوم: لازم است تا رشد و بلوغ یتیم، کاملاً مسلم، و سپس اموالشان به آنها سپرده شود که این رشد (به دست آوردن تجربه در معاملات و شناخت سود و زیان) پایان جواز تصرف دیگران در اموال آنان است.

چهارم: دستور اسلام پس از طی مراحل گذشته این است که برای سپردن مال یتیم به او، چند شاهد بگیرد تا جای اتهام و نزاع و گفتگو باقی نماند. قرآن می‌فرماید: «فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ»^{۱۷۳} «و هنگامی که اموالشان را به آنها باز می‌گردانید، بر آنان شاهد بگیرید.»

نکوهش تجاوز به مال یتیم

چنان‌که گفته شد، اسلام بر حفظ مال یتیمان تأکید و سفارش بسیار دارد و از ضایع کردن و تملک مال آنها به شدت نهی کرده است. قرآن می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِيَّمًا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا»^{۱۷۴} «کسانی که اموال یتیمان را به ظلم و ستم می‌خورند، (در حقیقت) تنها آتش می‌خورند و به زودی در شعله‌های آتش (دوزخ) می‌سوزند.» متأسفانه در بعضی خانواده‌ها پس از فوت پدر، خواهران و برادران بزرگ‌تر بدون توجه به برادر و خواهر نابالغ خود، ارث را بین خود تقسیم می‌کنند و ارثی برای آنان باقی نمی‌گذارند و یا بدون در نظر گرفتن حکم اسلام، مبلغ ناچیزی را برای آنها کنار می‌گذارند؛ در حالی که اسلام برای جنین در رحم مادر که پدرش فوت شده نیز همانند دیگران ارث مقرر فرموده است.

اینجا است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «يُبْعَثُ نَائِبٌ عَنْ قُبُورِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَأْتِيهِمْ نَارًا فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ هَؤُلَاءِ قَالَ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِيَّمًا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا»^{۱۷۵} در قیامت، عده‌ای از گورهایش بیرون می‌آیند؛ در حالی که از دهان آنها آتش زبانه می‌کشد. عرض شد یا رسول الله! آنها چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که اموال یتیمان را به ناحق می‌خورند، آنان در شکم‌هایشان آتش می‌ریزند و به زودی در جهنم افکنده می‌شوند.»

و نیز فرمود: «شَرُّ الْمَأْكَلِ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ»^{۱۷۶} بدترین خوردنیها، خوردن [ظالمانه] مال یتیم است.»

تصرف در مال یتیم، مخلوط کردن مال خوب او با مال بد خود، محروم کردن او از ارث به علت کوچک بودن یا قبیل هزینه‌های او و ... از مصادیق ظلم به یتیم است و از جمله آثار ظلم به یتیم، بلا، عذاب و سلب نعمت است؛ چنان‌که امام علی‌علیه‌السلام می‌فرماید: «ظَلَمَ الْيَتِيمَ وَ الْأَيْمَى كَيْفَ كَيْفَ الْيَتِيمِ وَ كَيْفَ الْيَتِيمِ أَمْ لَهُ؟»^{۱۷۷} ظلم به یتیمان و جوانان، بلا و عذاب را نازل و نعمتها را از صاحبان نعمت سلب می‌کند.»

خلاصه آنکه اگر این کودکان بی‌گناه، فردا در گرداب گناه افتند، اگر سینه پاکشان پر از سوز، کینه و تندخویی شود، اگر این انسانهای بی‌گناه تحقیر و ضایع شوند، اگر این امانتهای زیبا و ظریف الهی صحیح نگهداری نشوند و یا به جرم بی‌پدري از محبت محروم و به بیماری روانی مبتلا شوند یا طغیانگر شده، دچار بحرانهای روحی و عصبی شوند، اگر این اطفال مظلوم، پیش

۱۷۲. همان.

۱۷۳. همان.

۱۷۴. همان/۱۰.

۱۷۵. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۰.

۱۷۶. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۷.

۱۷۷. تصنیف غرر الحکم، مصطفی درایتی، دفتر تبلیغات اسلامی، دوم، ۱۳۷۸ ش، ص ۴۰۹.

از بلوغ و نبوغ، مانند میوه نارس از شاخسار زندگی ساقط شوند و شرف و ناموس جامعه بر باد رود، تمامی کسانی که کوتاهی کرده‌اند، مسئول خواهند بود.
پس لازم است:

اولاً: به مادران فداکاری که سرپرستی اطفال یتیم خود را بر عهده دارند و با مشکلات فراوان، آنها را تربیت می‌کنند یاری رسانده، از این راه، بنیان چنین خانواده‌هایی را تقویت و به اصطلاح پیشگیری کنیم؛ برای نمونه طرح اکرام کمیته امداد امام خمینی رحمه‌الله که با چنین هدفی آغاز شده است، یکی از راههای تقویت این خانواده‌هاست.

ثانیاً: اگر کودکانی از داشتن والدین محروم‌اند آنها را در کانون گرم خانواده پذیرایی کنیم. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «أَحَبُّ الْبُيُوتِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بَيْتٌ فِيهِ يَتِيمٌ مُرْتَمٍ»^{۱۷۸} محبوب‌ترین خانه نزد خدا، آن خانه‌ای است که در آن کودک یتیمی با عزت و احترام زندگی کند. «ثالثاً: مدارس شبانه‌روزی ایتام را که در جهت رشد و شکوفایی استعداد آنها تلاش می‌کنند، یاری و حمایت کنیم. بسیاری از مشاهیر، نوابغ و علما، یتیم بوده‌اند و به سبب تعلیم و تربیت صحیح به مقامات عالی رسیده‌اند.

نکته پایانی آنکه یتیمان را هیچ زمانی فراموش نکنیم؛ به ویژه در ایام عید نوروز و اوایل سال تحصیلی.

شانس، واقعیت یا خرافه؟

رضا اخوي

مقدمه

ادبیات هر کشور، نمایانگر فرهنگ و اعتقادات مردم آن است، و برای اصلاح فضای فرهنگی و روند فکری حاکم بر هر جامعه، ابتدا باید ادبیات و نوع گفتمان مردم آن کشور را اصلاح نمود که اگر این عمل صورت پذیرد، خواه ناخواه در افکار و عقاید آنان نیز تأثیر گذار خواهد بود. شکی نیست که «شانس» کلمه‌ای خرافاتی در فرهنگ ماست که به کمک رسانه‌های ارتباطی، برنامه‌های ورزشی، اسباب بازیها و انیمیشنهای کودکانه و... گسترش می‌یابد و تأثیرات فکری و اعتقادی ناشی از آن، با توجه به فضای فرهنگی دنیای امروز و جامعه کشور ما، در نسلهای آینده بارزتر خواهد شد.

امروزه بسیاری از افراد جامعه به وجود شانس، اعتقادی راسخ پیدا کرده‌اند و آن را جزئی از راهکارهای موفقیت و کامیابی دانسته، معتقدند شانس، باعث دگرگونی زندگی بسیاری از افراد و شکستها یا موفقیتها پیش بینی نشده می‌گردد.

در این نوشتار به مسئله شانس پرداخته و صحت و سقم آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم. شانس در لغت

شانس کلمه‌ای فرانسوی به معنی بخت و اقبال، اختر، طالع، امکان و مجال است.^{۱۷۹} و^{۱۸۰} در زبان و ادبیات فارسی، لغات بسیار زیادی بکار گرفته شده‌اند که به نوعی حکایت از کاربرد شانس و اقبال یا بخت و طالع دارند؛ همانند: فیروز بخت، با بخت، برگشته بخت، اقبال مساعد و سبز، تیره بخت، بدبخت، جوان‌بخت، خوش بخت، بخت مساعد، سپید بخت، سیاه بخت، شوربخت، نگون بخت، و...^{۱۸۱} شانس در اصطلاح

شاید بتوان شانس را اینگونه تعریف کرد: حادثه یا پیشامدی بدون علت ظاهری که در قبال آن، سود (بر فرض خوش شانسی) یا ضرری (بر فرض بد شانسی) متوجه فرد، گروه و مانند آن می‌شود.

به عبارت دیگر: شانس آثاری است که در خیر یا شر برای کسی حاصل شود. به تعبیری، حادثه و اتفاق بر اثر اسباب و علل نامعلوم و غیر قابل پیش بینی می‌باشد. شانس از دیدگاه اسلام

برای درک بهتر نظریه شانس از دیدگاه اسلام، یادآوری چند نکته ضروری است: نکته اول: بی‌تردید اصل علیت عمومی و نظام اسباب و مسببات، بر جهان و جمیع وقایع و حوادث جهان حکم فرماست. و هر حادثی ضرورت و قطعیت وجود خود را و هم‌چنین شکل و خصوصیت زمانی و مکانی و سایر خصوصیات وجودی خود را از علل متقدمه خود کسب کرده است و میان گذشته، حال و استقبال هر موجودی و علل متقدمه آن پیوندی ناگسستنی وجود دارد.

بی‌تردید اصل علیت عمومی و نظام اسباب و مسببات، بر جهان و جمیع وقایع و حوادث جهان حکم فرماست

نکته دوم: در نگرش توحیدی، همه چیز به خداوند برمی‌گردد و هیچ چیز از دایره مشیت و اراده الهی و قدرت و حکومت او بیرون نیست و انسان با وجود همه آزادی و حق انتخابی که دارد، خواست و اراده‌اش در طول اراده و مشیت الهی است. این نوع نگرش و تفکر، همان اعتقاد به توحید افعالی است که به انسان می‌فهماند مشیت، اراده و اختیار او به گونه‌ای نیست که بیرون از اراده و مشیت الهی باشد. از اینرو، اگر بخواهد کار و عملی را انجام دهد، باید با تکیه و تأکید بر مشیت و اراده الهی و در آن چارچوب باشد. از اینرو بسیار تأکید شده است که وقتی انسان تصمیم بر کاری گرفت، خواست خدا را بر خواست خود مقدم بدارد؛ شاید که اراده الهی چیز دیگری باشد. در واقع تأکید زبانی به گفتن "ماشاء الله"، و یا "ان شاء الله" به

۱۷۹. لغت‌نامه دهخدا، ج ۳۰، ص ۱۳۴.

۱۸۰. لغت‌نامه متوسط دهخدا، ج ۲، ص ۱۷۶۴.

۱۸۱. همان.

معنای پذیرش وجود مشیت فراتر و برتر الهی و قدرت او بر همه هستی است و اینکه نباید خود را از او مستقل ببینیم و جهان و قوانین آن را بر اراده و قدرت او حاکم تصور کنیم .
خداوند در سوره کهف خطاب به پیامبرش صلی الله علیه و آله می فرماید: «وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنَّ رَبِّي لِأَقْرَبٍ مِنْ هَذَا رَشَدًا»؛^{۱۸۲} «و هرگز در مورد کاری نگو: من فردا آن را انجام می دهم، مگر اینکه خدا بخواهد. و هر گاه فراموش کردی (جبران کن و) به خاطر بیاور و بگو: امیدوارم که پروردگارم مرا به راهی روشن تر از این هدایت کند.»

نکته سوم: بر اساس آموزه های وحیانی، هیچ چیز در عالم از روی تصادف و اتفاق رخ نمی دهد و همه چیز در نظامی متقن و متکی بر سلسله علل خویش است؛ ولی از آنجا که در بیشتر موارد ریشه حقیقی حوادث برای انسان پوشیده است؛ از اینرو دست به دامن اعتقاد به تصادف و شانسی شده، به خوش شانسی یا بدشانسی متوسل می شود؛ در حالی که اگر پرده از روی سلسله علل کنار رود، همگان خواهند دید که هیچ چیز اتفاقی نبوده است؛ لذا برای درمان این مشکل، باید دیدگاه افراد نسبت به علتهای گسترش یابد و علاوه بر علتهای مادی و ظاهری، به علتهای روحی و معنوی نیز توجه کرده و حتی تأثیر نسلهای گذشته در نسل آینده را نادیده نگیرند.

قرآن کریم و روایات اهل بیت علیه السلام نیز ریشه و اساس مشکلات و ناراحتیها و برهم خوردن امور زندگی را نافرمانی از دستورات خداوند معرفی و به انسان گوشزد می نماید که اگر بدی یا ناراحتی ای برای انسان پدید می آید، ناشی از اشتباهات و خطاهای خود انسان است و حتی کوچک ترین خراش نیز بی حساب و کتاب نیست.

خداوند در سوره نساء می فرماید: «مَا أَصَابَكُمْ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكُمْ»؛^{۱۸۳} «هر بدی و ناراحتی که به تو می رسد از ناحیه خود توست.»

و در آیه دیگر می فرماید: «مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ آيَاتِكُمْ»؛^{۱۸۴} «هر [گرفتاری و] مصیبت و بلایی که به شما می رسد، به خاطر اعمال و کردار خود شماست.»
و امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید: «تَوَقَّوْا الذُّنُوبَ فَمَا مِنْ بَلِيَّةٍ وَ لَا نَقْصِ رِزْقٍ إِلَّا بِذَنْبٍ حَتَّى الْخَدَشِ وَالْكَبُوتِ وَالْمُصِيبَةِ»؛^{۱۸۵} از گناهان پرهیزید که هیچ بلا و کم شدن روزی نیست جز بواسطه گناه؛ حتی خراشها [و زخمهای بدن] و سقوط و افتادن و هر مصیبتی.
همچنین امام باقر علیه السلام فرمودند: «مَا مِنْ نِكَبَةٍ تُصِيبُ الْعَبْدَ إِلَّا بِذَنْبٍ»؛^{۱۸۶} هر بدبختی و بلایی که بر سر انسان می آید، بخاطر گناهان او است.»

نتیجه: از این سه نکته به دست می آید که: در دنیا هیچ حادثه و اتفاقی بر اساس شانسی، بخت و اقبال حادث نمی شود و اگر در جایی به شانسی و اقبال نسبت داده می شود، حاکی از جهل انسان به وقایع پشت پرده و حقایق نهانی است که افراد عادی با چشم ظاهر نمی توانند آن را مشاهده کنند، اگر چه این نهانها برای اهل معرفت و مردان خدا عیان است.

تفاوت توفیق و شانسی

نکته دیگر اینکه در اسلام چیزی به نام شانسی وجود ندارد؛ اما واقعیت دیگری وجود دارد که شاید مشکل گشای برخی از ابهامات پیرامون اعتقاد به شانسی باشد؛ زیرا برخی مواقع فردی می خواهد مثلاً در طول چند روز کاری را انجام دهد؛ ولی در فاصله کوتاهی کارها به گونه ای با یکدیگر جور می شوند که هر کس آن را می بیند، ناخودآگاه به شانسی ربط می دهد و می گوید: «عجب آدم خوش شانسی است!»

یا در برخی مواقع، مشکلات انسان به راحتی و به صورت پشت سر هم و با کمترین مشکلی برطرف می شود و یا بالعکس مشکلات پیاپی و گره افتادنهای متعدد در کارها و روند زندگی اتفاق می افتد که نامی جز شانسی بودن بر آن نمی گذارند.

۱۸۲. کهف/ 23 - 24.

۱۸۳. نساء/ 179.

۱۸۴. شوری/ 30.

۱۸۵. خصال، شیخ صدوق، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین، ص 616؛ وسائل الشیعه، شیخ حرّ عاملی، تفصیل وسائل الشیعه، قم، نشر آل

البیته علیهم السلام، 30 جلدی، ج 2، 1414 ق، ج 15، ص 301.

۱۸۶. وسائل الشیعه، شیخ حرّ عاملی، مؤسسه آل البیت، قم، 1409 هـ. ق، ج 15، ص 301.

در نگرش توحیدی، همه چیز به خداوند برمی گردد و هیچ چیز از دایره مشیت و اراده الهی و قدرت و حکومت او بیرون نیست و انسان با وجود همه آزادی و حق انتخابی که دارد، خ واست و اراده اش در طول اراده و مشیت الهی است

پرسش اینجاست که اگر این شانس نیست؛ پس چه اسمی می توان بر این گونه موارد گذارد؟ در پاسخ می گوئیم: بدون شك این گونه موارد در زندگی بسیاری از افراد اتفاق افتاده است که حکایت از واقعیت دیگری غیر از شانس، به نام توفیق و عدم توفیق دارد؛ یعنی انسانی که به وظایف شرعی و تعهدات دینی خود پایبند باشد و بدانها عمل نماید، و صد البته از رموز ظاهری موفقیت و کامیابی نیز غفلت نرزد، توفیقاتش بیش تر می شود و در اصطلاح عرفی، کارهایش جور درمی آید و مشکلات به راحتی از سر راهش برداشته می شود. که فرمودند: «بِالتَّوْفِيقِ تَكُونُ السَّعَادَةُ»^{۱۸۷} با توفیق، [موفقیت و] سعادت به دست می آید.»

به عبارت دیگر، کامیابی با توفیق الهی و سبب سازی او حاصل می شود و انسان باید تلاش نماید تا به انجام کارهای نیک، شایسته توفیق الهی شود. و با آمدن توفیق، کامیابی نیز خواهد آمد. جالب اینکه توفیق طبق علل طبیعی است و چیزی مافوق آنها نیست؛ یعنی خداوند نسبت به کسی که دیندار است و به وظایف خود عمل می نماید، در چارچوب علل و معلول، و سبب و مسبب، نظر لطف افکنده و سختیهایش را برطرف می نماید. قرآن می فرماید: «ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ»^{۱۸۸}؛ «سپس راه را بر او آسان کرد.»

همان طور که می دانیم، توفیق هم خانواده موفقیت و از ماده «وفق» و «وفاق» است که به انطباق، همراهی و هماهنگ شدن کارهای انسان معنا می شود. بر این اساس، توفیق؛ یعنی آسان شدن کارها و پدید آمدن همراهی و همدلی و موافقت اسباب با میل انسان. و توفیق الهی؛ یعنی موافقتی که خداوند بر انسان فراهم می کند و اسباب و علل را به استخدام خواسته های او درمی آورد.

دیدگاه شهید مطهری در مورد شانس

ایشان پس از مردود دانستن بخت و اقبال و نیز علل گرایش به آن می نویسند: «ما دو منبع الهام دیگر بیش تر نداریم: یکی دین است که گاهی شعرا از آیات و کلمات رسول اکرم و ائمه اطهار الهام می گرفتند، و منبع دیگر عقل و علم و فلسفه است.

در تمام قرآن و روایات، نامی از بخت و شانس نمی بینیم. کتب فلسفه نیز از قدیم هر وقت از بخت و اتفاق بحث کرده اند، از آن به عنوان يك موهوم یاد کرده اند.»^{۱۸۹}

ایشان در سخنی دیگر، شانس را اندیشه ای شیطانی دانسته و می گوید: «بدیهی است که هر کسی محبوب و مطلوبی دارد و آرزوی رسیدن به آن محبوب همواره دل او را زنده نگه می دارد و دائماً در اندیشه اوست که چه وسیله ای او را یاری خواهد کرد که موفق شود و به محبوب و مطلوب خود برسد.

افراد و اشخاص در تشخیص این وسیله یکسان نیستند. کسانی که در آنها هیچ گونه واقع بینی ای نیست و می خواهند با وهم و خیال، قضایا را حل کنند، خیال می کنند یگانه چیزی که باید به کمک و یاری آدمی بیاید و به او ظفر و موفقیت بدهد، بخت و تصادف است. گمان می کنند هر کسی با بخت و شانسی مخصوص به دنیا آمده است؛ اگر خوشبخت به دنیا آمده باشد، هیچ چیز نمی تواند او را بدبخت کند؛ او برود راحت بخوابد که بخت و اقبالش بیدار است. و اما اگر بدبخت و بدشانس به دنیا آمده باشد، هیچ چیز قادر نخواهد بود او را خوشبخت سازد، نه علم، نه ایمان، نه عمل و نه اخلاق و ملکات فاضله. به هر راه راست و صراط مستقیم که قدم بگذارد، آن بخت بد و سیاه مانند سایه همراه اوست و نمی گذارد به نتیجه مطلوب خود برسد:

بدبخت اگر مسجد آدینه بسازد

یا سقف فرود آید و یا قبله کج آید

۱۸۷. تحف العقول، ابن شعبه حرّانی، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین، چ دوم، 1363، ص 83.

۱۸۸. عیسی/20.

۱۸۹. بر گرفته از بیست گفتار، شهید مطهری، نشر صدرا، تهران، ص 75.

به گمان این اشخاص هیچ قدرتی در جهان قادر نیست که خوش بخت را بدبخت و بدبخت را خوش بخت نماید؛ زیرا:
گلیم کسی را که بافتند سیاه
به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد

متأسفانه این طرز تفکر در میان بسیاری از مردم شیوع دارد. بدیهی است که اگر بشر اندکی واقع بین باشد و روابط علی و معلولی حوادث و قضایای عالم را درک کند، اگر اندکی در مسائل جهان، علمی فکر کند، اگر کمی عقل و اندیشه خود را به کمک بخواهد، می فهمد که مسئله شانس و بخت، خیال و واهمه شیطانی بیش نیست؛ نه عقل، شانس و بخت را به رسمیت می شناسد و نه دین.

خداوند احدی را خوش بخت و بدبخت بالذات نیافریده است. گلیم بخت هیچ کس نه آن چنان سفید بافته شده است که قابل سیاه شدن نباشد و نه آنچنان سیاه که قابل سفید شدن نباشد؛ بلکه گلیم بخت هر کس همان صفحه روح و آینه قلب خود اوست. این صفحه هم قابل سفید شدن و صیقل یافتن است و هم قابل سیاه شدن و تکدر یافتن.

علم و معرفت، ایمان و تقوا و مداومت بر عمل صالح این صفحه را سفید، صیقلی و نورانی می کند و جهل، خرافات، تعصبات، فسق و فجور آن را سیاه و تاریک می سازد. قرآن مجید در آیه دوم سوره دهر می فرماید: «ما بشر را از نطفه ای آفریدیم که ترکیبی از استعدادهاي مختلف است.» بنابراین در آدمی همه گونه استعداد وجود دارد. و همه گونه راهی به روی او در این جهان باز است. او آزاد و مختار آفریده شده و این خود اوست که باید راه راست را تشخیص بدهد و درست عمل کند و سقوط نکند.^{۱۹۰} علل گرایش به شانس

اینک پس از بررسی شانس از دیدگاه دین، به پاسخ این پرسش می پردازیم که اگر در عالم خارج، واقعیتی به نام شانس، اقبال و بخت وجود ندارد، پس چرا این همه از آن سخن گفته شده و ورد زبان عام و خاص گردیده است؟ باید گفت که این گرایش به شانس علل متعددی دارد که به چند مورد آن اشاره می کنیم:

1. ناآگاهی از واقعیتها

یکی از اصلی ترین علل گرایش به شانس و به طور کلی خرافات، جهل و ناآگاهی مردم از واقعیتها بوده است که بسیاری از سودجویان در طول تاریخ با استفاده از همین عامل به سوء استفاده های فراوان اعتقادی، مالی و... از مردم پرداخته و افکار و عقاید باطل خود را ترویج داده و سود سرشاری برای خود اندوخته اند. شانس نیز از همین مقوله است. شهید مطهری می گوید: «از نظر کلی، تصادف در عالم وجود ندارد و تازه اینهایی هم که ما تصادف می گوئیم، نسبی است؛ یعنی از يك نظر (ظاهری و در نگاه اولیه) تصادف است؛ ولی اگر از نظر کلی تر و با دید کلی تر نگاه کنیم، هیچ چیزی تصادف نیست و همانهایی را هم که ما خیال می کنیم تصادف است، تصادف نیست؛ مثلاً در يك حادثه تصادف اتومبیل، اگر فکر دقیق تری باشد، می بیند که آن هم جزء نقشه و هدف است و تصادف دانستن، ناشی از جهل ماست؛ ما وقتی چیزی را نمی دانیم، می گوئیم تصادف است.»^{۱۹۱}

نکته دیگر اینکه: نسبی بودن تصادف و اتفاق؛ یعنی اینکه این حادثه نسبت به کسی که از جریانها بی اطلاع است، تصادف می باشد؛ اما نسبت به کسی که بر متن جریانات آگاه است و به همه اوضاع و شرایط احاطه دارد، به هیچ وجه تصادف و اتفاقی در کار نیست؛ از اینرو، می گویند: «يقول الاتفاق جاهل الاسباب»؛ یعنی آنچه اتفاق و تصادف نامیده می شود، نسبت به جاهل به اسباب و علل اتفاق و تصادف است، نه نسبت به عالم و محیط بر جریانات.^{۱۹۲} وقتی مردم می بینند که برخی افراد دست به هر کاری می زنند موفق می شوند و در نقطه مقابل، برخی همیشه گرفتار بلاهای پشت سر هم هستند و بعضی دست به هر چه می زنند

۱۹۰. مجموعه آثار، ج 22، صص 170 - 171.

۱۹۱. همان، ج 4، ص 83.

۱۹۲. برگرفته از مجموعه آثار، ج 1، ص 522.

طلا می‌شود؛ بعضی بر عکس، هر کاری می‌کنند و هر جا می‌روند، بن بست است، اگر نتوانند حقیقت و پشت پرده ماجرا را دریابند - که در بیش‌تر موارد نمی‌توانند - در این صورت به مقولاتی مانند شانس، اقبال، بخت و مانند آن متوسل می‌شوند؛ در حالی که هیچ چیز بی‌دلیل رخ نمی‌دهد و همه چیز روی حساب و کتاب و نظم خاصی به پیش می‌رود و بی‌شک موفقیت برخی و عدم موفقیت برخی دیگر به عوامل مادی و معنوی فراوانی وابسته است که بسیاری از آنها را نمی‌دانیم و روشن است که ندانستن ما دلیل بر نبودن آن دلایل نیست.

2. تلاش برای رفع اتهام از خود

یکی از پاسخهای جامعه‌شناسان به این سؤال که: چرا مردم به شانس و بخت و اقبال اعتقاد دارند؟ این است که اعتقاد به بخت و اقبال بیش‌تر در میان مردمانی رواج دارد که با دیدگاهی احساسی به زندگی می‌نگرند و کم‌تر تلاش می‌کنند و برای رفع اتهام از خود به دلایلی مانند بخت و اقبال متوسل می‌شوند.

همانطور که می‌دانیم، افراد در مواجهه با مشکلات زندگی یکسان نیستند؛ آستانه تحمل برخی پایین است و با بروز کم‌ترین مشکلات روحیه خود را از دست می‌دهند و برخی دیگر خود را از دیگران عقب‌تر می‌پندارند، اعتماد به نفسشان را از دست می‌دهند و... . در این قبیل موارد، این افراد به جای روبرو شدن با حقایق زندگی و بررسی ریشه‌های این ناکامیها و عدم موفقیتها، همه چیز را به گردن شانس و اقبال خود می‌اندازند و خود را تبرئه می‌کنند؛ در حالی که خودشان نیز می‌دانند که واقعیت چیست و مشکلاتشان از کجا ناشی شده است.

در واقع باور به شانس توجیه جاهلانه‌ای برای گریز از قانونمندی هستی، و دلیل تراشی غیر واقعی و غیر علمی‌ای برای رخدادهای زندگی است. اعتقاد به شانس تنها بهانه‌ای برای سرپوش گذاردن بر تبلیها، ناهنجاریها و سوء مدیریتهاست. در نگاه شانس‌گرایان همه تبهکاران و کم‌کاران تبرئه می‌شوند و گناه به گردن بخت پریشان و بدشانسی می‌افتد.

امیرمؤمنان علیه‌السلام چه زیبا می‌فرماید: «إِذَا قَوَّيْتَ نَفْسَ الْإِنْسَانِ انْقَطَعَ إِلَيَّ الرَّأْيُ وَإِذَا ضَعَفَتْ انْقَطَعَ إِلَيَّ الْبَحْثُ»^{۱۹۳} وقتی روح و روان آدمی نیرومند گردد، به اندیشه و تفکر تکیه می‌کند و وقتی روانش ناتوان و ضعیف شود به بخت (و شانس و مانند آن) روی می‌آورد. 3. مشاهده تبعیض و تفاوت در اجتماع

بدون شک در جوامعی که سرخوردگی بیش‌تر یا نابرابری اجتماعی وجود دارد و به عبارتی، افراد از موفقیت‌های برابر برای رقابت و زندگی برخوردار نیستند، گرایش بیش‌تری به شانس، بخت و اقبال وجود دارد.

شهید مطهری^{۱۹۴} در بررسی ریشه پیدایش اندیشه شانس و بخت می‌نویسد: «در جامعه‌ای زندگی می‌کرده‌اند که افراد و اشخاص عمری به سعی و عمل می‌گذرانده‌اند؛ اما با محرومیت به سر می‌برده‌اند. در عوض، بیکارها و عزیزهای بلا جهت می‌دیده‌اند برخوردار و مرفه. هر چه دیدند، بی‌تمیز را ارجمند و عاقل را خوار دیدند، هر چه دیدند این بود که بین هنر و لیاقت و کاردانی با حظ و حق و نصب و بهره تناسب نیست. چون هر چه در جامعه خودشان دیده‌اند این طور بوده، کم کم این مطلب که از مشهودات اجتماعی آنها گرفته شده است، شکل یک فلسفه به خود گرفته به نام فلسفه بخت.

نام همه این بی‌نظمیها و مظالم اجتماعی را، فهمیده یا نفهمیده، بخت گذاشته‌اند و گاهی آن را به باد ناسزا گرفته‌اند. فکر بخت و فلسفه بخت هیچ علتی ندارد جز مظالم و ناهمواریها و بی‌عدالتیهای اجتماعی. الهام‌کننده این فکر شیطانی، هرج و مرجها و بی‌عدالتیهای اجتماع است.»^{۱۹۴}

مبدأ الهام بخش این فکر شیطانی چیزی جز بی‌نظمیها و پستی و بلندیهای بی‌جهت و اولویت‌های بلااستحقاق نیست. هر وقت عدالت اجتماعی متزلزل شود، استحقاقها رعایت نشود، حقوق مراعات نگردد، در تعویض مشاغل، حسابهای شخصی و توصیه و پارتی مؤثر باشد، فکر بخت و شانس و امثال اینها قوت می‌گیرد و توسعه پیدا می‌کند؛ چون معنی بخت این است که

۱۹۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، تحقیق محمد ابو‌الفضل ابراهیم، نشر دار احیاء الکتب العلمیه، ج 20، ص 274.

۱۹۴. بیست گفتار، ص 74.

هیچ چیز شرط هیچ چیز دیگر نیست. چقدر فرق دارد که کسی برای سعی و کوشش اثر قائل باشد، ایمان داشته باشد به اینکه «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»؛^{۱۹۵} و بین کسی که بگوید: هر چه زحمت بکشی از کیسه‌ات رفته، هیچ چیز شرط هیچ چیز نیست. چقدر فرق است بین اعتقاد به «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»؛^{۱۹۶} «خداوند وضعیت قومی را تغییر نمی‌دهد مگر اینکه تغییر از خودشان باشد.» و بین اعتقاد به بخت.^{۱۹۷}

4. تبلیغات رسانه‌ها

مشهور است که رسانه‌های هر جامعه‌ای به نوعی نماینده واقعیتهای آن جامعه هستند. نگاهی به رسانه‌ها و برنامه‌های آنها نشان دهنده افزایش شمار تبلیغاتی است که به نوعی با خوش‌شانسی آدمها گره خورده‌اند. این تبلیغات مجموعه وسیعی از آگهیهای تبلیغاتی بانکها، تلفنهای همراه و دیگر شرکتها گرفته تا مصرف انواع لبنیات و حتی خودروها و لوازم فنی و الکترونیکی لوکس را در بر می‌گیرد. آگهیهای با وعده‌های عجیب و گاه آرزوهای دست نیافتنی که همگی رواج اعتقاد به شانس را در پی خواهد داشت. آگهیهای با وعده دستیابی ناگهانی به مقادیر زیادی پول بدون «کار» و فقط بر اساس «شانس»، که فرهنگ مفت طلبی و توقع پول بی‌زحمت را تقویت می‌کند. امروزه حتی برای اینکه شانس و اقبال در ذهن کودکان تثبیت شود، اسباب بازیها و کارتونهای جذاب فراوانی تهیه و تولید می‌شود که اول و آخر آن چیزی جز القای واژه شانس بر فکر و ذهن کودک و نوجوان نیست.

5. ضعف ایمان

کسی که به خدا اعتقاد داشته باشد و همه چیز را در کف اختیار او ببیند، هیچ گاه منتظر شانس و تصادف نمی‌نشیند؛ بلکه با توکل بر خدا به گذران زندگی خود پرداخته و با بهره‌گیری از خرد و توان خود به سوی آینده‌ای روشن در سایه توجه و توکل به قدرت پروردگار حرکت می‌نماید. او می‌داند که هیچ چیزی در این عالم بدون دلیل و حکمت و خواست خدا صورت نمی‌پذیرد. اگر در جایی چیزی نصیب او نشد - مثلاً در قرعه‌کشی بانک و مانند آن برنده نشد - حتماً خواست خدا نبوده یا خود او به انجام برخی اشتباهات همچون ارتکاب گناه باعث برخی محرومیتها برای خود شده است؛ پس او باید خود را اصلاح نماید تا توجه دوباره خدا را به سوی خود جلب نماید.

انسان با ایمان، به جای بکارگیری ادبیاتی که نشان دهنده تسلیم شدن، ضعف فکر و اراده انسان و خوش‌بینی بیش از حد او و غوطه‌ور شدن در دنیای اوهام و تخیلات است، از واژه‌هایی همچون: به مصلحت نبودن، قسمت و روزی نبودن، یا خواست خدا نبودن و ... به خود آرامش می‌بخشد و از زندگی ناامید نمی‌شود و با نصب العین قرار دادن تابلوی «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» به حرکت و تلاش برای کسب موفقیتها و کامیابیها اقدام می‌نماید.

پیامدهای منفی گرایش به شانس

1. زندگی در دنیای وهم و خیال

شاید شما هم با این‌گونه افراد برخورد کرده‌اید که برخی افراد به امید برنده شدن و دریافت جوایز نفیس وعده داده شده، در هر مسابقه و قرعه‌کشی‌ای شرکت می‌کنند تا شاید از این راه، زندگی آنها دچار تحول و دگرگونی گردد. این‌گونه افراد ضمن اینکه از لحاظ مالی متضرر می‌شوند، از جنبه عاطفی و روحی نیز دچار تزلزل و اضطراب می‌گردند و به جای رویارویی با حقایق، به زندگی در دنیای اوهام و خیالات ادامه می‌دهند و با وعده‌های تکراری برنده شدن در قرعه‌کشی جدید، خود را به بازی می‌گیرند.

متأسفانه این قبیل افراد در جامعه ما فراوان به چشم می‌خورند و چه بسیارند جوانان و افراد زیادی که شبها با آرزوی به دست آوردن وعده‌های تبلیغاتی به خواب می‌روند تا شاید در خواب، به آرزوی خود برسند و رؤیایشان محقق گردد. آنان يك بار به خود می‌آیند که هم جوانی و عمر را با این خیالات تلف کرده و هم موقعیتهای دیگر زندگی را از دست داده‌اند؛ در حالی که اگر به

۱۹۵. نجم/39: «بهره هر کس به اندازه تلاش اوست».

۱۹۶. رعد/11.

۱۹۷. بیست گفتار، ص 74.

جای دل بستن به این اوهام از اول به فکر کار و تلاش می‌بودند، شاید تاکنون این خیالات و اوهام به واقعیت تبدیل شده بودند.

2. ناامیدی و منفی‌بافی

از آنجا که شخص شانس‌گرا زندگی خود را بر پایه شانس و اقبال بنا می‌گذارد؛ از اینرو در پی شکست‌ها و ناموفقیت‌های زندگی، حالت منفی‌بافی و پندار خرافی جبر پذیر و تغییر ناپذیری نسبت به سرنوشت، و ممکن نبودن تغییر پیشانی نوشت روز نخستین برای خود تصور می‌نماید و خود را در زندانی از این‌گونه تفکرات حبس کرده، بر این باور پافشاری می‌کند که بخت من از روز نخست بد بوده و دگرگون نمی‌شود.

در واقع اعتقاد به شانس، ضمن از بین بردن روحیه تلاش و پشتکار، باعث می‌شود فرد در هنگام شکست ضربه زیادی بخورد و دچار ضعف روحی شود؛ ولی عوامل دیگر را در آن دخیل بدانند که چه بسا حقیقتی هم ندارند؛ اما اگر همان فرد موفق شود، تنها عامل موفقیت خود را شانس خود می‌دانند. به طور کلی چنین افرادی با هر موفقیتی خود را در اوج می‌دانند و با هر شکستی زود ناامید می‌شوند.

3. رکود ذهن و استعداد

به گواهی تاریخ، انسان‌های موفق با استفاده از عوامل حقیقی همانند: تلاش، برنامه‌ریزی و شناخت استعدادها و ... کامیاب شده‌اند؛ در حالی که توان ارزیابی عوامل واقعی شکست‌ها و پیروزیها از انسان‌های شانس‌گرا، گرفته شده و به جای شناختن عوامل واقعی، به یک سری عوامل موهوم و ناشناخته گرایش پیدا می‌کنند و زندگی را از روند عاقلانه و عالمانه دور می‌سازند. این‌گونه افراد به جای استفاده از هوش و استعداد درونی و شناخت و استفاده از موفقیت‌های زندگی، منتظر پیشامد خارق‌العاده‌ای هستند که زندگی آنان را دگرگون سازد؛ در حالی که خودشان می‌توانند با بهره‌گرفتن از هوش و استعداد خدادادی به موفقیت و پیروزی برسند.

نتیجه این نوع انتظارات، رکود و ایستایی فکر و ذهن است؛ همان فکر و ذهنی که می‌توانست در خدمت موفقیت او به کار گرفته شود.

4. بازماندن از کاروان پیشرفت

باور به شانس، اسباب به هم ریختگی درونی و بیرونی کسانی است که به دنبال عمل هستند. شانس، بازدارنده حرفه‌ای عمل است. هر جا شانس حضور دارد، عمل و موفقیت در خوابند. جوامعی که به شانس باور دارند، در عمل عقب افتاده‌اند. هر جا شانس بروز کند، ابتدا به شکار عمل مبادرت می‌ورزد. ضمن اینکه اعتقاد بیش از اندازه به شانس و اقبال به تبلی و نیز سرخوردگی جامعه منتهی می‌شود؛ وقتی برخی افراد به طور بیمارگونه به شانس اعتقاد پیدا کنند، ناخودآگاه به طور افراطی در فعالیت‌هایی شرکت می‌کنند که شرایط مشابهی را برای آنها فراهم آورد و زمانی که این اتفاق نمی‌افتد، آنها زمان زیادی از عمر خود را در آرزوی رسیدن به یک اتفاق نادر سپری کرده‌اند و در نهایت حاصلی برای آنها به دست نیامده و این موضوع موجب سرخوردگی آنها شده، از پیشرفت و موفقیت نیز دور خواهند شد.

نامیدی شرق و غرب به خاطر نصب علی علیه السلام در محضر آیت الله جوادی آملی*

وقتی جریان غدیر مطرح شد و وجود مبارک علی بن ابیطالب به دستور ذات اقدس إله به مقام شامخ خلافت و ولایت و امامت نصب شد، این کریمه نازل شد: «الْيَوْمَ يَتَسَّسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ»؛^{۱۹۸} «امروز کفار از [نابود کردن] دین شما مایوس شدند. پس از آنها نترسید و در مقابل من خشوع داشته باشید!» در سوره مبارکه مائده، از آیه 4 به بعد چند بار کلمه (الیوم) تکرار شده است. وقتی يك آیه ای با عظمت و جلال و شکوه نازل می شد، مُصَدَّر بود به (الیوم). «الْيَوْمَ يَتَسَّسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ * «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»^{۱۹۹}، «الْيَوْمَ أَحَلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتِ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ»^{۲۰۰}، و مانند آن. اینکه فرمود: «الْيَوْمَ يَتَسَّسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ»، معلوم می شود يك حادثه مهمی است که کفار ناامید شده اند.

امپراطوری ایران و روم در انتظار رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن روز در خاورمیانه دو امپراطوری قدر بودند که کافر بودند. یکی امپراطوری شاهنشاهی ایران در شرق حجاز بود، یکی امپراطوری روم در غرب حجاز؛ آن روز در خاورمیانه همین دو بلوک قدر و حاکم بودند، بقیه، اذنا و اقمار همین دو بلوک بودند. آن طرف آب، اقیانوس کبیر؛ یعنی آمریکا هنوز کشف نشده بود. این طرف آب، اقیانوس اطلس؛ یعنی چین در دسترس نبود. آن روز تجاوز و حمله کردن از چین به خاورمیانه کار آسانی نبود، برای اینکه طی دریا کار آسانی نبود. نه کشتیهای اقیانوس پیماهی داشتند، نه وسایلی هواپیما بود! بنابراین اینها از خطر آن طرف آب در شرق، یا آن طرف آب در غرب مصون بودند. تنها خطری که اسلام و مسلمانها را تهدید می کرد، همین دو امپراطوری ایران و روم بود.

و آنها منتظر بودند که وجود مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله رحلت بکند و بساط اسلام برچیده بشود. برخی از این جهت که آن حضرت پسر نداشت و دختر که جای پدر نمی نشیند و ارج و حرمتی ندارد، و حضرت رسول جز فاطمه و فرزندی نداشت، فکر می کردند رهبر مسلمانها ابتر است، اسلام ابتر خواهد بود و مشکلی بعداً ندارند؛ «يَتَرَبَّصُونَ بِهِ رَهْيَ الْمُنُونِ»^{۲۰۱}؛ «منتظر مرگ حضرت بودند.»

آیه نازل شد که خیر، اینچنین نیست؛ «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوْثَرَ، فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَاَنْحَرْ، إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ»^{۲۰۲}؛ «ما خیر کثیر را به تو عطا کردیم؛ پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن! به درستی که دشمنانت، ناقص و ابترند.» ما قرآنی دادیم، ماندنی است؛ اسلامی دادیم، ماندنی است؛ و فاطمه زهراء که به نوبه خود کوثر است، ماندنی است. شما ای پیغمبر ابتر نیستید، دشمنان شما ابترند؛ این مربوط به مسئله نژاد و نسل و جانشینی خانوادگی. در داخل حجاز مشکلی نبود، هیچ چیزی اسلام را تهدید نمی کرد، حجاز تقریباً در اختیار حکومت اسلامی قرار گرفته بود. صنایع قریش، کفار داخلی؛ اینها یا مسلمان شده بودند یا مستسلم. یا واقعاً اسلام آوردند، یا از ترس مسلمان شدند؛ نظیر ابو سفیان و دودمان اموی، که حضرت علی علیه السلام فرمود: «مَا أَسْلَمُوا بَلِ اسْتَسْلَمُوا»^{۲۰۳}؛ آنها اسلام نیاوردند، بلکه خود را مسلمان نشان دادند.» عمده این دو امپراطوری قدر شرق و غرب بودند؛ یعنی امپراطوری ایران بود که شاهنشاهی بود، و امپراطوری روم بود که آنها هم قیصر داشتند و حکومت مطلق و گسترده غرب حجاز در اختیار آنها بود.

وقتی جریان غدیر مطرح شد و جانشینی علی بن ابی طالب مطرح شد؛ همان کسی که به منزله جان پیغمبر است، «هُوَ مِنْهُ وَ هُوَ مِنْهُ» انسان کامل شجاع سلحشور مدیر مدبری که در

* بیانات آیت الله جوادی آملی در مراسم عمامه گذاری طلاب به مناسبت عید سعید غدیر خم، قم، 82/11/20.

۱۹۸. مائده/3.

۱۹۹. مائده/3.

۲۰۰. مائده/5.

۲۰۱. طور/30.

۲۰۲. کوثر/1 تا 3.

۲۰۳. نهج البلاغه، نامه 16.

حضور دوست و دشمن می گوید: «إِنِّي بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِثِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ^{۲۰۴}؛ من به راههای آسمان آگاه تر از راههای زمین.» و احادی نمی تواند در قبال این تحدی مخالفت کند. وقتی در حضور هزارها نفر، در آن صحرائ وسیع، بعد از آن خطبه غراء وجود مبارك رسول گرامی صلی الله علیه وآله و توجیه و تفهیم و تبیین همه مردم و اقرارگیری از همه مردم که آیه سوره مبارکه احزاب را خواندند؛ «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»^{۲۰۵}؛ «نبی نسبت به مؤمنین از خودشان اولی و سزاوارتر است.» فرمود: «الَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنفُسِكُمْ؟؛ من اولی به شما از شما نیستم؟» من والی شما نیستم؟ من مولای شما نیستم؟ من اولی نیستم؟ من ولایت ندارم بر امت اسلامی؟ همه عرض کردند: آری. فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلَيَّ مَوْلَاهُ»^{۲۰۶}؛ هر کس من مولای اویم، پس این علی مولای اوست.»

وقتی اول آیه سوره مبارکه احزاب را خواندند که «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»، این مربوط به ولایت والیان است، نه سخن از دوستی! بعد فرمود: مگر من اینچنین نبودم؟ عرض کردند: آری؛ فرمود: حالا که من اولی بودم طبق آیه سوره احزاب؛ هر کس من مولای اویم، این علی مولای اوست. قهراً وقتی مسکله حکومت و جانشینی و خلافت و زعامت و مسکله رهبری تثبیت شد، آیه نازل شد که امروز این دو تا امپراطوری ناامید شدند؛ «الْيَوْمَ يَأْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ»؛ «امروز کفار از [صدمه زدن به] دین شما مأیوس شدند.»

ترس و ناامیدی شرق و غرب از نصب ولایت علی علیه السلام آنها از حجاز ترسی نداشتند، برای اینکه حجاز يك حیات خلوتی بود برای امپراطوری ایران و روم. آنها از چهار تا عرب بادیه نشین هراسی نداشتند. نه امکانات عرب می توانست در برابر شاهنشاهی ایران مقاومت کند؛ نه عده و عده و سیاست آنها! اینها از عرب و شمشیر نمی ترسیدند، از دین می ترسیدند و در دین طمع داشتند. وقتی رهبری مثل پیغمبر به جای پیغمبر نشست، دشمنان شرق و غرب ناامید شدند. هیچ کس نمی دانست که دشمنان شرق و غرب ناامید شدند؛ یعنی نه شرقی، نه غربی را کسی نمی دانست. خدا فرمود: نه شرقی، نه غربی! هم غریبها ناامید شدند، هم شرقیها.

«الْيَوْمَ يَأْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا». چه امپراطوری روم، چه امپراطوری ایران، اینها «يَأْسُوا مِنْ دِينِكُمْ، فَلَا تَخْشَوْهُمْ». این فلا تَخْشَوْهُمْ نهی نیست، در حقیقت ارشاد است؛ یعنی دیگر اینها منزوی شدند، از اینها نترسید؛ اینها جای ترس ندارند. چرا؟ برای اینکه این دین ضامن اجراء پیدا کرد، رهبر و جانشین و مبی و مفسر پیدا کرد، مجری حدود و حقوق فقهی و اخلاقی و احکامی پیدا کرد.

ضرورت بهره مندی از فقه در همه شئون فردی و اجتماعی این دین يك کسی را پیدا کرد که سخنرانی منبر و مسجد و ارشاد و هدایتش را دارد، تازیانه هم دست اوست و به بازار کوفه می رود، می فرماید: «الْفَقَهُ ثُمَّ الْمَتَجَرَّ»^{۲۰۷}؛ ابتدا فراگیری علم دین، سپس تجارت کردن. «این الفقه ثُمَّ الْمَتَجَرَّ هم بارها شنیدید که این يك تمثیل است، نه تعیین. یعنی الفقه ثُمَّ الْمَتَجَرَّ، الفقه ثُمَّ الْإِقْتِصَادَ، الفقه ثُمَّ الْإِقْتِصَاد. اینچنین نیست که این تازیانه فقط مربوط به بازار باشد، مربوط به مجلس و مربوط به دستگاههای دولت و ملت نباشد! فرمود: فقه است، بعد تجارت؛ فقه است، بعد سیاست؛ فقه است، بعد اجتماع؛ فقه است، بعد فرهنگ و هنر. اگر فقه نباشد، کسی بدون فقه تجارت کند، به دام ربا می افتد. «مَنْ اتَّجَرَ بِغَيْرِ فِقْهِ فَقَدْ ارْتَطَمَ فِي الرَّبَا»^{۲۰۸}؛ کسی که بدون فراگیری احکام [تجارت] تجارت کند، به تحقیق که در رباخواری می غلطد.»

روحانیت، عهده دار خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام همه ما، مخصوصاً این عزیزان و نور چشمان ما که جزء سربازان راستین وجود مبارك امیرالمؤمنین علیه السلام هستند و به لباس شامخ روحانیت مشرف شدند؛ همه ما باید بدانیم

۲۰۴. نهج البلاغه، خطبه 189.

۲۰۵. احزاب/6.

۲۰۶. بحار الانوار، ج 37، ص 123.

۲۰۷. کافی، ج 5، ص 150.

۲۰۸. مستدرک الوسائل، ج 13، ص 248.

و بدانند که يك روحاني بايد اين قدر در خودش احساس لياقت بکند که به جاي علي بن ابیطالب عليه السلام بنشیند. خدا که يك چنین مقامي به ما داد، ما را پر و بال داد، ما چرا خودمان را ارزان بفروشيم؟

البته وجود مبارك حضرت امير روي آن عرشه عرش منبر نشسته است، ما روي آن پله اول و دوم. بين ما و حضرت امير، همان فاصله‌اي است که در رصدخانه و در شمس و قمر است. بالأخره اينهايي که در صدر خانه هستند، شمس و قمر را رصد مي‌کنند، چيز ديگري را رصد نمي‌کنند! ما هم بيش از اين توقع نداريم و آنها هم بيش از اين از ما توقع ندارند؛ نه از ما بيش از اين برمي‌آيد، نه ما بيش از اين توقع داريم! همين را هم انجام بدهيم، كَفَيْ بِذَلِكَ فَخْرًا. البته تنها خود حضرت امير نيست که به اين مقام رسیده است؛ اين 14 نفر اينچنين اند. حضرت فرمود: «إِنِّي بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِثِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ»؛ يعني من در آسمانها دارم سير مي‌کنم. پس يك محقق، پژوهشگر، يك رصدبان، يك منجم؛ اين در زمين يا زير زمين يك رصدخانه‌اي درست مي‌کند، آن شمس و قمر را رصد مي‌کند. که کجا طلوع کردند، کجا غروب کردند، کجا حرکت کند؛ تا برنامه خود را برابر آن رصد تنظيم بکند. ما هم کارمان همين است. يك رصدبان و منجم و عالم رصدي نمي‌گويد که من مي‌خواهم پرواز کنم، بروم در کره شمس، با خورشيد همسفر باشم! ولي اينقدر هست که مي‌فهمد وقت زوال کي است، کي آفتاب طلوع کرده، صبح صادق کي است، صبح کاذب کي است؛ چرا صبح صادق را صبح صادق گفتند، چرا صبح کاذب را صبح صادق گفتند. صبح صادق چيست و کي صبح صادق است؟! همانطور که يك عالم رصدبان، حرکات شمس و قمر را بررسی مي‌کند و کارها و برنامه‌هاي خودش و ديگران را هدايت مي‌کند، ما نيز رصدبان اين خاندانيم! اينها فرمودند: إِنِّي بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِثِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ. اين «وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا، وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا»^{۲۰۹}؛ «قسم به خورشيد و نورافشاني آن و قسم به قمر هنگامی که به دنبالش مي‌آيد.» را هم تطبيق کردند بر وجود مبارك پيغمبر و علي بن ابي طالب که قمری است در کنار آن شمس. اينها مصاديق اند، تطبيق اند نه تفسير.

لزوم هوشیاری روحانیون در برابر تهاجم دشمنان

همه روحانیون، حالا اگر در شهر زندگي مي‌کنند، در شهر؛ در روستا زندگي مي‌کنند، در روستا؛ بايد طوري زندگي کنند که کسی در دين آنها طمع نکند، يك. در دين مردم آنها طمع نکند، دو. در دين کسانی که به آنها اقتداء مي‌کنند، يا پاي سخنراني آنها مي‌نشینند طمع نکند، اين سه. بايد روحاني، حافظ و نگهبان و نگهدار منطقه تبليغي و قلمرو هدايت خودش باشد که بشود الْيَوْمَ يَيْسَ... . آن کسی که در يك روستا زندگي مي‌کند، يا در شهر يا در حوزه علميه زندگي مي‌کند و اين قدر عُرضه ندارد که حوزه خودش را استحفاظ کند! و ديگري طمع مي‌کند، تبليغ سوء مي‌کند، تهاجم فرهنگي مي‌کند و اينها را صيد مي‌کند، چنين کسی به جاي علي نمي‌نشیند!! به جاي علي، يعني اين؛ يك نردباني فرض کنید؛ ميليونها پله و درجه دارد. حدّ اعلاي فخر ما اين است که همان پله اول بنشینيم؛ ولي بالأخره در اين راهيم! ما را در رصدخانه بايد راه بدهند. ما که نه اين ادعا را داريم، نه مقدور ماست که بشويم شمس و قمر! او صريحا فرمود: إِنِّي بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِثِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ، و احدي اين حرف را نگفت؛ هر که هم گفت، رسوا شد. وجود مبارك حضرت امير را که در زمين نبايد جس تجو کرد! يك چنين آدمي که به منزله پيغمبر و جان پيغمبر است و جانشين پيغمبر است؛ در غدير مقام خلافت را از طرف ذات اقدس إله به وسيله پيغمبر دريافت کرده است.

حالا اگر يك چنين کسی مسئول دين شد؛ هم امپراطوري غرب نااميد مي‌شود، هم امپراطوري شرق. رهبر بايد اين طور باشد! ماها که شاگردان اماميم، در حوزه استحضاطي مان؛ ولو 10 نفر است يا 200 نفر؛ بايد اينچنين باشيم؛ يعني وقتي مسئول هدايت يك مسجد، يا يك حسينيّه، يا يك روستا، يا يك شهر، يا يك حوزه‌اي هستيم؛ بايد طوري عالمانه و عادلانه و عاقلانه سخن بگويم و رفتار بکنيم که بيگانه طمع در دين اينها نکند. حالا مسئله نفت و گاز چيز

دیگر است؛ الآن دشمن ما به سراغ نفت و گازمان نمی‌آید. به فکر دین ماست؛ بعد وقتی دین نباشد مثل دوران ستمشاهی، همه چیز را غارت می‌کنند و می‌برند!
فرمود: **الْيَوْمَ يَيْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ**؛ این دین صاحب پیدا کرد، مجری پیدا کرد، یک رهبر ترس پیدا کرد، سلحشور پیدا کرد، تازیانه به دست پیدا کرد. این که می‌گوید: **الْفَقْهُ ثُمَّ الْمَتَجَر**، یعنی **الْفَقْهُ ثُمَّ السِّبَّاسِ**، **الْفَقْهُ ثُمَّ الطِّبَابَةِ**، **الْفَقْهُ ثُمَّ النَّقَافَةِ**، **الْفَقْهُ ثُمَّ كَذَا وَ كَذَا وَ كَذَا**! فرمود: بدون فقه تجارت کردی، گرفتار با می‌شوی. بدون فقه سیاست کردی، به جای اینکه سیاستمدار بشوی سیاست باز می‌شوی؛ آن سیاستی که عین دیانت است، دیانتی که عین سیاست است که مدرس قدس سره داشت، امام قدس سره داشت، بزرگان ما داشتند؛ آن برکت است! **الْفَقْهُ ثُمَّ السِّيَاسَةَ**.

آن وقت اگر يك عالمی این چنین بود، بیگانه دیگر طمع نمی‌کند. نه در او طمع می‌کند که او را بخرد، نه در زیر مجموعه او طمع می‌کند که اینها را بفریبد. او این قدر باید سواد داشته باشد که شبهه‌های روز را بشناسد و آنها را از این ویروسها نجات بدهد. يك کسی که اهل سواد و فضل نیست؛ یا سواد و فضل دارد، صَّار سه شاهی را ببیند، چشمش تیره و تار می‌شود؛ این دیگر **«الَّذِينَ يَبْلُغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ»**^{۲۱۰}؛ «کسانی که رسالت‌های خدا را تبلیغ می‌کنند و از او می‌ترسند و از احدی غیر از خدا هراس ندارند.» نخواهد بود! این دیگر شاگرد حضرت امیر نیست. این از يك طرف آمده، از طرف دیگر فرار می‌کند!! این خودش را ارزان فروخته.

ارزش حقیقی جسم و جان انسان

ما خیلی گران می‌ارزیم! ببینید؛ ما يك بدنی داریم که این بدن اگر با قتل خطا از بین رفته، يك دیه مشخص دارد؛ دیه معیار ارزش نیست. آنی که معیار ارزش است، انسانیت انسان است. مرحوم کلینی قدس سره نقل کرد، شارحان اصول کافی نیز شرح کردند که ائمه فرمودند: شما به کمتر از بهشت نمی‌ارزید. اگر خودتان را به کمتر از بهشت فروختید، مغبون شدید. **«إِنَّ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ لَأَبْدَانِكُمْ ثَمَنًا وَهِيَ الْجَنَّةُ، أَلَا فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا»**^{۲۱۱}؛ برای نفس‌هایتان و بدن‌هایتان قیمتی هست که همان بهشت می‌باشد. به هوش باشید که آنها را بفروشید مگر به بهشت.» بهشت هم که جای جاودانه و ابدی است. فرمود: اگر خودتان را به کمتر از بهشت فروختید، مغبون شدید و ضرر کردید.

اگر این چنین شدیم؛ نه کسی را فریب می‌دهیم، نه فریب کسی را می‌خوریم. نه فقه فروشی می‌کنیم، نه فلسفه فروشی می‌کنیم، نه تفسیر فروشی می‌کنیم. ما وظیفه‌مان را انجام می‌دهیم، او هم که عهده‌دار روزی ماست؛ روزی ما را هم تأمین می‌کند، محترمانه هم تأمین می‌کند. و هر کسی ما را بشناسد، حوزه استحضاطی ما را بشناسد؛ خواه 10 نفر، خواه 200 نفر، می‌فهمد اینجا جای نفوذ نیست. فرمود: شما طوری باشید که کسی نتواند در شما نفوذ بکند. **الْيَوْمَ يَيْسَ الَّذِينَ...؛** یعنی **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، أَيُّهَا الْعُلَمَاءُ!** راهتان این است. شما نفوذناپذیر باید باشید.

عنصر محوری حیات علماء

آن حدیث معروف را همه ما شنیده‌ایم؛ ما يك مقام علمی باید داشته باشیم که همان فقاقت و علم ماست. يك مقام تقوا و عدالت باید داشته باشیم؛ اینها لازم است، حرفی در اینها نیست. ما باید فقیه باشیم، فقیه شدن سخت نیست، باید با تقوا و عادل باشیم، با تقوا و عادل شدن هم سخت نیست؛ اما يك گوهر دیگر باید داشته باشیم. و آن ایرئه باید نفوذناپذیر باشیم، هیچ کس نتواند در ما نفوذ کند. نه چشم ما به جیب زید باشد، نه چشم ما به کیف عمرو! گفت: آنکه یافت می‌نشود، آنم آرزوست و این کم است!
در صدر آن حدیث دارد: **«أَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ»**^{۲۱۲}؛ آن کس از فقهاء که نگه دارنده نفس خویش است.» این صیانت نفس غیر از تقوا و غیر از عدالت است؛ چون مسئله

عدالت و تقوا: «مُطِيعاً لَأَمْرِ مَوْلَاهُ، تَارِكاً لِهَوَاهُ»^{۲۱۳}؛ اطاعت کننده از امر مولایش و ترك کننده هواهايش. « بعد مي آيد. اما اين صيانت نفس يعني نفوذ ناپذيري. امام اين چنين بود، رهبر انقلاب اين چنين است به لطف الهي؛ كسي نمي تواند با ترس، تحبيب، و تهديد، در اينها نفوذ پيدا كند. حرف اوّل را آن نفوذ ناپذيري مي زند. اَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِناً لِنَفْسِهِ؛ بعد عادل باشد، با تقوا باشد، مُطِيعاً لَأَمْرِ مَوْلَاهُ باشد، تَارِكاً لِهَوَاهُ باشد، مقدّس باشد، فضيلت داشته باشد؛ اينها كم نيست. آني كه ناياب است، فولاد بودن و نفوذ ناپذير بودن است.

اين فولاد بودن را در سوره مباركه صف مشخص كرده؛ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوعٌ»^{۲۱۴}؛ «به درستي كه خداوند كساني كه در راهش، مقاتله و جنگ مي كنند و در يك صف، مانند بناي محكم و سربي هستند را دوست دارد.» «بنيان مرصوص» آن بنيان و آن كاخ سربي است كه آجرش سرب است، سنگش سرب است، ملاتش سرب است، صدر و ساقه اش سرب است. اين نظير ساختمانهاي معمولي نيست كه يك قدري بَرِيك در آن بريزند. اين سقفش سرب است، كفش سرب است، ديوارش سرب است، پايه اش سرب است. اين را مي گويند: (بنيان مرصوص).

آن وقت چنين بنياني از كجايش آب نفوذ مي كند؟ از سقف چكه مي كند، يا از زير نفوذ مي كند؟ اين كه قدر كمّي سرب در آن نيست! بلكه صدر و ساقه اين بنيان سربي است. اين از كجا مي خواهد نفوذ بكنند؟! خودش سرب است، اطرافيانش سرب اند، بيتش سرب است، دفترش سرب است. اين كه امام قدس سره سفارش مي كرد: مواظب دفترتان باشيد، مواظب اطرافياتان باشيد؛ يعني اين!

حالا اگر كسي اطرافيانش سرب نباشند، دفترش سرب نباشند، دوستانش سرب نباشند؛ نفوذپذير است! با داشتن يك چنين رهبري، مرتب دشمنان اهل نفوذند، اهل طمعند. اَمَّا حضرت امير اين جور نبود!! صدر و ساقه اش سرب بود، بنيان مرصوص بود. فرمود: با آمدن يك چنين رهبري بر روي كار، هم امپراطوري شرق نااميد شد، هم امپراطوري غرب. چون علي را در ميدان جنگ مي شناختند! تقوا و زهدش را هم ديده بودند، آن نفوذ ناپذيري اش را هم ديده بودند. لذا آيه نازل شد: «الْيَوْمَ يَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ.» آنگاه علماء و فضلاء وظيفه شان اين است، طلاب عزيزي كه امشب معمم شدند، وظيفه شان اين است، امت اسلامي وظيفه شان اين است.

در شماره قبل علاوه بر تعریف و بیان کلیاتی در باب خودارضایی، آسیب شناسی این موضوع را در جنبه‌های جسمی، شخصیتی و فرهنگی، بررسی کردیم. در این شماره مطالبی را در خصوص سبب‌شناسی این عمل پی می‌گیریم.

عوامل ابتلا در کودکی

در این قسمت عوامل ابتلا به خودارضایی که ریشه در کودکی دارند را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

اگرچه نظر آن دسته از روان‌شناسان که سعی می‌کنند دامنه استمناء را به کودکان نیز گسترش دهند، تأیید نمی‌کنیم؛ ولی باید دانست که دوران کودکی می‌تواند پیش‌زمینه خوبی برای پدید آمدن این انحراف در سنین بزرگسالی باشد؛ از جمله عوامل تأثیرگذار در این دوران می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

عوامل جسمانی

عوامل تأثیرگذار جسمانی در دوران کودکی عبارتند از:

تنگی لباس: تنگی لباس می‌تواند باعث مالش‌های خوشایند برای کودکان باشد. این امر در سنین بزرگسالی به یکی از ریشه‌های ابتلا تبدیل می‌شود. در پوشش و لباس کودک و به ویژه درباره زیر جامه باید مراقبت داشت که زبر و درشت و یا بسیار نرم نباشد. این زمینه برای پسران، زیادتر از دختران است.^{۲۱۵} همچنین نباید از نوع پارچه‌های آهاردار باشد و نباید از جنسی باشد که اگر کودک عرق کرد، خیس و زبر شود.

حبس ادرار و مدفوع: عادت به تخلیه در کودکان باید از حدود سنین 1/5 سالگی پایه‌گذاری شود و طفل در این باره خاطره بدی نداشته باشد.^{۲۱۶}

آمونیاک ادرار: آمونیاک ادرار باعث ایجاد خارش در کودکان است. توجه نکردن به این مسئله، باعث عادت پیدا کردن کودکان به این مالش‌ها می‌شود. نخستین اقدام در کنترل این رفتار، آن است که پدر و مادر، کودک را از طبیعی بودن و بی‌زیانی این خارش‌ها آگاه سازند و دخالت نکردن او را در این امر خواستار شوند.

در صورتی که کودک از خارش (کرمک) رنج می‌برد باید با داروی مناسبی در تسکین او کوشید، و کهنه آلوده به ادرار او را زود به زود و سریعاً عوض کرد و خود، کودک را شستشو داد تا آماس پوست - که حاصل اثر آمونیاک است - مرتفع شود.

برای این‌کار، بچه را با آب ولرم بشویید و نگذارید آلودگی در او بماند که این خود، سبب پدید آمدن خارش و التهاب و سرانجام دستکاریها خواهد شد. در ضمن ضروری است وسایل خواب، استراحت، کیسه، لیف، اسفنج و حوله کودک جدا باشد.

مالش سهوی: مالش سهوی اندام آمیزشی، هنگام تاب یا سر خوردن، به طور ناگهانی، لذت خوشایندی را برای کودک پیش می‌آورد و او می‌کوشد به شیوه‌ای سر بخورد که همان لذت قبلی، دوباره عایدش شود.^{۲۱۷}

نوع تغذیه: سعی کنید شکم فرزند هنگام خواب بیش از حد معمول پر نباشد. از خوردن مواد غذایی محرک، مانند: خرما، پیاز، فلفل، تخم‌مرغ، گوشت قرمز، غذاهای پرچرب، حتی المقدور اجتناب و به میزان ضرورت اکتفا کنید. از نوشیدن افراط‌گونه آب و مایعات پرهیز کنید؛ (به ویژه شبها و پیش از خوابیدن).

عوامل محیطی - اجتماعی

عواملی که از ناحیه محیط بر کودک اثر می‌گذارد به شرح زیر هستند:

۲۱۵. خانواده و مسائل جنسی کودکان، دکتر علی قاضی، ص 124.

۲۱۶. همان، ص 131.

۲۱۷. تربیت جنسی کودکان، علی اسلامی نسب بجنوردی، ص 76.

تکنولوژیهای اطلاع‌رسانی: رشد هوشی کودکان و رشد فناوری و در اختیار قرار گرفتن فیلم و کتاب و مجلات غیرمجاز، باعث آگاهی زودهنگام کودکان می‌شود. این امر، باعث انحراف فکری و عملی در مسائل جنسی است.

بازی: میل به اشتغال و بازی، از ویژگیهای دوران کودکی است. اگر زمینه برای سرگرمی سالم برای او وجود داشت به آن سرگرم می‌شود و اگر مسأله خلاف آن بود، به خود می‌پردازد. در همه حال برای آنها مهم است که دست و اعضای شان به چیزی مشغول باشد. ممکن است این حالت در آنها در قالب مالیدن خودشان به تشک یا نرده و پله بروز کند. بنا به احتمال این امر در ابتدای کار، صورت بازی و سرگرمی دارد؛ ولی به تدریج، پایه غلطی در این رابطه گذارده می‌شود و کودک، سر از ابتلا در می‌آورد؛ به همین سبب والدین و مربیان باید کودک را از این‌گونه بازیها دور نگه دارند.^{۲۱۸} از جمله بازیهای تحریک‌آمیز و لغزش آور برای کودکان، کول بازی است که در آن کودکان بر دوش یکدیگر سوار می‌شوند، همچنین دوچرخه سواری برای دختران و

نکته دیگر درباره بازی، این است که کودکان مکان خلوتی را برای بازی جستجو می‌کنند و می‌خواهند در آنجا دور از چشم دیگران به بازی خود مشغول باشند. این مسئله امری ناروا نیست؛ ولی مکان خلوت، باید به گونه‌ای باشد که از چشم والدین دور نماند و آنها گاه گاهی باید سرکشی داشته باشند. والدین باید به بهانه‌هایی خلوت آنها را در هم بشکنند، البته به صورتی که رنگ مداخله به خود نگیرد تا بیند کودک در تنهایی چه می‌کند؟ این روش، گاهی نتیجه مثبت می‌دهد؛ اما هیچ گاه، پدر و مادر نباید جاسوس وار پسر یا دخترشان را تعقیب کنند و او را در حین ارتکاب عمل، گیر بیندازند. محیط خانواده نباید هیجان‌زا و اضطراب‌آور باشد؛ چرا که گفتگوی والدین با کودک در یک جلسه رسمی و دادگاه مانند، به هیچ وجه، صلاح نیست.

توصیه روانشناسان آن است که دست او را مشغول نگه دارید. تشویقش کنید که بیکار نماند؛ حتی مجاز باشد اسباب بازی خود را وارد رختخواب کند و در حین خواب هم بدان سرگرم باشد تا دستش به جاهای دیگر نرود. او را در خانه به کار بگیرید و از او بخواهید با شما همکاری کند. پا به پای او گام بردارید و با او بازی و همدلی کنید، به گردش بروید، ورزشش بدهید، خسته‌اش کنید، او را شاداب نگه دارید و

گاه در هنگام پرداختن کودک به بازی با خود، عروسک و وسایل سرگرمی دیگری به دست او بدهید تا شاید دفعات انجام این عمل کاهش یابد. همچنین به صله رحم و ارتباطات اجتماعی بیشتر بپردازید تا در فرد مبتلا، اشتغال فکری ایجاد شود.

همسالان: تماس کودک با بچه‌های بزرگ‌تر، سبب آموختن مطالب تازه‌ای از آنها می‌شود. از زمانی که کودک به کوچه راه می‌یابد و به ویژه از آن زمانی که شروع به مدرسه رفتن می‌کند، به سرعت آگاهی‌اش افزون‌تر می‌شود. آمد و شد او در محیط، صرف نظر از اینکه او را در تماس با کودکان قرار می‌دهد، گاه باعث می‌شود که مثلا جفتگیری دو حیوان را در کوچه و بازار ببیند و یا مثلا مشاجره و جدال دو جوان را درباره مسائل «عشقی» بشنود و تماشا کند.

بازیهای جنسی از حدود سه سالگی به بعد در بین برخی از کودکان مشاهده می‌شود. تقریباً در تمامی موارد، با آنکه نعوذ و ارگاسم در دوران کودکی به سهولت برقرار می‌شود؛ اما بازیهای جنسی با وقوع این دو پدیده همراه نیست و این حکایت از جنسی نبودن انگیزه اصلی این بازی است. تنها انگیزه این بازیها کنجکاو است؛ به گونه‌ای که نمی‌توان هیچ‌یک از این رفتارها را از دیگری خطرناک‌تر دانست؛ از جمله این بازیها به موارد ذیل می‌توان اشاره کرد: نشان دادن آلتها به یکدیگر، دکتر و مریض بازی، مسابقه ادرار، زن و شوهر بازی و استعمال وسایل یا انگشت در مقعد یکدیگر یا در مهبل دختر بچه‌ها. همه اینها جنبه کنجکاو دارد و از نظر انگیزه یکسان است.

البته این بازیها با وجود نبود انگیزه جنسی باز هم نابهنجاری و غیر عادی پنداشته می‌شود؛ چراکه می‌توانند عامل پدید آمدن انحراف در سنین بزرگسالی باشند. این نوع بازی کودکان به

شرایط محیطی نیز بستگی دارد؛ مثلاً کودک شهری که احتمالاً با ماهواره سر و کار دارد، بوسه لبها را بین بزرگ‌ترها دیده و یقیناً آن را با همسالان خود تکرار و تقلید کرده است. غالباً این رفتارها در اکثر کودکان مبتلا پس از یک یا دو سال به پایان می‌رسد. معمولاً اگر خطایی از جانب پدر و مادر در نحوه کنترل روابط دختر یا پسر سر نزنند، این دوره بدون عواقب ناگوار طی می‌شود. گاه این رفتار تا چند سال دوام می‌یابد که باز چندان جای نگرانی نیست، مگر اینکه کودک بیش از حد به این امور علاقه نشان دهد و رفتارش پرخاشگرانه و فریبکارانه باشد و پیوسته کودکان دیگر را به مکانهای خلوت بکشد که در این صورت باید پیوسته تحت نظر باشد.^{۲۱۹}

عوامل خانوادگی

امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ خَيْرَ مَا وَرَثَ الْأَبَاءُ لِأَبْنَائِهِمُ الْأَدَبُ لَا الْمَالُ فَإِنَّ الْمَالَ يَذْهَبُ وَالْأَدَبَ يَبْقَى؛^{۲۲۰} بهترین ارثی که پدران برای فرزندان خود باقی می‌گذارند ادب [و تربیت صحیح] است، نه ثروت و مال؛ چرا که مال، رفتنی و ادب، ماندنی است.» اگر خانواده با رفتارهای صحیح، حساب شده و اسلامی، کودک را ادب کنند، این امور، در به وجود آمدن نظام متعادل جنسی او در زندگی آینده، بسیار مؤثر خواهد بود. بوسیدن، در آغوش گرفتن، روی زانو نشاندن، و ... می‌توانند عواملی برای تهییج تمایل جنسی باشند. اسلام در برنامه‌های تربیتی خود اولیاء اطفال را به تعدیل در این امور سفارش می‌کند. در ادامه به توضیح برخی از این رفتارها اشاره می‌کنیم.

بوسیدن: مکتب اسلام بر ابراز محبت پدر و مادر به فرزندان بسیار تأکید کرده است؛ چنان که پیامبر اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «أَكْثَرُوا مِنْ قُبْلَةٍ أَوْلَادِكُمْ فَإِنَّ لَكُمْ بِكُلِّ قُبْلَةٍ دَرَجَةً فِي الْجَنَّةِ مَسِيرَةَ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ؛^{۲۲۱} فرزندانان را بسیار ببوسید که برای شما در قبال هر بوسه درجه‌ای در بهشت است که اندازه آن پانصد سال راه است.» و یا روایات بسیار دیگری که بر جنبه‌های مختلف محبت کردن و نیکی به فرزندان تأکید می‌کند. در مقابل این تأکیدات، مسئله‌ای که بر رعایت آن از جانب پدر و مادر تأکید شده و احادیث بسیاری درباره آن مطرح شده است، توجه به این مسئله است که بوسیدن بچه‌ها، بغل کردن آنها و نوازششان حد و مرزی دارد؛ یعنی در عین حال که بر ابراز محبت و آنهم در شکل گسترده بسیار تأکید می‌شود، از طرف دیگر برای آن حدی تعیین می‌شود تا افراط و تفریطی صورت نگیرد؛ بلکه حد اعتدال رعایت شود.

پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام متوجه این نکته مهم بوده‌اند که ابراز محبت، نوازش و بوسیدن طفل اگر به وسیله افراد غریبه صورت گیرد، ممکن است باعث تحریک جنسی کودک شود؛ از اینرو از آن منع شده است؛ زیرا کودک، سالها قبل از رسیدن به بلوغ جنسی قابلیت تحریک شدن دارد؛ از اینرو شارع مقدس، حد و مرزی را برای بوسیدن و نوازش کردن اطفال مشخص کرده است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إِذَا بَلَغَتِ الْجَارِيَةُ سِتَّ سِنِينَ فَلَا يُقْبَلُهَا الْغُلَامُ وَالْغُلَامُ لَا يُقْبَلُ الْمَرْأَةَ إِذَا جَارَ سَبْعَ سِنِينَ؛^{۲۲۲} هنگامی که دختر بچه به شش سالگی می‌رسد، پسر او را نبوسد، همچنین پسر بچه هنگامی که از هفت سال گذشت نباید زن را ببوسد.» امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: «إِذَا أَتَتْ عَلَى الْجَارِيَةِ سِتُّ سِنِينَ لَمْ يَجُزْ أَنْ يُقْبَلَهَا رَجُلٌ لَيْسَتْ هِيَ بِمَحْرَمٍ لَهُ وَلَا يَضُمُّهَا إِلَيْهِ؛^{۲۲۳} وقتی دختر بچه‌ای شش ساله شد، نامحرم حق ندارد او را ببوسد، و همچنین نمی‌تواند وی را در آغوش بگیرد.»

اسلام با روان‌شناسی دقیق خود درباره کودک به مسئله مهمی اشاره کرده است که علم امروز بر آن تأکید می‌کند و آن اینکه با رفتار نابجای بزرگسالان، زمینه انحراف در کودکان خردسال به وجود می‌آید.

۲۱۹. رك: تربیت جنسی کودکان، علی اسلامی نسب بجنوردی، ص 68.

۲۲۰. الکافی، ثقة الاسلام کلینی، 8 جلدی، دار الکتب الإسلامية، تهران، 1365 ش، ج 8، ص 150.

۲۲۱. روضة الواعظین و بصیرة المتعظین، قتال نیشابوری، انتشارات رضی، قم، ج 2، ص 369.

۲۲۲. وسائل الشیعة، محدث عاملی، آل البيت، ج 20، ص 230.

۲۲۳. همان، ج 20، ص 231.

نوازش: گاهی پرستارهای اطفال برای آرام کردن آنان با آلت آنها بازی می‌کنند و چه بسا که این کار را برای ارضای تمایلات جنسی خویش انجام دهند. کودک که از این رفتار لذت می‌برد، آرام می‌شود و خاموش می‌ماند و بعدها مایل است که این عمل با او تکرار شود؛ ولی اگر کسی با وی چنین نکرد، خودش به انجام آن اقدام می‌کند. این عمل گاه به دست مادر، خواهر و یا دیگران انجام می‌شود. امام علی علیه السلام فرمود: «مُبَاشَرَةُ الْمَرْأَةِ ابْتِنَهَا إِذَا بَلَغَتْ سِتَّ سِنِينَ شَعْبَةٌ مِنَ الرِّزَا؛^{۲۲۴} دست‌مالی کردن مادر به [آلت دختر] بچه شش ساله خود، یک قسم از زنا است.»

بازیها و نوازشهای مادران با کودکان خردسال باید تحت ضابطه ای باشد. بازی و نوازش در اطراف دستگاه تناسلی کودک اگر چه بسیار خردسال باشد برای کودک، مسئله آفرین است. او امروز از آن لذت می‌برد؛ ولی فردا گرفتار و اسیر آن خواهد شد، و به هنگامی که این لذت در او تثبیت شود، ترک آن بسیار دشوار است.

شستشوی افراطی: شستشوی افراطی همراه دستکاری کودک در حمام یا در مستراح درپدید آمدن استمناء موثر است. درست است که باید کودک را پس از دفع بشوئیم؛ ولی باید مراقبت کنیم که بین شستشو و دستکاری تفاوتی باشد. در موقع استحمام، مراقب صابون زدنها و خشک کردن بدن او باشید. شک نیست که مادر طفل، چنین قصد و نظری ندارد؛ ولی روش او سبب پدید آمدن این حالت در طفل می‌شود و ممکن است عمری او را مبتلا کند. عکس‌العمل در مقابل نعوظ: قبلاً درباره چگونگی پدید آمدن نعوظ در کودکان حرف زدیم. گاهی رفتاری که اعضای خانواده در برابر این حالت کودک از خود نشان می‌دهند، زمینه‌ساز انحرافهای بعدی است؛ مانند: خندیدن، نشان دادن آن به یکدیگر، کشیدن آن و ...

مشاهده همبستر شدن والدین: مشاهده همبستر شدن والدین به وسیله کودکان^{۲۲۵} در دستورهایی اسلامی مسئله‌ای قابل توجه است. باید محیط خانواده را برای پاک ماندن کودک، از تحریکات نابجا پیراسته سازیم. اگر محیط خانه از آرامش روانی برخوردار باشد، می‌تواند آثار مطلوب و مؤثری در باروری استعدادها و کودکان و نیز در فراگیری فضایل اخلاقی داشته باشد. مهم‌ترین دستورها در آیه 58 از سوره نور آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيْسَ تَأْذِنُكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَ حِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهْرِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَ لَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَ ذَلِكَ طَوْقًا فَوْنَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»؛

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! باید غلام و کنیزهای شما و کسانی از شما که به [سن] بلوغ نرسیده‌اند سه بار [در شبانه روز] از شما کسب اجازه کنند: پیش از نماز بامداد، و نیمروز که جامه‌های خود را بیرون می‌آورید، و پس از نماز شامگاهان. [این،] سه، هنگام برهنگی شماست، نه بر شما و نه بر آنان گناهی نیست که غیر از این [سه هنگام] گرد یکدیگر بچرخید [و با هم معاشرت کنید]. خداوند، آیات [خود] را این گونه برای شما بیان می‌کند، و خدا دانای حکیم است.»

قرآن این دستورها را درباره کودکان نابالغ می‌دهد و به دنبال آن، برای کودکان بالغ در آیه بعد می‌فرماید: «وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالَ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»؛ «و چون کودکان شما به [سن] بلوغ رسیدند، باید از شما کسب اجازه کنند؛ همان گونه که آنان که پیش از ایشان بودند کسب اجازه کردند. خدا آیات خود را این گونه برای شما بیان می‌دارد، و خدا دانای حکیم است.»

ارزش و اهمیت این دستور تربیتی بر هیچکس پوشیده نیست، و این دستور در مبارزه با آلودگیهای جنسی و بی‌عفتی از اهمیت بسیاری برخوردار است.

۲۲۴. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج 3، ص 436.

۲۲۵. به یک سؤال در همین زمینه توجه فرمایید که از بخش پاسخگویی به سوالات آستان قدس رضوی پرسیده شده: «من که بچه بودم، نزدیکی پدر و مادرم را در تاریکی دیده‌ام. چند بار هم دیده‌ام و در زمان بچگی هابیم من را مادرم حمام می‌برد و یا با خواهرم می‌رفتم و زمانی که عروسک می‌دیدم مقداری ارضا می‌شدم و در سن نوجوانی با پسر عمویم به حمام می‌رفتم یا کنار همدیگر می‌خوابیدیم و همدیگر را ارضا می‌کردیم و حالا هم دچار بیماری استمناء هستم (پسر عمویم به من یاد داده بود) به نظر شما گناه می‌کنم؟ در حالی که دست خودم نیست. بارها می‌خواستم آن را ترک کنم؛ ولی نتوانستم و دوست دارم با پسری نزدیکی کنم درمان چیست؟ راه حل ارائه دهید؟ در ضمن، به نماز خواندن میل ندارم!!»

اگر خانواده با رفتارهای صحیح، حساب شده و اسلامی، کودک را ادب کنند، این امور، در به وجود آمدن نظام متعادل جنسی او در زندگی آینده، بسیار مؤثر خواهد بود

از آیه فوق چنین استفاده می‌شود که حکم بالغان با اطفال نابالغ متفاوت است؛ زیرا کودکان نابالغ طبق آیه اول، تنها در سه وقت، موظف به اجازه گرفتن هستند؛ چون زندگی آنها با زندگی پدران و مادران؛ آنقدر آمیخته است که اگر بخواهند در همه حال از بگيرند، مشکل خواهد بود. از این گذشته، احساسات جنسی آنها هنوز بیدار نشده است؛ ولی برای افراد بالغ، اجازه گرفتن به طور مطلق واجب شده است و آنها، موظفاند در همه حال، هنگام ورود بر پدر و مادر اذن بطلبند.^{۲۲۶}

در صورت بی‌توجهی به این مسئله مهم، باید والدین، انتظار بروز هر وضعیت نامطلوبی را داشته باشند؛ چرا که بر فرض، اگر این مسئله از خاطر کودک هم محو شود، مسلماً آثار نامطلوب آن، چنان در روح او باقی می‌ماند که در آینده دور یا نزدیک، نتیجه آن ظاهر خواهد شد. جالب اینجاست که اگر ما به نظریات روان‌شناسان و مربیان غیر اسلامی هم توجه کنیم در خواهیم یافت که اینها هم به این نکته مهم پی برده‌اند. این، دلیل بر آن است که عقل هر انسانی حکم می‌کند که متوجه قبح این مسئله باشد.

«هانری مورای» روان‌شناس معروف در تحلیل رفتار انسان بر نیازها و فشارهای محیطی تأکید می‌کند. وی فهرست مفصلی از نیازها را ارائه می‌دهد که این نیازها می‌توانند به وسیله شرایط بیولوژیک درونی با فرایندهای هیجانی برانگیخته شوند؛ برای مثال، فشار مخالف محروم‌کننده، ممکن است نیاز به پرخاشگری را فعال کند یا حضور فیزیکی یک شخص جذاب می‌تواند نیاز جنسی را برانگیزد.

هانری مورای، فشارهای جنسی را به چند بخش تقسیم می‌کند که یکی از آنها عبارت است از: مشاهده آمیزش پدر و مادر. وی در این باره چنین می‌نویسد: «بعضی از کودکان به طور اتفاقی از فعالیت جنسی والدینشان آگاه می‌شوند، یا صدای آنها را در حین این فعالیتها می‌شنوند؛ ولی به نظر می‌رسد که بسیاری از آنها این واقعه را فراموش می‌کنند. به هر حال، وقتی بدانیم که کودک در اتاق خواب پدر و مادر می‌خوابیده است، وقوع این مسئله ممکن است مورد حدس و گمان واقع بشود.»^{۲۲۷}

معنای گفته مورای این است که اگر والدین می‌خواهند فرزندانشان دچار این فشارها نشوند، باید اتاق خواب خودشان را جدا کنند و اگر به هر دلیل، والدین با آنها در یک اتاق می‌خوابند، باید سعی کنند هنگام غیبت آنان و یا هنگامی که از خواب بودن آنها اطمینان دارند، به عمل جنسی مبادرت کنند.

در جهان غرب با آنکه بی‌بند و باری بی‌حد و حصر جنسی همه جا را فرا گرفته است؛ اما باز، بسیاری از متفکران دور اندیش مانند مورای به این مسائل توجه دارند که روح آرام کودک و نوجوان نباید با این تحریکهای نابجای جنسی متلاطم شود. متأسفانه در جامعه ما بعضی از خانواده‌های به اصطلاح متجدد، این نکات اساسی را رعایت نمی‌کنند و بعضی دیگر از خانواده‌ها نیز به سبب بی‌توجهی و ناآگاهی از این مسائل، ناخودآگاه، انحراف فرزندانشان را دامن می‌زنند.

همچنین ما از روایات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه معصومین‌علیهم‌السلام در می‌یابیم که به هیچ وجه نباید اطفال، نظاره‌گر روابط جنسی والدین باشند؛ زیرا آثار نامطلوب این مسئله، بسیار حاد و حتمی است:

امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «إِيَّاكَ وَالْجِمَاعَ حَيْثُ يَرَاكَ صَبِيٌّ يُحْسِنُ أَنْ يَصِفَ حَالَكَ»^{۲۲۸} پرهیز از همبستری و آمیزش جنسی در جایی که کودک می‌بیند که می‌تواند حالت را برای دیگران توصیف کند.»

۲۲۶. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، دار الکتب الإسلامية، ج ۱۴، ص ۵۴۱.

۲۲۷. تربیت جنسی کودکان، علی اسلامی نسب بجنوردی، ص ۱۸۰.

۲۲۸. وسائل الشیعة، محدث عاملی، آل البيت، ج ۲۰، ص ۱۳۴.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «لَا يُجَامِعُ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ وَ لَا جَارِيَتَهُ وَ فِي الْبَيْتِ صَبِيٌّ فَإِنَّ ذَلِكَ مِمَّا يُورِثُ الزَّوْجَةَ»^{۲۲۹} موقعی که در اتاق، کودکی حضور دارد، نباید مرد با زن یا کنیزش نزدیکی کند؛ زیرا این عمل، طفل را به زناکاری متمایل می‌کند.»

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ رَجُلًا غَشِيَ امْرَأَتَهُ وَ فِي الْبَيْتِ صَبِيٌّ مُسْتَحْفِظٌ يَرَاهُمَا وَ يَسْمَعُ كَلَامَهُمَا وَ نَفْسَهُمَا مَا أَفْلَحَ أَبَدًا إِذَا كَانَ غُلَامًا كَانَ زَانِيًا أَوْ جَارِيَةً كَانَتْ زَانِيَةً»^{۲۳۰} قسم به آن خدایی که جانم در دست اوست، اگر مردی با همسر خود بیامیزد و در اتاق، کودک بیداری، آن دو را [در حال آمیزش] ببیند و سخنان آنها و همچنین صدای تنفسشان را بشنود، آن طفل هرگز رستگار نخواهد شد. اگر دختر باشد یا پسر، سرانجام به زناکاری آلوده می‌شود.»

چنانچه از این روایات بر می‌آید اثر عمده و انکارناپذیر این بی‌توجهی، کشانده شدن کودک به بی‌عفتی و در نهایت زناکاری است.

وقتی کودک در معرض مشاهده این ارتباطات قرار گیرد، این مسئله بدون شک در ذهن و روان او اثر خواهد گذاشت و به احتمال بسیار زیاد، این عمل، کم و بیش برای او لذت بخش خواهد بود. همچنان که کودک بزرگ و بزرگ‌تر می‌شود به این عمل راغب‌تر می‌شود تا اینکه در زمان بلوغ به سویی انحرافات از جمله استمناء، لواط، زنا و ... کشیده می‌شود.

تحقیقات اخیر درباره حافظه نیز این نکته را به اثبات رسانده است که فراموشی به معنای از بین رفتن محفوظات ذهنی، هرگز اتفاق نمی‌افتد. آنچه تصور می‌شود فراموش شده است، ممکن است در زمان مناسب و با پیدا شدن سر نخ مناسب به یاد فرد بیاید. این اصل، به ویژه درباره مشاهده صحنه‌های جنسی که اغلب با ایجاد هیجان نیز همراه می‌باشد، صادق است. **پوشش اطرافیان:** گاهی نوع پوشش اعضای خانواده، کودکان را متوجه تفاوت‌های بین زن و مرد می‌کند. مثلاً اگر مادر یا دختر در جمع خانواده با لباسی که تمام بدن او را نمی‌پوشد و ممکن است مقداری از پاهای، سینه و یا بازوی او نمایان گردد، حضور یابد، در این صورت احتمال بروز زمینه تحریک و انحراف برای پسر بچه به وجود می‌آید.

شوخی‌های خاص اطرافیان: صراحت و بی‌پردگی والدین در شوخی‌های زناشویی در حضور کودک، زمینه‌ساز انحراف کودک است.

مشاهده انحراف در اطرافیان: ممکن است کودک، روش استمناء را از کودکان بزرگ‌تر بیاموزد و یا فرد بالغی را هنگام انجام آن ببیند و سپس خود نیز به انجام آن پردازد. سؤال‌های جنسی: با رشد کودکان و افزایش آگاهی آنها کم‌کم سؤال‌هایی در ذهن آنها به وجود می‌آید که نحوه مواجهه والدین با این پرسش‌ها نیز ممکن است زمینه ابتلا را در آینده به وجود آورد. این سؤالات در محورهای زیر مطرح می‌شود:

1. بچه از کجا می‌آید؟
2. زایمان برادر یا خواهر کوچک‌تر از خود؛
3. تفاوت اندام آمیزشی دو جنس؛
4. اندام‌های بدن و کار آنها؛
5. چگونگی زایمان؛
6. نقش پدر در تولد کودک؛
7. رشد نوزاد در شکم؛
8. ازدواج.^{۲۳۱}

عوامل ارثی
برخی کودکان به طور ارثی یا سرشتی از نیروی جنسی فوق‌العاده‌ای برخوردارند؛ به گونه‌ای که به استمناء خو گرفته و آن را فراوان انجام می‌دهند. این عمل ممکن است به سبب فعالیت بیش از اندازه برخی غدد باشد.^{۲۳۲}

۲۲۹. همان، ص ۱۳۲.

۲۳۰. همان، ص ۱۳۳.

۲۳۱. تربیت جنسی کودکان، علی اسلامی نسب بجنوردی، ص ۶۶.

۲۳۲. همان، ص ۸۱.

در ادامه، به عوامل روحی و روانی که در فراهم آمدن زمینه برای استمناء مؤثرند، اشاره می‌کنیم:

اسلام با روان‌شناسی دقیق خود درباره کودک به مسئله مهمی اشاره کرده است که علم امروز بر آن تأکید می‌کند و آن اینکه با رفتار نابجای بزرگسالان، زمینه انحراف در کودکان خردسال به وجود می‌آید

کمبود محبت: احساس محرومیت در کودکان و نوجوانان، بخشی از علل تن دادن به استمناء و لغزش است. این امر به ویژه در کسانی وجود دارد که از مهر و محبت، به ویژه مهر مادری محرومیت دارند.

اساس حیات کودک را بر محبت به او استوار کنید. کودک باید احساس کند مشمول محبت و علاقه والدین است، آنها او را دوست دارند و به هیچ صورتی از او دست بر نمی‌دارند. طفل باید این محبت را از راه غذا و لباس و دیگر توجهات والدین دریابد و احساس کند قلب او از احساس و دریافت محبت از والدین باید شاد و لبریز باشد.

۲۳۳ اضطراب: فرزندان شما در برخی موارد برای کاهش اضطراب خود به استمناء رو می‌کنند. بنابر این محیط زندگی را برای کودک، سالم و دور از هرگونه دغدغه، اضطراب و تشویش نگه دارید. آنگاه که آنها مضطرب شوند در خود فرو می‌روند و با خود سرگرم می‌شوند و از خود راه نجات می‌طلبند. شما دیده‌اید برخی کودکان، به هنگامی که مضطرب می‌شوند با دست خود و یا با دیگر اعضای خود بازی می‌کنند که این خود می‌تواند عامل و زمینه‌ای برای لغزشها باشد. کودک در سایه استفاده از مهر و عنایت والدین باید به درجه‌ای بوسد که احساس کند حامی و یآوری دارد، اگر در دامی بیفتد پدر و مادر از وی حمایت می‌کنند و زیر بازویش را می‌گیرند و اگر دوستش به او ستم کرد، آنها از وی طرفداری می‌کنند. این اطمینان قلب، سبب قرار و سکون اوست و در نتیجه، کمتر به دنبال عوامل تسکین، دستکاری و بازی با خود خواهدرفت. هرگز نگذارید فرزند شما اندوهگین بخواهد. اگر او را تنبیه کرده‌اید بکوشید که پس از آن، وی را شاد و با آرامش نگه دارید. اگر به او وعده تنبیه داده‌اید یا آن را اجرا کنید و یا از وی درگذرید. بگذارید خاطرش از این جهات آسوده باشد و راحت بخواهد. فقدان امنیت فکری و روانی، عوارضی را برای فرزندان شما ایجاد می‌کند که جلوه‌ای از آن در قالب خودارضایی نمودار می‌شود. واکنشهای تند و شدید، هنگام بازی کودک با خود: منعهای غلط و شدید، تهدیدها و پرهیز دادنهای مکرر از یک امر سبب می‌شود کودک به آن امر بی‌شترتوجه کند تا دریابد در قبال آن، چه واقعه و مسئله‌ای نهفته است؛ به ویژه آنگاه که منعهای والدین با شور، اضطراب و نگرانی همراه باشد.^{۲۳۴}

کنجکاو: کنجکاو و کشف در کودکان هم سبب می‌شود که آنها برای شناخت تفاوت دنیای خود با جنس مخالف اقدام کنند و یا به اعضای خود حساس شوند و پس از دستکاری به کشفی در این باره نائل آیند. گاهی دست را در جیب شلوار کرده، با خود بازی می‌کنند. گاهی نیز در مستراح و در حین دفع و یا در حمام با خود مشغول اند. این امر به تدریج، عادت به استمناء را در آنان ایجاد می‌کند.

بسیار دیده می‌شود که بدون مقدمه (مانند آنچه در بالا گفته شد) کودک خود به کشف این پدیده موفق می‌شود و آن را تا حد رسیدن به اوج انجام می‌دهد. کودکانی که هنگام عصر به رختخواب گسیل می‌شوند و زمانی دراز بیدار می‌مانند، بیش‌تر به دستکاری اندام آمیزشی خود می‌پردازند و ممکن است در آینده استمناء را کشف کنند. بررسیهای انجام شده، نشان می‌دهد که اصولاً این کشف در کودکان بیش‌تر در شب، پیش از خواب، صبح زود و پیش از برخاستن از بستر رخ می‌دهد.^{۲۳۵}

توضیح بیش‌تر اینکه کودک از حدود سه سالگی، ... آلت یا فرج خود را کشف می‌کند و از لمس و دستکاری آن، حس خوبی پیدا می‌کند. در این مرحله است که رفتارهایی شبیه

۲۳۳. همان، ص 81.

۲۳۴. خانواده و مسائل جنسی کودکان، دکتر علی قاضی، ص 133.

۲۳۵. تربیت جنسی کودکان، علی اسلامی نسب بجنوردی، ص 76.

استمناء در کودکان، بسیار دیده می‌شود. در آغاز این مرحله، توجه کودک، بیش‌تر به نقاط مختلف بدن خودش معطوف می‌شود و از اینرو، این دوره یک دوره «خویش‌انگیزی»^{۲۳۶} است. کودک در ادامه، پیوسته بدن خود و دیگران را جستجو می‌کند تا ببیند آیا کسان دیگر هم آلت دارند یا نه؟ در سه سالگی تقریباً همه بچه‌ها، جنس خود را تشخیص می‌دهند. این مسئله از اصول آزمون تعیین ضریب هوش است. هر گاه به پسر بچه‌ای بگوییم: «تو دختری!» فوراً انکار می‌کند و چه بسا که برای اثبات پسر بودن خود «اقدامی» نیز انجام دهد.

عوامل اصلی که سبب این «کشف» است، یکی تفاوت شکل اندام آمیزشی بچه‌ها و تفاوت وضع ادرار کردن آنهاست، و عامل دیگر، نحوه آرایش مو و لباس پوشیدن است. بی‌گمان اگر کودکی با همسن و سال خود از جنس مخالف در تماس باشد، تفاوت اندام‌های جنسی را زودتر کشف می‌کند و آنگاه تفاوت وضع مو و لباس را نیز متوجه می‌شود.^{۲۳۷}

طفل، مسائلی را درباره مردان یا زنان می‌بیند و یا می‌شنود و برای کسب اطمینان درباره خود به آزمایش می‌پردازد.

قسمت اول خلاصه کتاب «اسلام و الگوي مصرف» نوشته دکتر علي اکبر کلانتری، با بررسی مصارف خوراکی، بهداشتی، حقوقی، اخلاقی، انرژی و مسکن، در شماره قبل از نظرتان گذشت. اینک، مصارف پوششی، تفریحی، آرایشی و تشریفاتی از مصارف فردی و همچنین مطالبی در باب مصارف دولتی، تقدیم حضورتان می‌شود.

7. مصارف پوششی

چنان که از روایات متعدد استفاده می‌شود، پیشوایان دینی علیهم‌السلام برخورداري و بهره‌مندی از لباسهای متعدد را در صورت تمکن مالی، اسراف ندانسته‌اند و این نکته را به شیوه‌های گوناگون ابراز داشته‌اند. امام صادق علیه‌السلام فرمود: «لَا بَلَسَ أَنْ يَكُونَ لِلرَّجُلِ عِشْرُونَ قَمِيصًا»^{۲۳۸} اشکال ندارد مرد، دارای بیست پیراهن باشد. بر اساس برخی دیگر از روایات، آن چه در این باب، اسراف و نکوهیده است، استفاده نادرست و غیر عقلایی از لباس است. برای نمونه، اسحاق بن عمار می‌گوید: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَكُونُ لِلْمُؤْمِنِ عَشْرَةَ أَقْمِصَةٍ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ عِشْرُونَ قَالَ نَعَمْ لَيْسَ هَذَا مِنَ السَّرْفِ إِنَّمَا السَّرْفُ أَنْ تَجْعَلَ ثَوْبَ صَوْنِكَ ثَوْبَ يَدْلِكَ»^{۲۳۹} به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: شخص مؤمن می‌تواند ده پیراهن داشته باشد؟ فرمود: آری، عرض کردم، بیست پیراهن چطور؟ فرمود: آری، پرسیدم، سی پیراهن چطور؟ فرمود: آری، این [که انسان پیراهنهای متعدد داشته باشد] اسراف نیست، اسراف آن است که از لباسی که تو را [در انظار مردم] حفظ می‌کند [و لباس بیرونی و رسمی است] به عنوان لباس [کار و پوشش] خانگی استفاده کنی.»

نیز برابر برخی از روایات، داشتن لباسهای متعدد و مرغوب که به نوبت پوشیده شوند و بدین وسیله از کهنه شدن آنها جلوگیری به عمل آید، مجاز دانسته شده است. شیخ کلینی به سند خود از نوح بن شعیب و او از یکی از دوستانش نقل می‌کند که وی گفت: «از امام صادق علیه‌السلام درباره مرد متمکنی پرسیدم که لباسهای متعدد و مرغوب، ردا و چندین پیراهن تهیه می‌کند و با پوشیدن آنها، خود را می‌آراید [و چون این لباسها، به نوبت پوشیده می‌شوند] یکدیگر را حفظ می‌کنند. آیا این شخص، اسراف‌گراست؟ حضرت فرمود: خیر؛ چون خداوند می‌فرماید: باید انسان متمکن و برخوردار، از دارایی خود خرج کند.»^{۲۴۰}

شایان ذکر است نباید استفاده از پوشش مناسب و مرغوب، یا پوشیدن غرورآمیز لباسهای گران قیمت و اشرافی، به قصد تکبر و تبختر که در روایات، مورد نکوهش شدید است، یکی محسوب شود. مرحوم کاشف‌الغطاء، ضمن بر شمردن لباسهایی که پوشیدن آنها حرام است، و در اشاره به مضامین برخی از روایات می‌نویسد: «از لباسهایی که پوشیدن آنها حرام است، لباس تبختر و تفاخر است؛ زیرا [بر اساس روایات] هر کس گردن‌فرازی کند و تبختر ورزد، با خدای تعالی، در جبروت و عظمت او منازعه کرده است و خداوند او را به دوزخ فرو خواهد برد و در آن جا، قرین و همراه قارون خواهد بود.»^{۲۴۱}

همچنین باید به این نکته توجه داشت که پوشیدن لباس متعدد و مرغوب، آن گاه اسراف محسوب نمی‌شود که این کار در شأن شخص و لایق به حال او باشد و با انجام این کار، سایر بخشهای زندگی آسیب نبیند و به حقوق خانواده اخلال وارد نشود. روایت زیر از امام علی علیه‌السلام می‌تواند اشاره به این امر باشد.

«لِلْمُسْرِفِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ - يَأْكُلُ مَا لَيْسَ لَهُ - وَ يَلْبَسُ مَا لَيْسَ لَهُ وَ يَشْتَرِي مَا لَيْسَ لَهُ»^{۲۴۲}؛

شخص اسراف‌گر، سه نشانه دارد؟ خوراکی را می‌خورد که برای او [و در حد او] نیست، لباسی

۲۳۸. کافی، ج 6، ص 444.

۲۳۹. همان، ص 441.

۲۴۰. همان، ص 443.

۲۴۱. کشف‌الغطاء، کاشف‌الغطاء، انتشارات مهدوی، اصفهان، چاپ سنگی، بی تا، ج 1، ص 203.

۲۴۲. من لا یحضره الفقیه، صدوق، انتشارات جامعه مدرسین، قم، 1413 ق، ج 3، ص 167.

را می‌پوشد که برای او نیست، و کالایی را خریداری می‌کند که برای او نیست [و نباید خریداری کند].»

مردی که با وجود تنگنای معیشتی و ناتوانی در برآوردن هزینه‌های همسر و فرزندان، اقدام به تهیه لباسهای فاخر و گران قیمت می‌کند و زنی که متأثر از فضاسازیها و مدگراییها و بی‌اعتنا به محدودیتها و مشکلات مالی همسرش، به سراغ کیف و کفش و لباسی می‌رود که فراتر از شأن و موقعیت او است، از مصادیق این سخن هستند.

گفتنی است آن چه امروزه، در زمینه پوشش، به عنوان مد و مدگرایی مطرح است، از امور ناپسندی است که با عزت اسلامی و استقلال ملی، همخوانی ندارد. و چنان چه به تشخیص مسئولان و کارشناسان امر، موجب ترویج فرهنگ بیگانه و از مصادیق تهاجم فرهنگی محسوب شود، نباید در ناروا بودن آن تردید کرد.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «أَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَيَّ مِنْ الْأَنْبِيَاءِ قُلُوبًا لِقَوْمِكَ لَا يَلْبَسُوا لِبَاسَ أَعْدَائِي وَلَا يَطْعَمُوا مَطَاعِمَ أَعْدَائِي وَلَا يَتَشَكَّلُوا بِمَشَاكِلِ أَعْدَائِي فَيَكُونُوا أَعْدَائِي»^{۲۴۲}؛ خداوند، به یکی از پیامبرانش وحی نمود: به مردمتم بگو! لباس دشمنان مرا نپوشند و از خوردنیهای آنان استفاده نکنند و هم شکل با آنان نشوند که اگر چنین کنند، در زمره دشمنان من خواهند بود.»

8. مصارف تفریحی

ممکن است برخی از متدینین، بر اساس برداشت نارسا و تصور ناقص خود از دین، دید مثبتی نسبت به مقوله تفریح و شادی نداشته باشند. در تلقی این گونه افراد، دین و دین‌داری، در نماز، روزه، حج، زکات و اموری از این قبیل محدود می‌شود و تفریح و تفریح، کاری برای غیر متدینین محسوب می‌گردد. در حالی که سیره عملی پیشوایان و بزرگان دین، گویای توجه ایشان به امر تفریح و هواخوری است.

عمر بن حریث نقل می‌کند: بر امام صادق علیه السلام که در منزل برادرش، عبدالله بن محمد، به سر می‌برد وارد شدم، به او عرض کردم: چه انگیزه‌ای شما را به این منزل آورده؟ حضرت فرمود: «طَلَبْتُ الرِّزَّةَ؛ طلب تنزه و تفریح.» همچنین بر اساس روایتی، امام صادق علیه السلام تفریح و تفریح را در ده چیز از جمله پیاده روی، سوارکاری و نگریستن به سبزه دانسته است.^{۲۴۴}

نیز بر اساس روایتی که برقی با سبند خود از ابراهیم بن ابی محمود نقل می‌کند، وی می‌گوید: «قَالَ لَنَا أَبُو الْحَسَنِ الرَّضَا أَيُّ الْإِدَامِ أَجْزَأُ فَقَالَ بَعْضُنَا اللَّحْمُ وَ قَالَ بَعْضُنَا الرِّزَّةُ وَ قَالَ بَعْضُنَا السَّمْنُ فَقَالَ لَا يَلِ الْمِلْحُ لَقَدْ خَرَجْنَا إِلَى نُزْهَةٍ لَنَا وَ نَسِيَ الْغِلْمَانُ الْمِلْحَ فَمَا انْتَفَعْنَا بِشَيْءٍ حَتَّى انْصَرَفْنَا؛^{۲۴۵} امام رضا علیه السلام از ما پرسید: کدام خورش، کافی‌تر است؟ بعضی از ما گفتند: گوشت، برخی دیگر گفتند: زیتون و بعضی روغن را گفتند. حضرت فرمود: نه، بلکه نمک چنین است. [روزی] به سوی تفرجگاهی که برای ما بود خارج شدیم؛ ولی چون خدمتکاران نمک را فراموش کرده بودند، بهره و سودی نبردیم تا این که برگشتیم.»

یکی از نوه‌های امام خمینی قدس سره می‌گوید: «به یاد دارم ایشان همیشه می‌فرمود: در ساعت تفریح، درس نخوانید و در ساعت درس خواندن تفریح نکنید، هر کدام در جای خود.» از زمان کودکی، به یاد دارم که هیچ وقت، این دو را با هم عوض نکرده‌اند و این دو، لازم و ملزوم یکدیگرند.»^{۲۴۶}

اندازه شادی و تفریح

باید در تفریح و ابراز شادی و نشاط، زیاده‌روی نکرد، به گونه‌ای که به تکبر و سرکشی منتهی شود و سر از غرور و خودپسندی و به تعبیر قرآن «مَرَحٌ» درآورد که آن مورد نکوهش است. چنان که خداوند، در وصف شادمانی دسته‌ای از زیان کاران می‌فرماید: «ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ

۲۴۲. مستدرک الوسائل، حسین نوری، ج 3، ص 210.

۲۴۴. مشکاة الانوار، ابوالفضل طبرسی، کتابخانه حیدریه، نجف، چ دوم، 1385 ق، ص 150.

۲۴۵. المحاسن، برقی، ج 2، ص 952؛ بحار الانوار، ج 63، ص 399.

۲۴۶. عبد صالح، محمد علی جدیدی، انتشارات طاووس بهشت، قم، چ اول، 1379 ش، ص 103.

تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ يَمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ»^{۲۴۷}؛ «این بدان سبب است که در زمین، [بی‌جهت و] به ناحق به شادی پرداختید و دچار غرور و تکبر شدید.»
ابن منظور می‌نویسد: «إِنَّ الْفَرْحَ وَالْمَرَحَ وَالْخَيْلَاءَ كُلُّ ذَلِكَ فِي الشَّرِّ وَالْعَمَلِ فِي الْأَرْضِ بِالْمَعْصِيَةِ»^{۲۴۸}؛ شادمانی بیش از حد و غرور آمیز و تکبر و تبختر، همه در زمره شرک و گناه‌کاری بر روی زمین است.»

و اما میزان تفریح و شادی، بر اساس برخی دیگر از رهنمودهای پیشوایان دین علیهم‌السلام قابل تبیین است. در کلامی از امام علی‌علیه‌السلام آمده است: «لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ فَسَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ وَ سَاعَةٌ يَرْمُ مَعَاشَهُ وَ سَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَ بَيْنَ لَذَّتِهَا فِيمَا يَحِلُّ وَ يَجْمَلُ»^{۲۴۹} وقت انسان مؤمن، سه بخش است. بخشی را به مناجات با پروردگار [و عبادت] اختصاص می‌دهد و بخشی از آن را به منظور مرمت و اصلاح معاش، در نظر می‌گیرد و قسمتی دیگر را برای لذت جویی در چارچوب امور حلال و مباح صرف می‌کند.»

در روایتی دیگر، پس از این که ساعات عمر را به چهار ساعت، برای : مناجات با پروردگار، امور معیشتی، دیدار یا برادران ایمانی و لذت بردن، تقسیم می‌کند، در اشاره به ساعت اخیر آمده است: «بِهَذِهِ السَّاعَةِ تَقْدِرُونَ عَلَى الثَّلَاثِ السَّاعَاتِ»^{۲۵۰}؛ با استفاده [بجا و معقول] از این ساعت، بر انجام دادن سه کار دیگر [نیز] قادر خواهید شد.»

از مطالب بالا استفاده می‌شود باید بهره‌وری از لذت و دست‌یابی به نشاط و شادمانی، به کیفیت و اندازه‌ای باشد که شخص، پس از تحصیل آن، بتواند با آمادگی و نشاط کافی، به امور عبادی، معیشتی و اجتماعی خود رسیدگی کند و در انجام این امور، دچار رخوت و سستی نشود.

9. مصارف آرایشی و تزئینی

در اهمیت آرایش و تزئین در فرهنگ اسلام، همین بس که بخش قابل توجهی از سخن و سیره پیشوایان دین، ناظر به این امر و در پیوند با مسائل جانبی آن است. برای نمونه به نقل از امام علی‌علیه‌السلام می‌خوانیم: «لِيَتَزَيَّنَ أَحَدُكُمْ لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ كَمَا يَتَزَيَّنُ لِلْغَرِيبِ الَّذِي يُحِبُّ أَنْ يَرَاهُ فِي أَحْسَنِ الْهَيْئَةِ»^{۲۵۱}؛ باید هر يك از شما، خود را برای [دیدار با] برادر مسلمانش، آن گونه بپاراید که برای [دیدار با] شخص بیگانه می‌آراید، بیگانه‌ای که دوست دارد او را در بهترین شکل و شمایل ببیند.»

اما متأسفانه، این مقوله در جامعه امروز ما، بیگانه از آموزه‌های دینی و متأثر از فرهنگ ناسالم غرب، به صورت معضلی نگران‌کننده درآمده است که حل آن بدون آموزش‌های دراز مدت و فرهنگ‌سازی عمیق، امکان‌پذیر نیست.

مطلب زیر، گزارشی از یکی از جراید می‌باشد:

«گرایش روز افزون زنان، دختران و دختران کم سن و سال به استفاده بی‌رویه از لوازم آرایشی، به مرز بحران رسیده و نگرانی‌های عمیقی را برانگیخته است و موج استفاده از لوازم آرایشی، چنان سرسام آور است که مهار این بحران، دشوار به نظر می‌رسد. چشم‌روشنها، لنز تیره می‌خواهند، چشم تیره‌ها لنز روشن، اگر پوست دختری برق بزند، مات کننده، چاره کار است در این صورت دیگر برق نمی‌زند...»

در پیش‌تر اوقات، زنان و دختران جوانی که عارضه‌ای در صورت ندارند و شادابی و طراوت پوست آنها، در حد معمولی است هم به طور بی‌وقفه، از لوازم آرایشی زیبا کننده، استفاده می‌کنند ...

يك ایرانی مقیم کپنهاگ که گاهی به تهران سفر می‌کند، با ابراز شگفتی از اشتیاق گسترده زنان و دختران ایرانی به استفاده از لوازم زیبا کننده آرایشی می‌گوید: آرایش‌های غلیظ

۲۴۷. غافر/75.

۲۴۸. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، دارالکتاب، قم، چ سوم، 1404 ق، ج2، ص261.

۲۴۹. نهج البلاغه، سید رضی، انتشارات دار الهجرة، قم، بی‌تا، حکمت 382.

۲۵۰. فقه الرضا علیه‌السلام، ابن بابویه، کنگره امام رضا علیه‌السلام، مشهد، چ اول، 1406 ق، ص337.

۲۵۱. کافی، ج6، ص460.

در کشورهای اروپایی، معمولاً مخصوص زنهایی با سنین بالا است که طراوت پوستشان را با گذشت سالها از دست داده‌اند.^{۲۵۲}

اندازه مورد قبول آرایش

اندازه آرایش، با توجه به تفاوت آرایش کننده‌ها و کسانی که برای آنها آرایش می‌شود، متفاوت است. در این میان، به زیباسازی و آرایش بانوان، به دلیل ویژگیها و جاذبه‌های جنسیتی آنان، با حساسیت و اهتمام بیش‌تری نگریسته شده.

در رابطه با آرایش بانوان، به سه دسته روایت بر می‌خوریم. دسته‌ای از آنها، زنان را به طور عموم، به زیبا سازی و آرایش تشویق می‌کنند و دسته‌ای دیگر، در خصوص زنان متأهل و تشویق آنان به تزیین و آرایش برای همسران خود وارد شده است و دسته سوم، روایاتی است که برای این کار بانوان، محدودیتهایی لحاظ کرده‌اند؛ به این معنا که از آرایش و تزیین آنان برای غیر همسرانشان و محیط بیرون از خانه منع نموده‌اند.

در رابطه با هر قسم يك حدیث نقل می‌کنیم:

در مورد قسم اول از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم: «لَا يَنْبَغِي لِلْمَرْأَةِ أَنْ تُعْطَلَ نَفْسَهَا وَ لَوْ أَنْ تُعْلَقَ فِي عُنُقِهَا قِلَادَةٌ وَ لَا يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تَدَعَ يَدَهَا مِنَ الْخِضَابِ وَ لَوْ أَنْ تَمْسَحَهُ بِالْحِنَاءِ مَسْحًا وَ إِنْ كَانَتْ مُسِنَّةً^{۲۵۳}؛ برای زن سزاوار نیست خود را معطل بگذارد؛ [باید کاری انجام دهد] اگر چه به آویزان کردن گردنبندي در گردن خود و سزاوار نیست که دست خود را بدون خضاب رها کند اگر چه در حد لمس کردن حنا، هر چند زن سالخورده باشد.»

و از دسته دوم، روایاتی از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است: «عَلَيْهَا أَنْ تَطَيَّبَ بِأَطْيَبِ طَيِّبِهَا وَ تَلْبَسَ أَحْسَنَ ثِيَابِهَا وَ تَزِينَ بِأَحْسَنِ زِينَتِهَا^{۲۵۴}؛ از جمله حقوق شوهر بر همسر این است که خود را به بهترین عطرها خوشبو کند و بهترین لباسها [ی ممکن] را بپوشد و خود را به بهترین وجه آرایش نماید.»

و از دسته سوم، روایاتی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است: «أَيُّمَا امْرَأَةٍ تَطَيَّبَتْ لِغَيْرِ زَوْجِهَا لَمْ تُقْبَلْ مِنْهَا صَلَاةٌ حَتَّى تَغْتَسِلَ مِنْ طَيِّبِهَا كَغُسْلِهَا مِنْ جَنَابَتِهَا^{۲۵۵}؛ زنی که خود را برای غیر همسرش خوشبو نماید، نمازی از او پذیرفته نمی‌شود تا وقتی که خود را از بوی خوش شسشو دهد؛ همان‌گونه که از جنابت خود، غسل می‌کند.»

گفتنی است همان‌گونه که به زنان لازم است خود را برای شوهران بیارایند، بر شوهران نیز لازم است در این مورد اقدام کنند.

حسن بن جهم می‌گوید: دیدم ابوالحسن علیه‌السلام خضاب کرده است، [از روی تعجب] عرض کردم: فدایت شوم خضاب کرده‌ای؟! فرمود: «نَعَمْ إِنْ التَّهَيُّتَةَ مِمَّا يَزِيدُ فِي عِقَّةِ النِّسَاءِ وَ لَقَدْ تَرَكَ النِّسَاءُ الْعِقَّةَ بِتَرَكَ أَزْوَاجِهِنَّ التَّهَيُّتَةَ ثُمَّ قَالَ أَيْسُرُكَ أَنْ تَرَاهَا عَلَى مَا تَرَكَ عَلَيْهِ إِذَا كُنْتَ عَلَى غَيْرِ تَهَيُّتَةٍ قُلْتُ لَا قَالَ فَهُوَ ذَاكَ^{۲۵۶}...؛ بله، آسادگی و تهیه دیدن، به عفت زنان می‌افزاید. همانا زنان به علت این که همسرانشان این کار را ترك کرده‌اند، دست از عفاف کشیده‌اند. سپس فرمود: آیا اگر همسرت را مثل خودت ببینی در حالی که به خود نرسیده‌ای، خوشحال می‌شوی؟ عرض کردم: نه، فرمود: او هم، چنین است...»

بدیهی است روا بودن آرایش بلکه استحباب مؤکد آن در موارد یاد شده، مقید به رعایت اعتدال و پرهیز از اسراف است. به دیگر سخن، لازم است کم و کیف آرایش و هزینه‌ای که به مصرف آن می‌رسد، در میان مردم، معمول و متعارف باشد و با شأن و موقعیت مالی و اجتماعی شخص، وفق دهد.

فاضل نراقی، در اشاره به این امر می‌نویسد: «... باید شخص، مال خود را در چیزهایی مصرف کند که بدان احتیاج دارد، یا فایده عقلایی بر آن مترتب می‌شود، و به مقداری باشد که متناسب با حال و وضع او است. و از جمله فوایدی که موردنظر عقلا است، آرایش و زینت نمودن

۲۵۲. خبر جنوب، 83/2/22.

۲۵۳. وسائل الشیعه، ج 2، ص 97.

۲۵۴. همان، ج 20، ص 158.

۲۵۵. همان، ص 160.

۲۵۶. همان، ج 20، ص 246.

است که از نگاه شرع، امری مطلوب محسوب می‌شود، مشروط بر آن که [هزینه مصرفی در این زمینه] بیش از مقدار متناسب با او نباشد.^{۲۵۷}

10. مصارف تشریفاتی

اهمیت پرداختن به این موضوع، یکی بدان جهت است که امروزه، بخش قابل توجهی از مخارج و هزینه‌های اشخاص و خانواده‌ها را مصارف تشریفاتی تشکیل می‌دهد و از سوی دیگر، گاه در این عرصه، شاهد زیاده‌رویها، ریخت و پاشها و مصارفی هستیم که فاقد مبنای عقلایی و شرعی است و می‌تواند مبتنی بر چشم و هم چشمی و برخاسته از انگیزه‌های نادرستی مانند تفاخر و خودنمایی باشد که از نگاه دین مورد نکوهش است. چنان که به نقل از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم: «مَنْ أَطْعَمَ طَعَامًا رِيَاءً وَ سَمِعَهُ أَطْعَمَهُ اللَّهُ مِثْلَهُ مِنْ صَدِيدِ جَهَنَّمَ وَ جَعَلَ ذَلِكَ الطَّعَامَ نَارًا فِي بَطْنِهِ حَتَّى يَقْضِيَ بَيْنَ النَّاسِ»^{۲۵۸}؛ هر کس، از سر ریا و خودنمایی، [سفره دهد و] اطعام نماید، خداوند، مثل همان طعام، از غذای چرکین جهنم به او بخوراند و همان طعام را به صورت آتشی در درون او قرار دهد تا این که میان مردم، داوری نماید.»

برخی از موارد تشریفاتی مانند: پذیرایی از میهمان و پذیرایی از مصیبت دیدگان، به دلیل پررنگ بودن صبغه اخلاقی آنها، در مبحث مصارف اخلاقی، مورد بررسی قرار گرفت. در این قسمت به توضیح مصارفی می‌پردازیم که جنبه تشریفاتی بودن آنها، بیش از سایر جنبه‌ها است.

ولیمه و موارد آن

«وَلِمَ» و «وَلَمَه» در اصل به معنای جمع شدن و گرد آمدن است. و ولیمه به غذا و طعامی گفته می‌شود که در مراسم عروسی و غیر آن مورد استفاده قرار می‌گیرد و به گفته برخی، غذای عروسی، ولیمه، و غذایی که برای خانه دار شدن داده می‌شود، نفیعه نام دارد.^{۲۵۹}

بر اساس سخن و سیره پیشوایان دینی‌علیهم‌السلام، در موارد زیر، دادن ولیمه، مورد تأیید و گاه مورد تأکید است:

الف. عروسی

مردی به امام صادق‌علیه‌السلام عرض کرد: [علت چیست] در ولیمه عروسی، رایحه و بوی مطبوعی وجود دارد که در دیگر غذاها وجود ندارد؟ حضرت فرمود: «مَا مِنْ عُرْسٍ يَكُونُ يُنْحَرُ فِيهِ جَزُورٌ أَوْ تُذْبَحُ بَقْرَةٌ أَوْ شَاةٌ إِلَّا بَعَثَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَلَكَ مَعَهُ قِيرَاطٌ مِنْ مِسْكِ الْجَنَّةِ حَتَّى يُدِيفَهُ فِي طَعَامِهِمْ فِتْلِكَ الرَّائِحَةِ الَّتِي تُشَمُّ لِذَلِكَ»^{۲۶۰}؛ هیچ عروسی نیست که در آن شتری نحر شود یا گاو یا گوسفندی ذبح گردد، مگر اینکه خداوند فرشته‌ای می‌فرستد که با خود، قیراطی از مشک بهشت به همراه دارد تا در غذای آنان مخلوط کند. بوی [خوشی] که از این طعام به مشام می‌خورد، به همین سبب است.»

ب. به دنیا آمدن فرزند

منهال قصاب می‌گوید: به قصد مدینه، از مکه بیرون آمدم، در مسیر خود، وقتی به آبواء رسیدم که در آن جا، موسی‌علیه‌السلام، پسر امام صادق‌علیه‌السلام به دنیا آمده بود. من پیش از امام صادق‌علیه‌السلام وارد مدینه شدم، و ایشان یک روز پس از من وارد شهر شد و مردم را [به میمنت تولد فرزند و به عنوان ولیمه آن] اطعام نمود.^{۲۶۱}

ج. بازگشت از سفر

در یکی از روایات، هنگام شمارش مواردی که ولیمه داده می‌شود، تعبیر شده است: «وَ الْإِيَابِ وَ هُوَ الرَّجُلُ يَدْعُو إِخْوَانَهُ إِذَا أَبَ مِنْ غَيْبَتِهِ»^{۲۶۲}؛ و از موارد ولیمه، آن است که مرد، پس از آمدن [از سفر] و بازگشت از غیبت، برادران [دینی] خود را دعوت نماید.»

د. ه. ختنه کردن فرزند و خریدن خانه

۲۵۷. عوائد الایام، احمد نراقی، کتابخانه بصیرتی، قم، چاپ سنگی، بی‌تا، ص 233.

۲۵۸. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، شیخ صدوق، انتشارات شریف رضی، قم، چ دوم، 1364 ش، ص 286.

۲۵۹. لسان العرب، ابن منظور، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چ اول، 1416 ق، ج 15، ص 399.

۲۶۰. کافی، ج 6، ص 282.

۲۶۱. وسائل الشیعه، ج 21، ص 401.

۲۶۲. کافی، ج 6، ص 281.

بنابر نقل شیخ صدوق، رسول خدا صلی الله علیه و آله در ارتباط با دادن ولیمه برای این دو مورد و موارد پیشین فرمود: «لَا وَلِيمَةَ إِلَّا فِي خَمْسٍ فِي عُرْسٍ أَوْ خُرْسٍ أَوْ عِدَارٍ أَوْ وَكَارٍ أَوْ رَكَازٍ فَالْعُرْسُ التَّزْوِيجُ وَ الخُرْسُ النِّقَاسُ بِالْوَلَدِ وَ العِدَارُ الخِتَانُ وَ الوَكَارُ الرَّجُلُ يَشْتَرِي الدَّارَ وَ الرَّكَازُ الرَّجُلُ يَقْدَمُ مِنْ مَكَّةَ^{۲۶۳}؛ دادن ولیمه [مطلوب] نهیست مگر در پنج مورد: عُرْس، خُرْس، عِدَار، وِکار، خریدن خانه و رَكَاز، آمدن مرد از مکه.»

چنان که می‌بینیم، این روایت، «آمدن از مکه» را از موارد ولیمه دادن بر شمرده است، و این می‌تواند از باب ذکر مصداق باشد؛ زیرا به قرینه روایت پیشین، هنگام بازگشت از مطلق سفر، دادن ولیمه مطلوب است. و باز به قرینه روایت قبل، منظور سفر طولانی است؛ به گونه‌ای که شخص، برای مدتی از دیده‌ها پنهان شود و غیبت عرفی صدق کند. ولیمه در موارد دیگر

گاه در میان مردم، به ولیمه‌ها و سفره دادنهایی برمی‌خوریم که در سیره و روایات رسیده از پیشوایان دین علیهم‌السلام اشاره‌ای به آنها نشده است. مثلاً شخصی که در امر تحصیل یا ورزش موفقیتی کسب کرده، سور یا مهمانی می‌دهد. این گونه موارد با توجه به نداشتن پشتوانه دینی و با عنایت به عبارت «لَا وَلِيمَةَ إِلَّا فِي خَمْسٍ...»، فاقد وجهه دینی است و نمی‌توان آن را عمل مستحب دانست. البته اگر این گونه اعمال، به انگیزه و به عنوان اطعام مؤمن یا کمک به مستمندان یا صلح ارحام و عناوینی از این قبیل انجام شود، قطعاً مطلوب و راجح خواهد بود.

اندازه ولیمه

در روایتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «الْوَلِيمَةُ أَوَّلَ يَوْمٍ حَقَّ وَ الثَّانِي مَعْرُوفٌ وَ مَا زَادَ رِيَاءً وَ سَمْعَةً^{۲۶۴}؛ دادن ولیمه، روز اول، حق [و به جا] است، روز دوم، خوب، و بیش از آن، ریاکاری و خودنمایی است.»
عقیقه

از مصارف مالی که در فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام، مورد تأکید فراوان است، عقیقه می‌باشد. این واژه از ماده «عق» به معنای شکافتن و بریدن است و به حیوانی که برای این منظور، ذبح می‌شود، عقیقه گفته‌اند.

و در اهمیت عقیقه، همین بس که از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم: «كُلُّ مَوْلُودٍ مُرْتَهَنٌ بِعَقِيْقَتِهِ^{۲۶۵}؛ هر کودکی که زاده می‌شود، [حیات و سلامتی او] در گرو عقیقه‌اش است.» آنچه در این باب، مورد تأکید است، ذبح کردن حیوان و جاری نمودن خون است، نه اموری مانند صدقه دادن قیمت حیوان. عبدالله بن بکیر می‌گوید: در حضور امام صادق علیه‌السلام بودم که فرستاده‌ای از سوی عموی حضرت، عبدالله بن علی آمد و عرض کرد: عمویتان می‌گوید ما در پی عقیقه رفتیم؛ ولی نیافتیم، می‌توانیم به قیمت آن صدقه دهیم؟ حضرت فرمود: «لَا إِنْ اللّٰهَ يُجِبُ إِطْعَامَ الطَّعَامِ وَ إِرَاقَةَ الدِّمَاءِ^{۲۶۶}؛ نه، خدا دوست دارد اطعام صورت گیرد و خون ریخته شود.» طبق روایات، عقیقه می‌تواند، گوسفند، گاو و شتر باشد و در این باب، فرقی بین مولود پسر و دختر نیست. و پاچه و ران حیوان به قابله هدیه داده می‌شود. مادر کودک، از خوردن غذایی که با این گوشت تهیه می‌شود، منع شده است.

گوشت حیوان عقیقه، در قطعات متعدد بریده شده و بی آن که استخوان آن شکسته شود، طبخ می‌گردد و با غذای به عمل آمده، گروهی از مسلمانان، پذیرایی می‌شوند.^{۲۶۷}

مصارف دولتی

میان مصارف فردی و مصارف دولتی تفاوتی وجود دارد از جمله :

۲۶۳. من لا یحضره الفقیه، صدوق، ج ۳، ص ۴۰۲.

۲۶۴. المحاسن، ج ۲، ص ۶۱۸.

۲۶۵. کافی، ج ۶، ص ۲۵.

۲۶۶. همان، ص ۲۵.

۲۶۷. ربك: همان، ص ۲۷، ۲۹ و ۳۲.

1. فرد با اموال و منافع شخصی خود سر و کار دارد؛ ولی دولت، با اموال عمومی (بیت المال) و مصالح جمعی.
 2. در بسیاری موارد، مصارف دولت و تخصیص بودجه‌ها از سوی نهادها و سازمانهای دولتی، به تدابیر گسترده و سلیس‌ت‌گذاریهای دقیق و برنامه‌ریزیهای پیچیده نیازمند است؛ بر خلاف مصارف فردی که در این حد از اهمیت نیستند.
 3. پیامدهای مصارف فردی، محدود است؛ بر خلاف مصارف دولتی که گاه تبعات و نتایج آن يك شهر و یا يك کشور را در بر می‌گیرد. از این‌رو اگر رفتار زشتی مانند خیانت کاری در عرصه‌های محدود و امور فردی، زشت و نکوهیده باشد، در امور دولتی و آن چه به کشور و امت اسلامی مربوط می‌شود، زشت‌تر و نکوهیده‌تر است. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «أَعْظَمُ الْخِيَانَةِ خِيَانَةُ الْأُمَّةِ؛^{۲۶۸} بزرگ‌ترین خیانت، خیانت به امت (اسلامی) است.»
 4. به طور معمول و متأسفانه، انگیزه افراد در صرفه جویی و بهره‌وری صحیح از اموال دولتی نسبت به اموال شخصی، کمتر و ضعیف‌تر است.
- این تفاوتها ایجاب می‌کند که جهت تعیین الگوی مصرف در هزینه‌ها و مصارف دولتی افزون بر معیارهای یاد شده در بخش مصارف فردی، اصول و مکانیزمهای دیگری را نیز مورد توجه قرار داد. در زیر، به مهم‌ترین این اصول می‌پردازیم.

1. عدالت ورزی در تخصیص امکانات و توزیع درآمدها

عدالت‌ورزی دولت اسلامی به آن است که در تخصیص امکانات و خدمات و در توزیع ثروتها و درآمدها و نیز در تدوین و تصویب قوانین و آیین‌نامه‌های مربوط به امور یاد شده، میان اقشار جامعه، تفاوت قائل نشود و متمکنان را بر مسکینان و قدرتمندان را بر ضعیفان پیش ندارد. لزوم توجه دولت مردان اسلامی به عدالت ورزی به حدی است که امام علی علیه السلام طی نامه‌ای به فرماندار خود در مصر، ضرورت این امر را در جزئی‌ترین رفتار یا مردم گوشزد می‌کند و می‌فرماید: «وَأَسْ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَالنَّظَرَةِ حَتَّى لَا يَطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِي حَيْفِكَ لَهُمْ وَ لَا يَبْأَسَ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِمْ»^{۲۶۹}؛ در نگریستن زیر چشمی و خیره شدن به مردم، به مساوات و برابری رفتار کن تا بزرگان، به ظلم و ستم تو به سود خویش طمع نکنند و ناتوانان، از عدالت ورزی‌ات نومید نگردند.»

همچنین در پاسخ به برخی از یاران مصلحت‌اندیش که به ایشان پیشنهاد می‌کردند، خواسته‌های طلحه و زبیر را برآورده سازد فرمود: «وَاللَّهِ ... وَ لَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَّيْتُ بَيْنَهُمْ فَكَيْفَ وَ إِنَّمَا الْمَالُ مَالُ اللَّهِ»^{۲۷۰}؛ به خدا سوگند! [این کار را نخواهم کرد] ... اگر بیت‌المال، مال شخصی من هم بود، آن را به طور مساوی میان مسلمانان تقسیم می‌کردم، چه رسد به این که این مال، مال خدا است.»

اگر بخواهیم موضوع مورد بحث را متناسب با وضعیت فعلی کشور و در قالب مثال توضیح دهیم باید به سیستم یارانه اشاره کنیم که از منابع و درآمدهای عمومی پرداخت می‌شود. امری که می‌تواند در کوتاه مدت و به سبب پاره‌ای از ضرورتها، قابل تأیید باشد؛ ولی بی‌تردید، اجرای ناهدقمند آن در دراز مدت، در تضاد آشکار با عدالت اجتماعی است.

بر اساس يك گزارش اقتصادی در سال 1383، ثروتمندان، بنزین را 41 برابر، گازوئیل را 33 برابر، نفت سفید را 1/8 برابر و گاز را 4/5 برابر و برق را 3/7 برابر بیشتر از فقیران استفاده می‌کنند.^{۲۷۱}

و طبق گزارش بانک مرکزی، 49 درصد درآمد کشور به 20 درصد خانوارها و 51 درصد باقیمانده به 80 درصد خانوارها تعلق می‌گیرد و نسبت درآمدی 10 درصد ثروتمندان کشور، 7 برابر خانوارهای فقیر جامعه است و سهم دو دهک درآمدی پایین جامعه از درآمد ملی، حدود 5 درصد است.^{۲۷۲}

۲۶۸. نهج البلاغه، نامه 26.

۲۶۹. نهج البلاغه، نامه 27.

۲۷۰. همان نامه.

۲۷۱. جمهوری اسلامی، 84/5/8.

۲۷۲. همان.

این حقایق تأسف بار ایجاب می‌کند نظام اسلامی، با اتخاذ سیاست‌های اصولی و تدابیر ویژه، زمینه‌های توزیع عادلانه ثروت را فراهم آورد به گونه‌ای که اقشار جامعه، به طور برابر از امکانات و خدمات آموزشی، بهداشتی، ورزشی، تفریحی، انرژی، مسکن و ... بهره‌مند شوند.

2. مقدم داشتن منافع توده مردم بر مصالح خواص

خصوصیت مردمی بودن دولت اسلامی ایجاب می‌کند منافع توده مردم و مصالح اکثریت جامعه را بر منافع اقلیت خواص، مقدم بدارد و سیاست‌های مصرفی خود را بر این اساس تنظیم کند.

امام علی‌علیه‌السلام در تحلیلی جامعه‌شناسانه، این مهم را به مالک اشتر گوشزد می‌کند و می‌فرماید:

«باید محبوب‌ترین کارها پیش تو، معتدل‌ترین آنها در حق و گسترده‌ترین آنها در عدالت و جامع‌ترین آنها در جلب رضایت توده مردم باشد؛ زیرا خشم توده مردم، رضایت خواص را از بین می‌برد [در صورت نارضایتی اکثریت، رضایت اقلیت بی‌فایده است] و در میان مردم، هیچ کس برای حاکم، گران‌بارتر از خواص در موقع رفاه و آسایش و کم‌یاری‌کننده‌تر از آنان در وقت بخشش و کندتر از آنان در پذیرش عذر به هنگام عدم بخشش و کم‌صبرتر از آنان به هنگام پیشامد سختی‌های روزگار نیست. همانا سرتون دین و جمعیت مسلمانان و گروه آماده برای [مقابله با] دشمنان، توده و عامه مردم هستند [نه خواص ایشان]، پس باید به سخنان آنان گوش فرا دهی و تمایل و رغبتت به آنان باشد.»^{۲۷۲}

3. نگاه ویژه به امر آموزش و پژوهش

تفاوت عمده میان دو مقوله آموزش و پژوهش آن است که آن چه در آموزش، مورد نظر است، انتقال و یادگیری تولیدات و یافته‌های علمی است؛ ولی مقصود پژوهش، گام نهادن در راه‌های ناپیموده و تولید یافته‌های جدید علمی است. ملموس‌ترین نتیجه بی‌توجهی به این دو مهم، به خصوص پژوهش، ضعف در برنامه‌ریزی، تدوین سیاست‌های غیر اصولی، وابستگی به پژوهش‌های بیگانگان و عمل کردن به نسخه‌های وارداتی و احیاناً شکست خورده دیگران است.

بر اساس مستندات، در ایران تعداد محقق در سال‌های 72 تا 79، در یک میلیون نفر، حدوداً 345 نفر بوده است.^{۲۷۴} این در حالی است که بر طبق آماري که اخیراً سازمان‌های بین‌المللی در خصوص شاخص تعداد پژوهشگران به میزان جمعیت ارائه کرده‌اند، برای هر یک میلیون نفر، 1270 پژوهشگر نیاز است که این آمار، در اروپا 2206 پژوهشگر و در آمریکا 1509 نفر است.^{۲۷۵} بر طبق برآوردی دیگر، در حال حاضر، سرانه بخش پژوهشی در ایران، 35 صدم درصد درآمد ملی است و حال آن که میزان این بودجه، از یک دهم درصد در جهان سوم، تا 7 درصد در آمریکا و ژاپن متغیر است.^{۲۷۶}

بی‌گمان برخورداری ممالک استکباری از امکانات و توانمندی‌های برتر تحقیقاتی و ضعف کشورهای اسلامی در این عرصه، موجب تفوق و استیلاي آنها بر جوامع اسلامی و زمینه ساز وابستگی مسلمانان به بیگانگان خواهد شد. امری که با آموزه‌های روشنی چون آیات «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»^{۲۷۷}؛ «خداوند برای کافرین نسبت به مؤمنین تسلطی قرار نداده است.» و «أَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ»^{۲۷۸}؛ «هر نیرویی در قدرت دارید، برای مقابله با آنها (دشمنان) آماده سازید.» و حدیث نبوی «الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ»^{۲۷۹} اسلام برتر است و هیچ چیز بر آن برتری ندارد.» سازگار نیست.

بر این اساس، لازم است بودجه‌ای که به این امر اختصاص می‌یابد و هزینه‌ای که در این مورد به مصرف می‌رسد، به حدی باشد که استقلال و اقتدار کشور اسلامی را در زمینه تحقیقات فراهم آورد و زمینه‌های وابستگی آن به بیگانگان در این عرصه را از بین ببرد.

۲۷۳. نهج البلاغه، نامه 53.

۲۷۴. خبرنامه دین پژوهان، دبیرخانه دین پژوهان، قم، 1381 ش، شماره 11، ص 108.

۲۷۵. جمهوری اسلامی، 81/10/10.

۲۷۶. صنایع الکترونیک، عبدالمجید ریاضی، شرکت صنایع الکترونیک ایران، تهران، 1382 ش، 9، ص 70.

۲۷۷. نساء/141.

۲۷۸. انفال/60.

۲۷۹. من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 334.

4. اهتمام ویژه به فرهنگ جامعه

بشریت امروز، تهاجم فرهنگی قدرتهای سلطه‌گو را با بهره‌گیری از پیشرفته‌ترین تکنولوژی، با گوشت و پوست خود احساس می‌کند. ممالک استکباری و در رأس آنها آمریکا، برای اشاعه و گسترش فرهنگ خود، بودجه‌های بسیار هزینه می‌کنند و از امکانات فراوان بهره می‌گیرند. طبق آمار ارائه شده، آمریکا، 75 درصد تبلیغات جهان را انجام می‌دهد. تولید کنندگان این کشور، سالانه بیش از 45 میلیارد دلار صرف تبلیغات و بیش از 60 میلیارد دلار به معرفی کالا از طریق کوپن تخفیف، نمونه‌های مجانی، تخفیف پس از فروش و موارد مشابه اختصاص می‌دهند، این مبلغ تبلیغاتی معادل 200 دلار برای هر آمریکایی است؛ رقمی که بیش از درآمد سرانه یک شهروند متعارف جهان سومی است.

افزون بر این در هر سال، بیش از 90 فیلم، 12 مجله به 22 زبان و 800 ساعت برنامه‌های صدای آمریکا به 37 زبان تهیه می‌شود که همگی به شرح محسنات زندگی به شیوه آمریکایی می‌پردازند.^{۲۸۰}

با توجه به این واقعیات، بر دولت اسلامی است که با کلان‌نگری و به دور از تنگ‌نظری، بودجه لازم و امکانات مناسب در اختیار سازمانها و نهادهای صلاحیت‌دار فرهنگی قرار دهد. تا با اتخاذ سیاستها و تنظیم برنامه‌ای صحیح توسط این سازمانها و نهادها، فرهنگ اصیل اسلامی، از دستبرد فرهنگ بیگانه مصون بماند و در صورت امکان، زمینه بسط و اشاعه آن در سطح جهان فراهم آید.

5. رعایت اصل توازن در مصرف

ارتباط و تعامل میان نهادها و سازمانهای يك جامعه و تأثیرات متقابل میان آنها ایجاب می‌کند در تخصیص بودجه‌ها و امکانات به بخشهای گوناگون جامعه، اصل توازن، به عنوان يك اصل راهبردی مورد توجه قرار گیرد تا بدین وسیله، توسعه و پیشرفت، در همه ابعاد آن و به طور متعادل و هماهنگ تحقق یابد.

انواع توسعه، نسبت به هم تأثیر و تأثر دارند و توجه بیش از حد به یکی از ابعاد توسعه، و غفلت از ابعاد دیگر، خطرآفرین است و زمینه را برای کاهش توان ملی فراهم می‌آورد. همان گونه که اتحاد جماهیر شوروی، با تکیه تک بُعدی بر توسعه نظامی و فن آوری هسته‌ای و موشکی و بی‌توجهی به سایر ابعاد توسعه، نتوانست پا بر جا بماند و تن به فروپاشی داد. ایلوین ویکتور ایوانویچ، نماینده دوماي روسیه، در اشاره به این واقعیت گفته است: «می‌توان گفت صنایع ما تقریباً صنایع میلیتاریستی (نظامی) بود؛ بدین معنا که ما مرتباً سلاح تولید کنیم و به پیشرفته‌ترین تکنولوژی نظامی دست یابیم. ما توانستیم به این فن آوری دست پیدا کنیم؛ اما در مقابل، بسیاری از احتیاجات اجتماعی خود را قربانی کردیم. اگر پولی را که برای تولید سلاح و مسائل نظامی صرف کردیم، صرف مسائل اجتماعی مردم کرده بودیم، به مراتب می‌توانستیم بیش‌تر به آنان خدمت کنیم ... وقتی پرده آهنین برداشته شده، تازه معلوم گردید در آمریکا چه مواد غذایی مصرف می‌شود و در آن جا چه اتومبیل‌هایی تولید می‌کنند. این مسائل یکباره به ذهن شهروند شوروی رسوخ کرد و معیاری شد برای زندگی مت‌جدد.»^{۲۸۱} می‌توان این امر را در نگاه کلان، از مصادیق «تقدیر معیشت» دانست که در روایات متعدد، مورد تأکید پیشوایان دین‌علیهم‌السلام قرار گرفته است. برای مثال، به نقل از امام علی‌علیه‌السلام آمده است: «ثَلَاثٌ بَيْنَهُنَّ يَكْمُلُ الْمُسْلِمُ التَّقْوَةُ فِي الدِّينِ وَ التَّقْدِيرُ فِي الْمَعِيشَةِ وَ الصَّبْرُ عَلَى التَّوَابِ؛^{۲۸۲} شخص مسلمان با سه چیز به کمال می‌رسد: خوب فهمیدن دین، تقدیر در معیشت و شکیبایی بر مصیبتها.»

با توجه به گفته‌های واژه‌شناسان پیرامون واژگان «تقدیر» و «معیشت»^{۲۸۳} و نیز با عنایت به قرائن و شواهد گوناگون از جمله روایاتی که در این باب رسیده، می‌توان تقدیر معیشت را چنین

۲۸۰. عصر تبلیغات، آنتونی پراتکانیس و الیوت آرنسون، ترجمه کاووس سیدامامی و محمدصادق عباسی، انتشارات سروش، تهران، چ اول، 1379 ش، ص 13.

۲۸۱. اصلاحات و فروپاشی، حسن واعظی، انتشارات سروش، تهران، چ اول، 1379 ش، ص 130.

۲۸۲. خصال، صدوق، ج 1، ص 124.

۲۸۳. القاموس المحيط، فیروز آبادی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چ اول، 1412 ق، ج 2، ص 163.

معنا کرد: «تدبیر و تنظیم عرصه‌های مختلف حیات در چهارچوب شرع و عقل و رعایت اعتدال در جنبه‌های گوناگون، برای نیل به زندگی مطلوب دنیوی و اخروی.»^{۲۸۴}

6. پرهیز از هزینه‌ها و تشریفات غیرضروری

از آنجا که حاکمان و کارگزاران دولتی، با اموال عمومی سرو کار دارند، چنان چه در هزینه کردن این اموال، ریخت و پاش نمایند و با اقدامات نسنجیده و تشریفات غیر ضروری، موجبات تضییع و هدر رفت آن را فراهم آورند، کار آنان، نه تنها از مصادیق اسراف است؛ بلکه می‌تواند از موارد «خیانت کاری» باشد.

امام علی‌علیه‌السلام در نامه خود به زیاد به ایبه (آن گاه که وی قائم مقام عبدالله بن عباس در حکومت بصره بود) نوشته است: «وَإِنِّي أَقْسِمُ بِاللَّهِ قَسَمًا صَادِقًا لَّيْنُ بَلَّغِي أَنْكَ خُنْتَ مِنْ فَيْءِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئًا صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا لِأَشَدَّنَّ عَلَيْكَ شِدَّةً تَدْعُكَ قَلِيلَ الْوَفْرِ ثَقِيلَ الظَّهِرِ ضَرِيْلَ الْأَمْرِ»^{۲۸۵} به خدا سوگند یاد می‌کنم، سوگندی از روی راستی! اگر به من برسد در اموال عمومی مسلمانان، به مقداری اندک یا بزرگ خیانت کرده، [به خلاف دستور صرف نموده‌ای،] بر تو سخت خواهم گرفت؛ چنان سخت گیری که تو را کم مایه و گران پشت و دلیل و خوار گرداند. البته جوایز و پادشاهی‌هایی که از محل درآمدهای دولتی و به منظور تشویق و ترغیب اشخاص حقیقی و حقوقی پرداخت می‌شود، از تشریفات غیر ضروری محسوب نمی‌گردد، مشروط به این که اولاً کسانی از این جوایز و پادشاهی برخوردار شوند که مستحق آن باشند و ثانیاً در این کار زیاده روی و افراط نشود و ثالثاً صرف این گونه هزینه‌ها به مصلحت جامعه باشد. چنان که صاحب جواهر در مبحث سبق و رمایه می‌نویسد: «اگر امام [و حاکم اسلامی] جایزه مسابقه را از بیت المال بپردازد، این کار، بدون خلاف و بدون هر گونه اشکال، جایز است؛ زیرا در این کار، مصلحت اسلام و مسلمین نهفته است.»

امام علی‌علیه‌السلام در نامه خود به مالک اشتر، بر اهمیت تشویق تأکید می‌کند و می‌فرماید: «وَ لَا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَ الْمُسِيءُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةٍ سَوَاءٍ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ تَزْهِيْدًا لِأَهْلِ الْإِحْسَانِ فِي الْإِحْسَانِ وَ تَدْرِيْبًا لِأَهْلِ الْإِسَاءَةِ عَلَى الْإِسَاءَةِ»^{۲۸۶} نباید نیکوکار و زشت‌کار، پیش تو یکسان باشند؛ زیرا در این صورت، نیکوکار، نسبت به انجام کار نیک، دلسرد و بی‌ رغبت می‌شود و بدکار، در ارتکاب بدی، تشویق می‌گردد.»

۲۸۴. جهت آگاهی بیشتر در این مورد، ر.ک: تقدیر معیشت، ضرورت جامعه اسلامی، علی اکبر کلانتری، انتشارات کوشامهر، شیراز، چ اول، 1383 ش، ص 20.

26.

۲۸۵. نهج البلاغه، نامه 20.

۲۸۶. نهج البلاغه، سید رضی، ص 430، نامه 53.

خبرها

برژینسکی: تکرار شکست شوروی سابق در افغانستان در انتظار آمریکاست
به گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی، «زیگینو برژینسکی»، نظریه پرداز کهنه کار آمریکایی و از مقامات سابق کاخ سفید، به این کشور و متحدان اروپایی اش هشدار داد که با خطر تکرار شکست شوروی سابق در افغانستان مواجه هستند. برژینسکی به کاخ سفید پیشنهاد کرد برای جلوگیری از چنین شکستی، سیاستهای خود را در قبال افغانستان، به طور بنیادی تغییر دهد. وی گفت: هشت سال پیش ما با 300 سرباز به افغانستان رفتیم و طالبان را سرنگون کردیم؛ اما اکنون تعداد نیروهایمان با نیروهای شوروی سابق در زمان اشغال افغانستان (دهه 80) برابری می کند. برژینسکی به اواما در مورد سیاست خارجی اش، هشدار داد.^{۲۸۷}
امارات متحده بزرگ ترین خریدار تسلیحات از آمریکا
مرکز تحقیقات کنگره آمریکا در گزارشی امارات را بزرگ ترین وارد کننده تسلیحات از آمریکا معرفی کرد.

به گزارش مصر، نتایج یک بررسی جدید در واشنگتن حاکی از آن است که امارات در سال 2008 با واردات تسلیحات از آمریکا به ارزش 6/5 میلیارد دلار، در صدر کشورهای در حال توسعه وارد کننده تسلیحات از این کشور قرار گرفته است. روزنامه نیویورک تایمز نوشت، امارات این 6/5 میلیارد دلار را صرف تقویت سیستم دفاع هوایی خود کرده است. بر پایه این گزارش، مغرب با قرار داد جدید خرید جنگنده از آمریکا به ارزش 2/1 میلیارد دلار در رتبه دوم و تایوان با خریداری هلی کوپترهای جنگی به ارزش دو میلیارد دلار در رتبه سوم قرار دارند. گفتنی است این رتبه بندی تنها مربوط به سال 2008 است و در سالهای اخیر، کشورهای عربی چون عربستان قرارداد تسلیحاتی هنگفتی با آمریکا منعقد کرده اند.^{۲۸۸}
مردم آمریکا: نمی خواهیم کشورمان ژاندارم جهان باشد
نتایج یک نظرسنجی جدید نشان داد که 74 درصد مردم آمریکا مایل نیستند کشورشان نقش «ژاندارم جهانی» را ایفا کند.

به گزارش فلرس به نقل از روزنامه «راسیسا گازیه تا»، براساس نتایج یک نظرسنجی که توسط مؤسسه «راسموسن» صورت گرفته است، 74 درصد از مردم آمریکا ابراز داشته اند که نمی خواهند کشورشان ژاندارم جهانی باشد.

براساس این نظرسنجی، تنها 12 درصد سؤال شوندگان معتقدند که آمریکا باید به تنهایی پاسخگوی «صلح و توسعه دموکراسی در سطح جهانی» باشد.^{۲۸۹}
نظامیان آمریکایی در دام اعتیاد

آزادی، دموکراسی، امنیت، پیشرفت و... واژه های زیبایی هستند که آمریکا و متحدانش با هدف فریب افکار عمومی از آنها استفاده کرده و به کشورهای عراق و افغانستان یورش بردند؛ اما تاکنون ترور، ناامنی، کشتار، عقب ماندگی و افزایش بی سابقه کشت مواد مخدر تنها پیامدهای این اشغالگری بوده است. از سوی دیگر، تولید بیش از 80 درصد مواد مخدر جهان در افغانستان هر چند توانسته سالانه چیزی بالغ بر 50 میلیارد دلار نصیب آمریکاییها کند، اما به رغم پرسود بودن این تجارت، آتش آن دامن خود آمریکاییها را نیز گرفته است؛ طوری که بسیاری از تفنگداران این کشور که در کشورشان قهرمان معرفی شده اند، پس از بازگشت از جنگ تبدیل به «قهرمانان معتادی» شده اند که به جای «افتخار»، «اعتیاد» به ارمغان آورده اند.^{۲۹۰}
سعودیها دانشمندان ایرانی را مصادره کردند

دولت عربستان سعودی، در یک اقدام بی سابقه، با استفاده از برنامه های انیمیشن در برنامه های کودک و نوجوان کانالهای تلویزیونی خود و دیگر شبکه های تلویزیونی و ماهواره ای عربی، دانشمندان بنام ایران را به نفع جهان عرب مصادره و به کودکان عرب این گونه القاء می کنند که این دانشمندان اجداد عربی شما هستند!!

۲۸۷. کیهان، 88/6/22.

۲۸۸. همان، 88/6/18.

۲۸۹. همان، 88/7/9.

۲۹۰. همان، 88/6/23.

به گزارش خبرنگار «تابناک»، این برنامه‌های انیمیشن توسط دولت عربستان به برنامه سازان انیمیشن مصری در قاهره سفارش داده شده است و برای نخستین بار در شبکه تلویزیونی کودکان «ام بی سی» متعلق به عربستان پخش شده است. در این برنامه که به صورت آموزشی تدوین شده است، ابوریحان بیرونی، خوارزمی، ابو نصر فارابی، شیخ الرئیس بوعلی سینا و ده‌ها دانشمند و محقق دیگر ایرانی، با ملیت عربی معرفی شده‌اند و در پایان هر برنامه، راوی این برنامه به کودکان جهان عرب می‌گوید که ما باید با اجداد دانشمند خود آشنا شویم. هر چند مصادره مفاخر علمی و ادبی ایران توسط برخی کشورهای عربی در حوزه‌های دیگر مسبوق به سابقه بوده است؛ اما این برای نخستین بار است که در حوزه کودکان و نوجوانان جهان عرب رخ می‌نماید. بر پایه این گزارش، این در حالی است که از مدت‌ها پیش، شماری از کشورهای عربی، مفاخر علمی ایران را مصادره و حتی از آنان به عنوان دانشمندان بزرگ عربی، کتاب، تمبر و فیلم تهیه می‌کنند - همانند اقدام اخیر کویتها در چاپ تمبر یادبود ابن سینا به عنوان دانشمند بزرگ عرب! اما متأسفانه، دستگاه‌های اجرایی فرهنگی و تبلیغاتی کشورمان، بدون توجه به ابعاد این هجمه فرهنگی - که باعث مصادره مفاخر این مرز و بوم می‌شود - همچنان منفعلانه عمل کرده و نسبت به چنین جعل تاریخی بزرگی واکنش نشان نمی‌دهند. گفتنی است، در رأس این دزدیهای فرهنگی برخی از کشورهای عربی قرار دارند که قدمت تاریخی و استقلال آنها به عنوان يك واحد سیاسی در عرصه بین‌المللی به کم‌تر از نیم قرن هم نمی‌رسد.^{۲۹۱}

زنان محجبه هلندی مالیات حجاب می‌پردازند

«گرت والدرز» نماینده پارلمان هلند و کارگردان فیلم ضد اسلامی «فتنه» خواستار تصویب قانونی برای دریافت مالیات از زنان محجبه شد. به گزارش برنا به نقل از ISLAMIN EUROPE، «گرت والدرز» نماینده پارلمان هلند و کارگردان فیلم ضد اسلامی «فتنه» در اظهاراتی اسلام‌ستیزانه خواستار تصویب قانونی برای دریافت مالیات از زنان محجبه شد. براساس این گزارش در صورت این قانون، زنانی که با پوشش و حجاب اسلامی در اماکن عمومی ظاهر می‌شوند و همچنین مردانی که از لباسهای بلند استفاده می‌کنند، باید سالانه هزار یورو غرامت به دولت بپردازند. والدرز با بیان اینکه حجاب و پوشش اسلامی باعث کنجکاو و تحقیق افراد در خصوص دین اسلام می‌شود، خواستار جلوگیری از مهاجرت مسلمانان به این کشور شد. وی هدف از تصویب این قانون را کم‌رنگ شدن جلوه حجاب در جامعه دانست و مدعی شد: حجاب اسلامی نشانه فقدان آزادی در هلند است. یادآور می‌شود والدرز نماینده افراط‌گرای پارلمان هلند پیش‌تر با نسبت دادن تهمته‌ای ناروا به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله سعی در خدشه‌دار کردن چهره واقعی اسلام داشت. وی همچنین سال گذشته با ساخت فیلم ضداسلامی «فتنه» قرآن را مورد اهانت قرار داد که این اقدام وی خشم مسلمانان جهان را برانگیخت.^{۲۹۲}

ستاره رپ فرانسه مسلمان شد

گفته می‌شود «دیامز» ستاره سرشناس رپ در فرانسه مدتی پیش به دین مبین اسلام گروید؛ اما وی تاکنون حاضر به اعلام رسمی و علنی این مسئله نشده است. این درحالی است که مجله‌های مشهور فرانسه در شماره‌های اخیر خود مسلمان شدن «دیامز» را تأیید کرده‌اند.

به گزارش شیعه آنلاین، مجله فرانسوی «قالا» که اهمیت زیادی به انتشار اخبار مربوط به چهره‌های سرشناس هنری و موسیقی می‌دهد، در شماره این هفته خود پس از تأیید خبر مسلمان شدن «دیامز»، به نقل از یکی از نزدیکان این ستاره سرشناس نوشت: به نظر می‌رسد «دیامز» برای مشکلات روحی و عاطفی خود چیزی را در دین اسلام یافته که در هیچ يك از دیگر ادیان نیافته است. این مجله فرانسوی در ادامه نوشت: «میلانی جورجیادیز» معروف به «دیامز» در چند وقت اخیر و به ویژه پس از شهرت یافتن، دچار مشکلات روحی - روانی و عاطفی بسیار زیادی شده بود و از آن به شدت رنج می‌برد، همین امر موجب شد گوشه‌گیر

شده و کمتر در ملاً عام ظاهر شود. «دیامز» 29 ساله که در سنین کودکی پدر و مادرش از هم جدا شدند، دوران کودکی سختی را سپری کرد. وی در سن 15 سالگی به يك خودکشی ناموفق اقدام ورزید. پس از گرویدن به دین مبین اسلام گفت: برای درمان مشکلات روحی - روانی خود به پزشکان زیادی مراجعه کردم؛ اما هیچ يك از آنان نتوانست مرا درمان کند. راه حل این بیماری را در دین یافتم. چیزی که دنبالش بودم را در شهرت و ثروت نیافتم، به خدا روی آوردم و آن را نزد خدا یافتم. برخی از دوستان و نزدیکان «دیامز» علت مسلمان شدنش را معاشرت زیاد وی با فرانسویهای آفریقایی تبار که بیش ترشان مسلمان هستند، عنوان می کنند.^{۲۹۳}

فروش تی شرتهای حاوی مطالب موهن به اسلام در آمریکا
تی شرتهای حاوی مطالب موهن به اسلام از طرف يك سازمان مسیحی در ایالت
«فلوریدا» آمریکا به صورت گسترده در سطح بازار توزیع شده و به فروش می رسد.
به گزارش ایکن، مطالب نوشته شده بر روی این تی شرتهای، اسلام را دینی غیر الهی (!)
معرفی می کند و از این طریق سعی می کند به تبلیغ مسیحیت در میان مردم بپردازد.
این اقدام توسط مؤسسه مذهبی مسیحی "Dawo wond Outreach" واقع در ایالت
کالیفرنیا صورت گرفته و مقامات ارشد این کلیسا هدف از این کار را معرفی اسلام به عنوان دین
خشونت (!) و دعوت مسلمانان به دین مسیحیت عنوان کرده اند.

گفتنی است چندی پیش ده تن از دانش آموزان دوره راهنمایی و دبیرستان در ایالت فلوریدا
در حالی که این تی شرتهای دارای عبارات موهن به اسلام را بر تن داشتند وارد مدرسه شدند
که این اقدام با اعتراض شدید دیگر دانش آموزان مواجه شد و مدیر مدرسه بلافاصله این افراد را
از مدرسه اخراج کرد.^{۲۹۴}

پخش صدای اذان برای
نخستین بار در آلمان

صدای اذان، نخستین بار از مناره مسجدی در شهر هامبورگ در آلمان پخش شد. به گزارش
شبکه خبر، با نصب مناره فولادین مسجد «سانکت جرج هامبورگ»، با طرحهای شش ضلعی
سبزرنگ، نخستین بار در تاریخ آلمان، صدای اذان از این مناره پخش، و در آسمان این کشور
طنین انداز شد. شهروندان مسلمان ساکن این شهر از طنین صدای اذان بسیار هیجان زده و
خوشحال شدند. در آلمان پخش صدای اذان از مناره های مساجد ممنوع بود و تاکنون اجازه
چنین کاری به مسلمانان ساکن این کشور داده نشده بود؛ اما با درخواستهای پیاپی مسلمانان
از دولت آلمان، این ممنوعیت لغو، و نخستین بار صدای اذان در آسمان این کشور اروپایی
طنین انداز شد.^{۲۹۵}

بیشترین اسامی پسران در لندن

به نوشته پایگاه اسلام آنلاین جدیدترین اطلاعات ثبت احوال انگلیس نشان می دهد که در
سال جاری بیش تر مردم شهر لندن برای نامگذاری پسران خود از نام محمد استفاده کرده اند.
به گزارش ایرنا، نام محمد در سراسر انگلیس نیز رتبه دوم را کسب کرده و با اسامی
انگلیسی مثل جک و اولیور رقابت می کند. نام محمد با اختلاف نگارش آن به انگلیسی به
اشکال Muhammed و Muhammad و Mohammad و Mohamed و Mohammod بر روی هفت
هزار و 576 کودک انگلیسی گذاشته شده است؛ در حالی که نامهای دیگری چون جک برای
هشت هزار و هفت کودک و اولیور برای هفت هزار و 413 پسر انگلیسی انتخاب شده است.
بر اساس جدیدترین آمارها از جمعیت 60 میلیونی انگلیس تعداد مسلمانان در حدود دو و نیم
میلیون نفر است.^{۲۹۶}

بزرگترین لانه مورچه ها در جهان

۲۹۳. همان، 88/7/11.

۲۹۴. پگاه حوزه، ش 263، 88/7/4.

۲۹۵. همان.

۲۹۶. همان.

آیا باور این موضوع که بزرگ‌ترین لانه مورچه با شش هزار کیلومتر وسعت، از ایتالیا تا اسپانیا امتداد دارد سخت نیست؟

به گزارش پایگاه اینترنتی «عجایب»، دانشمندانی از دانمارک، فرانسه و سوئیس موفق به کشف بزرگ‌ترین لانه مورچه‌ها در جهان با شش هزار کیلومتر طول شدند که از ایتالیا آغاز و به خاک اسپانیا منتهی می‌شود.

در این لانه، میلیونها مورچه در کنار هم و در یک نظم و انضباط، عجیب و باورنکردنی زندگی می‌کنند، جالب‌تر اینکه وقتی دانشمندان مورچه‌های دیگری برای زندگی در این لانه رها کردند، مورچه‌های تازه‌وارد فی الفور توسط میزبانان کشته شدند.

دانشمندان با دیدن این لانه بزرگ با هزاران کیلومتر طول، با این سؤال مواجه شدند که چگونه مورچه‌ها در این فاصله بسیار زیاد با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند؟ و چگونه مورچگان توانسته‌اند، لانه به این بزرگی را بدون هیچ ابزاری بسازند.

لانه مورچه‌ها، تنها، تلی از خاک نیست، بلکه به نوعی ساخته شده است که علاوه بر انجام عمل تهویه، از ورود باران و سیل به داخل آن جلوگیری کند.

در این لانه همچنین مکانهایی برای نگهداری از مورچه‌های نوزاد، غلات و غیره وجود دارد. فَسُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِي عَلَّمَ هَذِهِ الْمَخْلُوقَاتِ كَيْفَ تَهْتَدِي فِي عَمَلِهَا.^{۲۹۷}